

«شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷»

مردم ایران در ترازوی

«شکست انقلاب مشروطیت» و

«جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران»

دفتر آوا ۲

انتشارات مستضعفین

شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: «شکست انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷» مردم ایران در ترازوی
«شکست انقلاب مشروطیت» و «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران»

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: زمستان ۱۳۹۹

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست

- ۷ علل و دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران
- ۷۵ انقلاب شکوهمند «ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران»، یعنی.....
- ۹۹ «شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷» مردم ایران در ترازوی

عالم و دلایل شکست

انقلاب ضد استبدادی

سال ۵۷ مردم ایران

با فرا رسیدن ۲۲ بهمن‌ماه سال ۱۳۹۶، ۳۹ سال از ظهور و شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران می‌گذرد. بدون تردید در برابر هر سالگردی که نشر مستضعفین به‌عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بتواند بی‌تفاوت عبور کند، هرگز نمی‌تواند در برابر ۲۲ بهمن‌ماه، سالگرد انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بی‌تفاوت عبور نماید.

پر واضح است که آسیب‌شناسی مکرر آن «انقلاب شکست‌خورده ضد استبدادی مردم ایران» برای نشر مستضعفین به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، صرفاً مرور تاریخی بر حوادث گذشته تاریخ ایران نیست، بلکه بالعکس، هدف «درس‌آموزی برای هدایت‌گری و سازمان‌گری و تئوری‌پردازی حرکت افقی (دموکراتیک) و حرکت عمودی (برابری‌طلبانه) گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

بی‌شک این یک حقیقت انکارناپذیر است که هر چه به لحاظ «زمانی» از تحولات اجتماعی - تاریخی و انقلابات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مدرن جوامع

بشری فاصله بگیریم، شرایط جهت آسیب‌شناسی و درس‌آموزی از آن تحولات و انقلابات بیشتر فراهم می‌گردد؛ و دلیل این امر همان است که انقلابات و تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مدرن جوامع بشری مانند غنچه‌های گل هستند که در پروسه زمان این غنچه گل رفته‌رفته باز می‌شوند و به‌موازات شکفتن و باز شدن آن‌ها آنچه که در درون به‌صورت بالقوه داشته‌اند، صورت فعلیت و عینیت برونی به خود می‌گیرند؛ و در نتیجه به‌مرور زمان در فرایند افولی پسا‌شکوفائی این گل‌ها رفته‌رفته پژمرده می‌گردند و خشک می‌شوند و از آن تخمک و تخمدان‌هایی جهت تکثیر بهتر و تکامل‌یافته‌تر بعدی باقی می‌مانند؛ و البته گل یا گل‌های بعدی «مولود و سنتر ظهور و افول مستقیم گل‌های قبلی می‌باشند.»

طبیعی است که آفت‌شناسی یا آسیب‌شناسی مکرر گل‌های قبلی می‌توانند در حرکت هدایت‌گرانه و تکامل‌بخش علمی عالمان علوم مثمر ثمر باشند. البته بر این امر واقفیم که «قانونمندی پدیده‌های طبیعی با قانونمندی پدیده‌های انسانی - اجتماعی یکسان نیستند» و هدف ما در اینجا از طرح مثال غنچه و گل، در جهت تقریب به ذهن ساختن موضوع برای مخاطب است تا بتوانیم در این رابطه به این داوری بپردازیم که «زمان» خود، یکی از عوامل بسترساز شناخت کامل‌تر از تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جوامع بشری می‌باشد.

برای مثال در سال میلادی گذشته (۲۰۱۷) که مدت یک قرن از دو انقلاب فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ روسیه می‌گذشت، با اینکه امروزه در شرایطی تاریخی قرار داریم که هر دو انقلاب فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شکست‌خورده‌اند، اما «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نباید به خود اجازه دهند که آسیب‌شناسی دو انقلاب فوریه و به‌خصوص اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، مرور تاریخی و نبش قبر گذشته تفسیر کنند؛ و چنین بیندارند که آسیب‌شناسی مکرر انقلابات شکست‌خورده سال ۱۹۱۷ روسیه نمی‌تواند برای پیشگامان مستضعفین ایران درس‌آموز و هدایت‌گر باشد، برعکس «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بر این اصل ایمان داشته باشند که در عرصه حرکت تحول‌خواهان اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جوامع

بشری (به‌خصوص از بعد از ظهور مناسبات سرمایه‌داری که باعث گردید تا جوامع بشری در ظرف جهانی واحدی قرار گیرند) منهای «قانونمندی کنکریّت و مشخص خودویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و تاریخی و سیاسی جوامع» همه تحولات اجتماعی و اقتصادی و تاریخی و فرهنگی و سیاسی جوامع بشر در عصر جهانی شده سرمایه‌داری اگر به‌صورت «دینامیک» (نه مکانیکی و حرکت از بیرون) در عرصه «دینامیسم تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آن جوامع» انجام بگیرند، «دارای قانونمندی عام مشترک نیز می‌باشند.»

بنابراین در این رابطه است که «وظیفه پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این است که در برابر تحولات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع بشری، به‌خصوص جامعه ایران «بی‌تفاوت عبور نکنند و پیوسته تلاش کنند تا با آسیب‌شناسی مستمر و مکرر تحولات تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جوامع مختلف بشری (در دوران مختلف سرمایه‌داری جهانی اعم از سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری صنعتی و مالی و امپریالیسم و غیره) بتوانند به تئوری عام و تئوری خاص و تئوری مشخص تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه خود دست پیدا کنند.»

پر پیداست که آسیب‌شناسی تحولات تاریخی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران (به‌خصوص در ۱۵۰ سال گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهان مردم ایران که سه تحول بزرگ انقلاب مشروطیت سال ۱۲۸۵ و نهضت ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۳۰ و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ پشت سر گذاشته‌اند) برای «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به‌عنوان یک مسئولیت اجتماعی و سیاسی مستمر می‌باشد. لذا هرگز پیشگامان مستضعفین ایران نباید در برابر سالگرد این تحولات به‌صورت بی‌تفاوت و یا با مرور تاریخی و ذکر خاطره از گذشته و تجلیل و یا نفی مکانیکی برای خالی نبودن عریضه عبور کنند بلکه بالعکس «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آنجائیکه برعکس «رویگرد ولانتاریستی یا اراده‌گرایانه استراتژی پیشاهنگی (در سه شکل چریک‌گرایانه



مدرن یا تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی یا ارتش خلقی مائوئیستی) معتقدند که تحولات اجتماعی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی جوامع بشری (از جمله جامعه ایران) زائیده سنتز دینامیزم دیالکتیکی تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی همان جامعه می‌باشند.»

بی‌تردید فهم مستمر علمی تحولات گذشته می‌توانند ما را «مسلح به قانونمندی علمی این تحولات در حال و آینده بکنند» تا در راستای «رویکرد تغییر‌گرایانه» (نه تفسیر‌گرایانه ارسطویی و کانتی) پیشگامان مستضعفین ایران این قانونمندی‌ها بتوانند به‌عنوان «تئوری عام و خاص و مشخص در خدمت استراتژی مشخص تغییردهنده تکاملی جامعه ایران در آیند.»

فراموش نکنیم که «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید منهای تئوری‌های عام ایدئولوژیک و جهان‌بینی (که وظیفه این تئوری‌های عام ایدئولوژیک و جهان‌بینی، «تبیین و تفسیر معنوی از جهان بی‌نهایت» و «تعیین رابطه تغییردهنده پیشگام با جهان و جامعه و خودش» می‌باشد) و تئوری‌های خاص اقتصاد سیاسی به تئوری‌های مشخص استراتژی خاص، تغییردهنده تکاملی جامعه ایران مسلح بشوند؛ و تا زمانی که «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به این سه دسته از تئوری‌ها مسلح نشوند، بی‌تردید گرفتار بحران و بن‌بست و شکست در «عرصه حرکت عمودی و افقی» درازمدت و میان‌مدت و کوتاه‌مدت جامعه خود خواهند شد.

البته در میان این سه دسته از تئوری‌ها، مهم‌تر از همه «تئوری‌های مشخص استراتژی تغییردهنده جامعه ایران می‌باشند» که برای فهم این مهم کافی است که تنها در جامعه امروز خودمان «فرایندهای استراتژی سازمان مجاهدین خلق» در طول بیش از نیم‌قرن تاریخ گذشته این سازمان (از سال ۴۴ الی الان) مورد بازشناسی تئوریک و علمی قرار دهیم، چراکه منهای یک تاریخ فدا و ایثار و مقاومت و پرهزینه و از خودگذشتگی که این سازمان از آغاز تا امروز داشته است، به علت «عدم انطباق» استراتژی چریک‌گرایی یا ارتش خلقی و یا مبارزه مسلحانه پیشاهنگی وارداتی این سازمان از آغاز تا امروز با

جامعه ایران، از آنجائیکه رهبری این سازمان (چه در فرایند رهبری بنیان‌گذاران اولیه به‌خصوص بعد از ضربه اول شهریور ۵۰ و چه در فرایند رهبری شهید رضا رضایی و چه در فرایند رهبری اپورتونیستی محمدتقی شهمرام و چه در فرایند رهبری بلامنازع مسعود رجوی از سال ۵۷ تا به امروز) هرگز حاضر نشده‌اند تا به‌صورت جدی استراتژی انطباقی و وارداتی و مکانیکی چریک‌گرائی مدرن یا ارتش خلقی این سازمان به چالش بکشند، در نتیجه همین کوتاهی رهبری این سازمان در فرایندهای مختلف استراتژی مسلحانه پیشاهنگی باعث گردیده است تا در طول بیش از نیم‌قرن گذشته، پیوسته این جریان پیشاهنگی (مانند دیگر جریان‌های پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای ایران) از چاله‌ای درآیند و به چاهی دیگر سقوط کنند. آنچه‌انکه دیدیم که حتی در دو مرحله بازشناسی یا تحول ایدئولوژیک یا به‌اصطلاح «انقلاب ایدئولوژیک» سال‌های (۵۲ تا ۵۵) و (۶۴ تا الی الان) این سازمان به علت اینکه:

اولاً این تحولات ایدئولوژیک درون‌سازمانی مجاهدین خلق بیش از آنکه آب‌شخور ایدئولوژیک و تئوری‌های عام و خاص و مشخص داشته باشند، تلاشی جهت «حل بحران‌های درون‌تشکیلاتی» به‌صورت مکانیکی و غیر دیالکتیکی و تزریق‌شده از بالا، در چارچوب تشکیلات هرمی بوده است.

ثانیاً هرگز در عرصه آسیب‌شناسی و بازشناسی «جهت‌بازسازی» بحر آن‌ها و بن‌بست‌های تشکیلاتی این جریان، استراتژی انطباقی و وارداتی و مکانیکی چریک‌گرائی مدرن یا ارتش خلقی مائوئیستی یا حتی تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین پیشاهنگی لنینیستی که در طول بیش از نیم‌قرن گذشته (از سال ۴۴ تا به امروز) عامل اصلی همه بحر آن‌ها سیاسی و تشکیلاتی این جریان بوده است، به‌صورت جدی مورد بازشناسی و آسیب‌شناسی جهت بازسازی استراتژی و ایدئولوژی و تشکیلاتی این سازمان قرار نگرفته است؛ و دلیل آن‌هم این است که رهبری این سازمان در فرایندهای مختلف حرکت استراتژی مسلحانه انطباقی و وارداتی خود، «به‌جای اینکه سرمایه‌های حرکت و مبارزه و تشکیلات این سازمان در دستاوردهای تئوریک عام و خاص و مشخص خود (در عرصه ایدئولوژی و اقتصاد سیاسی و استراتژی خاص

و حتی سازمان‌دهی تشکیلاتی) تعریف نماید، پیوسته تمامی سرمایه‌های خود را در تعداد شهداء و زندانیان و آواره‌های خود تعریف کرده‌اند» و این امر اوج فاجعه می‌باشد، چراکه علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا پیوسته در جهت افزایش این سرمایه‌های هزینه‌بر تکیه بشود و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا به علت «گفتمان مسلط شدن استراتژی مسلحانه و چریک‌گرائی و ارتش خلقی و پیشاهنگی در جامعه ایران» در فرایندهای مختلف این استراتژی، تمامی استراتژی‌های دیگر پیشگامی و پیشروئی به شکست بیانجامند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا شرایط برای سرکوب همه‌جانبه خشونت‌گرایانه رژیم‌های توتالی‌تر حاکم بر ایران چه در دوران پهلوی و چه در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی فراهم بشود و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا به علت بالا رفتن هزینه مبارزه با رژیم‌های توتالی‌تر حاکم بر جامعه ایران، چه در رژیم کودتائی پهلوی و چه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، شرایط برای ورود همه‌جانبه گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در مبارزه سخت‌تر گردد و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا «رویکرد احساسی و حماسی و شورانگیز» به‌جای «رویکرد خردگرایانه و تئوریک» بر حرکت عمودی و افقی حاکم گردد.

علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا «سانترالیسم و بوروکراسی و دسپاتیزم» در تشکیلات جایگزین «دموکراسی تشکیلاتی» بشود خود این امر باعث می‌گردد تا «شکست‌های پی‌درپی، خود به‌صورت پیروزی تحلیل نمائیم». آنچنانکه دیدیم که چه در ضربه شهریور ۵۰ و چه در شکست «حمله معروف به نیکسون» در سال ۵۱ و چه در ضربه «تحولات اپورتونیستی» محمدتقی شاهرام در سال‌های ۵۲ تا ۵۵ و چه در «شکست اعلام قیام مسلحانه پسا ۳۰ خرداد ۶۰» و چه در «شکست ائتلاف با صدام حسین» از سال ۶۵ تا سال ۸۱ و چه در «شکست حمله فروغ جاویدان» در تابستان ۶۷ و چه در «شکست تکوین ارتش آزادی‌بخش» از سال ۶۶ تا سال ۸۲ و چه در «شکست پروژه انقلاب ایدئولوژیک» از «پروژه طلاق همسران» گرفته تا «پروژه امام زمان» و «پروژه عبور از تنگه» و «تسویه‌حساب‌ها یا تصفیه‌های درون تشکیلاتی» و «مبارزه به‌اصطلاح با فردیت و جنسیت و لیبرالیسم در تشکیلات» و بالاخره چه در «شکست پروژه بازی کردن با تضادهای بین‌المللی» برای رسیدن به «قدرت» از طریق «آلترناتیو

کردن خود به‌عنوان تنها آلترناتیو رژیم توتالی‌تر و مطلقه فقهاتی حاکم» و بسترسازی سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط حمله نظامی جهان سرمایه‌داری و ناتو و ارتش امپریالیسم آمریکا مانند قذافی در لیبی و صدام حسین در عراق و خانواده اسد در سوریه و طالبان در افغانستان و غیره، این جریان پیشاهنگ پیوسته با تکیه بر آمار شهدا و زندانیان و آواره‌های خود، به‌عنوان یک گنجینه می‌کوشند تا:

یک - «بحران‌های فرایندهای مختلف استراتژی خود» را در چارچوب حماسه تاریخی و مذهبی گذشته مثل «عاشورای امام حسین» (البته در چارچوب تفسیر چریک‌گرایانه و قیام مسلحانه خود از عاشورای امام حسین) مخفی سازند.

دو - «توسط تکیه احساسی و حماسی» بر حوادث گذشته تاریخی و مذهبی مردم ایران، شکست‌های پی‌درپی خود را در قالب پیروزی به نمایش بگذارند.

سه - به‌جای اینکه با «بحران‌های ایدئولوژیک و استراتژی و درون تشکیلاتی» خود به‌صورت تئوریک برخورد کنند، تلاش مستمر می‌کنند تا «بحران را با بحران جواب بدهند» و همین امر باعث گردیده است که این سازمان در طول بیش از نیم‌قرن مبارزه استخوان‌سوز در جامعه ایران با رژیم‌های توتالی‌تر حاکم (از رژیم کودتائی پهلوی گرفته تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) نتوانند حتی به‌اندازه یک جزوه ۲۰ صفحه‌ای دستاورد تئوریک در عرصه استراتژی مشخص پیشاهنگی و چریک‌گرایی و ارتش خلقی به همراه داشته باشند؛ که سنتز این امر باعث گردیده است تا به علت حاکمیت «بوروکراسی تشکیلاتی یک‌طرفه و از بالا به پائین» و جایگزینی «سانترالیسم» (به‌جای دموکراسی تشکیلاتی) به‌مرور زمان این جریان به‌سوی رویکرد فرقه‌گرایانه مذهبی و سیاسی حرکت کنند تا توسط جایگزین کردن «پروژه رهبری عقیدتی» (به‌عنوان آلترناتیو رهبری مقاومت قبلی) که سنتز انقلاب ایدئولوژیک ۲۲ ساله (از سال ۶۴ الی الان) درونی این سازمان می‌باشد، رویکردی به سمت «سانترالیسم مطلق» پیدا کنند.

چهار - این رویکرد رهبری سازمان مجاهدین خلق (در فرایندهای مختلف استراتژی پیشاهنگی خود) در بیش از نیم‌قرن گذشته باعث گردیده است تا «انقلاب به‌اصطلاح ایدئولوژیک» آن‌ها چه در فرایند اول انقلاب ایدئولوژیک سازمان (دوران رهبری



محمدتقی شهرام در سال‌های ۵۲ تا ۵۵) و چه در فرایند دوم انقلاب ایدئولوژیک (دوران رهبری مسعود رجوی که از بعد از شکست استراتژی مسلحانه در مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ و خروج از کشور که به‌صورت رسمی از اسفندماه سال ۶۳ با ازدواج مسعود رجوی و مریم قجر عضدانلو در فرانسه استارت آن زده شد و الی الان ادامه دارد) همه‌چیز باشد، به‌جز «انقلاب در ایدئولوژی و استراتژی و تئوری‌های راهنمای عمل خود»؛ به‌عبارت‌دیگر «انقلاب ایدئولوژی آن‌ها انعکاس انقلاب درون تشکیلاتی آن‌ها در عرصه بن‌بست استراتژی پیشاهنگی مسلحانه و بحران‌های ناشی از آن می‌باشند.»

پنج - «انقلاب ایدئولوژیک» در سازمان مجاهدین خلق چه در فرایند اول محمدتقی شهرام (سال‌های ۵۲ - ۵۵) و چه در فرایند دوم ۲۲ ساله مسعود رجوی (از اسفندماه ۶۳ الی الان) به‌جای اینکه در راستای «آسیب‌شناسی تئوریک و استراتژی و ایدئولوژی و شکست‌های گذشته سیاسی و تشکیلاتی و نظامی این جریان پیشاهنگی باشند، در جهت فراموش کردن و روپوشی شکست‌های گذشته بوده است». بطوریکه با شعار «تحول ایدئولوژیک» (محمدتقی شهرام) در «جزوه سبز» و «اعلامیه پرچم مبارزه ایدئولوژیک برافراشته داریم» و «بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق»، در سال‌های ۵۲ تا ۵۵ که محمدتقی شهرام توانست بر کرسی رهبری این سازمان تکیه بزند، شکست‌های سیاسی و استراتژی و نظامی این سازمان از شهریور ۵۰ تا کشته شدن بهرام آرام در آبان ۵۵ همه به فراموشی سپرده شد. آنچنانکه با پروژه ۲۲ ساله انقلاب ایدئولوژیک مسعود رجوی (از اسفندماه ۶۳ الی الان) تمامی شکست‌های ۳۶ ساله سیاسی و نظامی و استراتژی این سازمان، از «اعلام مبارزه مسلحانه در ۴ تیرماه سال ۶۰ تا خروج از کشور از مرداد سال ۶۰» تا «رفتن به عراق در سال ۶۵ تا تکوین ارتش آزادی‌بخش در سال ۶۶» تا «حمله فروغ جاویدان در سال ۶۷ تا نگهداری موجودیت خود در شهرک اشرف و لیبرتی از سال ۲۰۰۳» (پس از حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به عراق و سرنگونی صدام حسین) تا «ائتلاف با جناح‌های امپریالیستی جهت بازی با تضادهای بین‌المللی برای بسترسازی حمله نظامی آمریکا به ایران و تغییر استراتژی آزادسازی ایران از عراق به استراتژی

آزادسازی ایران از کالیفرنیا» همه توسط انقلاب ۲۲ ساله ایدئولوژیک درون تشکیلاتی مسعود رجوی در فرایند دوم به فراموشی سپرده شد.

بطوریکه یک نفر در این تشکیلات از رهبری این تشکیلات نپرسید که چرا در تابستان ۶۷ با حداکثر پنج هزار نفر نیروی نظامی، آن هم توسط ارتش کلاسیکی که فاقد نیروی هوایی می‌باشند، با شعار «امروز مهران، فردا تهران» یا شعار «ایران رجوی، رجوی ایران» وارد جنگ کلاسیک با ارتشی بشوید که به علت ۸ سال تجربه جنگ کلاسیک و به علت خوردن زهر و قبول قطعنامه و قبول شکست جنگ با صدام حسین، بیش از یک میلیون نفر نظامی آماده بلعیدن شما کرده بود؟

همان جنگ کلاسیک نابرابری که حاصلش برای این سازمان منهای نسل‌کشی سیاسی زندانیان تابستان ۶۷ با فتوای خمینی بیش از ۱۳۸۰ نفر از اعضا و کادرهای مجرب این سازمان، توسط ارتش و سپاه بی‌رحم رژیم مطلقه فقهاتی کشته شدند، فراموش نکنیم که در ۲۲ سال عمر انقلاب ایدئولوژیک (فرایند دوم سازمان مجاهدین خلق در دوران رهبری مسعود رجوی بر این تشکیلات، یعنی از اسفندماه سال ۶۳ الی الان) حتی برای یک بار، بازهم تأکید می‌کنیم حتی برای یک بار رهبری این سازمان اعلام نکرده است که (نه در استراتژی) حتی در تاکتیک و حمله نظامی هم دچار اشتباه و شکست شده است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) و به جای قبول کردن واقعیت‌ها، پیوسته جهت‌نمایش کاذب شکست خود در شکل پیروزی و فرار از جلو و فرافکنی (آنچنانکه استالین دیکتاتور شوروی وقتی که تحلیل‌هایش با واقعیت‌ها منطبق نمی‌شد می‌گفت «وای بر واقعیت») رهبری سازمان می‌گوید «وای بر واقعیت» و آنچنانکه تروتسکی وقتی که می‌خواست به دروغ توده‌ها را تهییج کند فریاد می‌زد: «اگر خورشید هم بخواد در برابر حرکت ما مقاومت کند خورشید را هم به‌زانو درمی‌آوریم.»

رهبری سازمان در طول ۲۲ سال عمر انقلاب ایدئولوژیک درون تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق (از اسفندماه سال ۶۳ الی الان) تلاش کرده است تا جهت «به فراموشی سپردن شکست‌ها» و به جای به زیر سؤال کشاندن استراتژی مسلحانه پیشاهنگی و چریک‌گرایی و ارتش خلقی (بیش از ۵۰ سال گذشته



این سازمان)، در تحلیل نهائی توسط این انقلاب به اصطلاح «ایدئولوژیک درون تشکیلاتی»، «عامل شکست‌های این سازمان را هم نیروهای بدنه و قاعده این تشکیلات» اعلام نماید و توسط شعار «رهبری عقیدتی مسعود رجوی» و «ذوب کردن کل تشکیلات در رهبری عقیدتی» و شعار «مبارزه با فردیت» و «جنسیت» و «لیبرالیسم درون تشکیلاتی»، حتی زنان تمام اعضای سازمان مجاهدین خلق را مطلقه اعلام می‌کند و با فتوای فقهاتی طلاق همگانی مسعود رجوی، زنان بر مردان و مردان بر زنان در تشکیلات مجاهدین خلق حرام می‌شوند و به قول معلم کبیرمان شریعتی، مانند پطر کبیر «به‌جای اینکه به جان ریشه‌های بحران بیافتند، به جان ریش مردان می‌افتند و می‌کوشند تا با نابود کردن ریش‌ها، ریشه‌ها را تغییر دهند.»

البته توسط نواختن سورنا از دهان گشادش، داستان برخورد رهبری مجاهدین خلق با بحران‌های درون تشکیلاتی این سازمان، ما را به یاد برخورد ملانصرالدین با زنش می‌اندازد، آن زمانی که ملانصرالدین بنا به درخواست زنش قرار بود که یک مرغ خانگی جهت تخم‌گذاری و تأمین نیاز خوراکی آن‌ها بخرد، ملانصرالدین وقتی که جهت خرید مرغ خانگی به بازار رفت و نتوانست مرغ خانگی پیدا کند، به‌جای آن لک‌لک بزرگی خرید و به منزل آورد، زن ملاً وقتی که دید ملاً به‌جای مرغ، لک‌لک خریده است، به دعوی با ملاً پرداخت، ملاً به‌جای پاسخ به انتقاد زنش و تعویض کردن لک‌لک، به زنش گفت یک قیچی بیاور تا این لک‌لک را بدل به مرغ خانگی کنم، لذا ملاً بعد از آوردن قیچی به جان این لک‌لک بی‌گناه افتاد، ابتدا پاهای بلند او را از وسط قیچی کرد و بعد به جان بال و دم لک‌لک افتاد و سپس به زنش گفت حالا لک‌لک بدل به مرغ شده است، اما تا ملاً لک‌لک مرغ شده را بر زمین گذاشت، به علت خونریزی، لک‌لک بی‌زبان جان داد و مرد.

شش - از آنجائیکه رهبری سازمان مجاهدین خلق چه در فرایند اول انقلاب ایدئولوژیک درون تشکیلاتی این سازمان (انقلاب ایدئولوژیک محمدتقی شاهرام از سال ۵۲ تا سال ۵۵) و چه در فرایند ۲۲ ساله (از اسفندماه سال ۶۳ الی الان) دوم انقلاب



ایدئولوژیک درون تشکیلاتی (دوران رهبری مسعود رجوی و در فرایند پسا شکست استراتژی مسلحانه پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰)، این سازمان نقطه نظرات خودشان در عرصه «ایدئولوژی و استراتژی و حتی تاکتیکی» به عنوان «ضرورت تاریخی» تعریف کرده‌اند، همین امر باعث گردیده است تا انقلاب ایدئولوژیک (در دو فرایند) در این سازمان (به‌جای اینکه در راستای بازشناسی تئوری‌های عام ایدئولوژیک و تئوری‌های خاص اقتصاد سیاسی و تئوری‌های مشخص استراتژی و تاکتیک‌محوری و بازسازی تشکیلاتی و مبارزه با بحران‌های سیاسی و استراتژی و ایدئولوژیک درون تشکیلاتی باشد)، در راستای «تثبیت سانترالیسم مطلق» و «سرکوب انتقادات و اعتراض‌های درون تشکیلاتی» و آدرس اشتباهی دادن به اعضا و نیروهای این تشکیلات، توسط انتقال ضعف رهبری به بدنه و قاعده تشکیلات بوده است؛ که البته در این رابطه فونکسیون خشونت معلول استراتژی مسلحانه یا چریک‌گرائی مدرن و یا تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی (باعث گردیده است تا علاوه بر اینکه این خشونت بستر ساز نفی دموکراسی درون تشکیلاتی بشود و علاوه بر اینکه این خشونت در خدمت تثبیت سانترالیسم مطلق تشکیلاتی گردد)، در راستای تصفیه نیروهای منتقد تشکیلاتی درآید. آنچنانکه این فونکسیون در تشکیلات مجاهدین خلق از تصفیه مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف و غیره آغاز شد و الی الان ادامه دارد؛ یعنی با این رویکرد همان نیروهای صادقی که با اعتقاد به تئوری‌های عام و خاص و مشخص این سازمان، خواهان تغییر در جامعه ایران بودند و خواهان مبارزه برای ساختن جهان نو و جامعه نو در چارچوب اعتقادات خود در این جامعه بودند و خواهان مبارزه برای حذف استثمار انسان از انسان بودند، توسط دو فرایند انقلاب ایدئولوژیک اول و دوم، به نام نفی فردیت و نفی جنسیت و تثبیت رهبری زن و مبارزه با پوچی نهیلیستی و مبارزه با اپورتونیست چپ‌نمای درون تشکیلاتی و مبارزه با دگماتیست مذهبی درون تشکیلاتی، به سلاخی کشیده شدند.

هفت - ضعف اساسی بیش از نیم‌قرن گذشته سازمان مجاهدین خلق (از سال ۴۴ الی الان) در این می‌باشد که «این سازمان از آغاز تا به امروز پیوسته در

عرصه تدوین تئوریک خود از استراتژی به ایدئولوژی و از طریق تعیین شکل انطباقی مبارزه مسلحانه، وارد فرایند تعیین انطباقی تئوری‌های عام و خاص و مشخص (برای توجیه آن شکل انطباقی مبارزه مسلحانه پیشاهنگی انطباقی خود) شده‌اند؛ یعنی از همان آغاز توسط «جزوه مبارزه چیست؟» که به‌وسیله عبدالرضا نیک‌بین عبدی (از بنیان‌گذاران اولیه سازمان مجاهدین خلق) به نگارش درآمد، مجاهدین مبارزه مسلحانه حرفه‌ای و سازمان‌یافته و تشکیلاتی جهت کسب قدرت سیاسی و در راستای سرنگون کردن رژیم کودتائی و توتالی‌تر پهلوی و بر پایه اولویت جنگ چریک شهری و محاصره روستاها توسط شهرها (به‌صورت وارداتی و انطباقی) از استراتژی ارتش خلقی مائو و انقلاب در انقلاب رژی دبره و تاسی از انقلاب الجزایر تدوین کردند و بعد از اعتقاد به این شکل مبارزه بود که رهبری اولیه این سازمان به‌صورت انطباقی کوشیدند این استراتژی تقلیدی و انطباقی خود را در عرصه تئوری‌های عام ایدئولوژیکی و تئوری‌های خاص و مشخص استراتژی خود تبیین و تشریح و تعریف و به نمایش درآورند.

بنابراین همین رویکرد انطباقی بیش از ۵۰ سال گذشته رهبری سازمان باعث گردیده است تا در طول نیم‌قرن گذشته «نقش رهبری» در این سازمان جایگزین تئوری عام و خاص و مشخص در عرصه هدایت‌گری تشکیلاتی بشود. یادمان باشد که از پائیز ۵۲ که محمدتقی شهرام (شش ماه بعد از شهادت رضا رضایی) توانست رهبری خودش را در کنار بهرام آرام و مجید شریف واقفی بر سازمان مجاهدین خلق به‌عنوان فرد اول این تشکیلات تثبیت کند و از پائیز ۵۲ توسط «جزوه سبز» پروسه کودتای درون تشکیلاتی خود را آغاز کرد تا تیرماه سال ۵۶ که او از ایران به فرانسه و انگلستان رفت، تمامی پروسه ویران‌کننده تحول درون تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق در عرصه تئوری عام و خاص و مشخص و تشکیلاتی «به‌صورت استحاله طبقه کارگر ایران و تغییر آرایش هیرارشی هرم طبقاتی در جامعه ایران تحلیل تبیین می‌کرد». به‌طوری‌که به قول حوری بازرگان، «در زمان رهبری محمدتقی شهرام از یک‌طرف انتقاد از خودمان در دستمان بود و از طرف دیگر به‌صورت تبعیدی از طرف رهبری سازمان جهت کار کردن در برابر کارخانه‌ها و کارگاه‌ها قرار داشتیم» و این در شرایطی بود که در چارچوب اصل

«وحدت فرد با مسئولیت» که بر سه مؤلفه:

الف - معرفت و شناخت.

ب - خصائل انقلابی.

ج - تجارب افقی و عمودی، استوار می‌شد، رهبری سازمان - محمدتقی شهرام - نه تنها بیگانه با هر پراتیک عینی بود، حتی رانندگی هم بلد نبود.

البته او از آنجائیکه تمامی دیدگاه انحرافی خودش را به صورت «ضرورت تاریخی» تعریف و تحلیل می‌کرد، تمامی پروسه کودتای خودش در تشکیلات مجاهدین خلق را هم به صورت «تحولات طبقاتی و برتری کمی و کیفی طبقه کارگر ایران در هرم هیرارشی مبارزه طبقاتی جامعه ایران توسط شعار انقلاب ایدئولوژیکی توجیه تئوریک می‌کرد.»

باری، در این رابطه است که برای شناخت تحولات جوامع یا انقلابات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی مدرن در جوامع مختلف بشری (به‌خصوص از بعد از ظهور انقلاب کبیر فرانسه و رنسانس اروپا و رفرماسیون مذهبی لوتر و کالون در مسیحیت کاتولیک قرن شانزدهم تا هیجدهم اروپا و ظهور سرمایه‌داری در اشکال مختلف آن از سرمایه‌داری تجاری گرفته تا سرمایه‌داری صنعتی و سرمایه‌داری انحصاری و مالی و امپریالیسم) هر چه زمان بیشتری از آن انقلابات یا تحولات همه‌جانبه اجتماعی سیاسی فرهنگی اقتصادی بگذرد، بیشتر می‌توان به شناخت آن انقلابات دست پیدا کرد، چراکه آنچنانکه فوقا هم مطرح کردیم انقلابات مدرن مانند غنچه‌های بسته گل هستند که به مرور زمان باز می‌شوند و فونکسیون‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حتی تمدنی خود را در فرایندهای پساتکوینی، ظاهر می‌سازند؛ بنابراین به همین دلیل است که می‌توان دآوری کرد که «تاریخ انقلابات جزء پروسس خود آن انقلابات می‌باشند» لذا هرگز نباید «تاریخ یک انقلاب خارج از جوهر آن انقلاب تحلیل و تبیین کرد» هر چند که ممکن است «به علت حرکت زیگزاگی تاریخ، عوامل برونی در شرایطی تأثیر انحرافی در حرکت انقلابات بشری داشته باشند.»

ماحصل اینکه نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران در فرایند پساانقلاب، از صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان دوران خود آن انقلاب بیشتر دارای صلاحیت جهت داوری در آسیب‌شناسی آن انقلابات می‌باشند، چرا که ظهور فونکسیون‌های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن انقلابات در بستر زمان مادیت پیدا می‌کنند؛ که البته همین دستاوردها می‌توانند به‌عنوان متریال خام جهت نظریه‌پردازی در دسترس صاحب‌نظران قرار گیرند. لذا به همین دلیل است که شرایط نظری و ذهنی برای ما جهت آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت بیشتر فراهم می‌باشد تا برای مورخین و نظریه‌پردازی که در دوران نزدیک به مشروطیت به سر می‌بردند و شاید به همین منظور باشد که یکی از نظریه‌پردازان معتقد است که «حداقل زمان برای داوری در باب تحولات اجتماعی یا انقلابات اجتماعی ۵۰ سال پس از تکوین آن تحولات و انقلابات می‌باشد.»

در خصوص سالگرد انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، برای آسیب‌شناسی آن انقلاب و برای فهم علل و دلایل شکست آن انقلاب هر چه به لحاظ زمانی از آن انقلاب فاصله بگیریم شرایط برای تحلیل و آسیب‌شناسی همه‌جانبه‌تر آن بیشتر فراهم می‌گردد. در نتیجه به همین دلیل است که نشر مستضعفین به‌عنوان ارگان عقیدتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۹ سال گذشته حیات سیاسی خود پیوسته در سالگرد انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران خود را موظف می‌داند تا در جهت آسیب‌شناسی آن انقلاب و درک و فهم بهتر علل و دلایل شکست آن انقلاب جهت درس‌آموزی برای حرکت امروز و فردای خود به کالبد شکافی مجدد آن بپردازد؛ و در برابر سالگرد آن انقلاب بی‌تفاوت عبور نکند؛ زیرا برای فهم و شناخت «عامل به حرکت درآوردن موتور بزرگ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» و برای شناخت «همه‌جانبه ساختاری و فرهنگی و تاریخی و سیاسی و طبقاتی و اقتصادی جامعه امروز ایران» موضوع کالبد شکافی مستمر و مکرر انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ می‌تواند بسترساز بشود.

فراموش نکنیم که انقلاب ضد استبدادی بهمن‌ماه ۵۷ مردم ایران با در نظر گرفتن

جمعیت ایران در سال ۵۷، «توده‌ای و مردمی‌ترین و فراگیرترین انقلاب تاریخ بشر بوده است»؛ و داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که «عامل فراگیر شدن و بسیج توده‌ها (در پروسس تکوین انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران) قدرت عظیم دین در جامعه ایران بوده است»، یعنی همین قدرت عظیم دین در جامعه ایران بود که در سال ۵۷ توانست شهر و روستا، جوان و پیر، زن و مرد، کارگر و دانشجو و دانش آموز و اقشار متوسط و حاشیه‌نشینان شهری را که همان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند، به حرکت درآورد و باعث استارت و به حرکت در آمدن موتور بزرگ در جامعه ایران بشود و رژیم توتالی‌تر و کودتائی پهلوی را دود کند و به آسمان بفرستد.

لذا اگر به عظمت و گستردگی بسیج توده‌ای جامعه ایران در رابطه با انقلاب ضد استبدادی ۵۷ اذعان و اعتقاد داریم و در مقایسه سه تحول بزرگ اجتماعی تاریخ ایران، از انقلاب مشروطیت تا نهضت ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ به این داوری برسیم که به لحاظ گستردگی و عمق و فراگیری و بسیج توده‌ای، انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به مراتب عظیم‌تر و گسترده‌تر بوده است، حال سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه، چه شد که انقلابی با این عظمت و گستردگی توده‌ای که نسبت به جمعیت ایران توده‌ای‌ترین انقلاب تاریخ بشر بوده است، در مدت کمتر از سه سال به شکست کامل انجامید و تمامی دستاوردهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی این انقلاب از بین رفت؟

برای پاسخ به این سؤال سترگ باید آنچنانکه فوقا هم اشاره کردیم، قبل از هر چیز به این حقیقت اذعان پیدا کنیم که «لکوموتیو انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران قدرت عظیم دین در جامعه ایران بوده است»؛ به عبارت دیگر «این قدرت عظیم دین در جامعه ایران بود که توانست مانند یک موتور بزرگ در سال ۵۷، جامعه ایران را به حرکت درآورد». البته طرح «قدرت عظیم دین» در جامعه ایران به معنای نادیده گرفتن شرایط عینی و ذهنی ظهور انقلاب در جامعه ایران نمی‌باشد، چراکه «شرایط عینی و ذهنی» ظهور انقلاب جزء «شرایط لازم» می‌باشند و «قدرت عظیم دین» در این رابطه شرط کافی است.

بنابراین، در این رابطه باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که خود «شرایط عینی و ذهنی» انقلاب هر چند هم که عمیق و گسترده و فراگیر باشند تا زمانی که شرایط کافی به صورت دیالکتیکی فراهم نشود، موتور یا لکوموتیو جامعه به حرکت در نمی آید؛ و شرایط بالقوه لازم نمی توانند از قوه به فعل برسند. بر این مطلب بیافزائیم که خود قدرت عظیم دین در جامعه ایران اگر در خدمت انتقال خودآگاهی اجتماعی و طبقاتی و سیاسی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران درآید، جزء شرایط ذهنی انقلاب می باشد. شاید بهتر باشد که در این رابطه اینچنین داوری کنیم که «شرایط عینی» برای یک انقلاب اجتماعی یا تحولات سیاسی و اقتصادی و طبقاتی در جامعه، فقط می توانند نقش ریل گذاری برای حرکت لکوموتیو داشته باشند، اما آنچه که می تواند لکوموتیو یا موتور بزرگ اردوگاه مستضعفین در یک جامعه به حرکت درآورد، آن «شرایط ذهنی» تحولات اجتماعی است که البته «دین» می تواند در جوامع دینی مثل ایران آنچنانکه هگل می گوید نقش محوری جهت انتقال خودآگاهی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی به اردوگاه بزرگ مستضعفین داشته باشد.

در این رابطه بوده است که از بعد از ظهور انقلاب کبیر فرانسه و به خصوص از بعد از اعتلای جنبش های رهائی بخش طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خلق های کشورهای پیرامونی در مرحله پسا دو جنگ بین الملل، نظریه پردازان بزرگ جوامع تحت ستم استثمارزده و استعمارزده و استبدادزده و استحمارزده نو و کهنه، جهت به حرکت درآوردن لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین جوامع تحت ستم خود اقدام به طرح استراتژی های گوناگون تطبیقی و انطباقی (از استراتژی تحزب گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی یا حزب پیشاهنگ چریک گرائی یا ارتش خلقی مائوئیستی و غیره گرفته تا استراتژی مبارزه منفی گاندی و تا استراتژی ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق) کرده اند، پر واضح است که جوهر تمامی این رویکردهای متفاوت استراتژی، تلاش همه آنها در جهت به حرکت درآوردن لکوموتیو یا موتور بزرگ یا اردوگاه بزرگ مستضعفین جوامع خود بوده است.

باز در همین رابطه بوده است که عامل به حرکت در آوردن لکوموتیو یا موتور بزرگ

یا اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در انقلاب مشروطیت و نهضت ملی کردن صنعت نفت با انقلاب ضد استبدادی ۵۷ متفاوت بوده است، بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که عامل حرکت لکوموتیو جامعه ایران در انقلاب اول مشروطیت «جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی پسا شکست ایران در جنگ‌های ایران روسیه اعم از جنبش‌های مذهبی و جنبش‌های فرهنگی و جنبش‌های سیاسی بوده است»، پر پیدا است که «عامل روشن کردن لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در انقلاب اول مشروطیت با عامل روشن کردن لکوموتیو اردو گاه بزرگ مستضعفین ایران در انقلاب دوم مشروطیت (پسا به توپ بستن مجلس توسط محمد علی‌شاه و حاکمیت استبداد صغیر محمد علی شاه) متفاوت می‌باشد»، چراکه هر چند عامل روشن کردن لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در انقلاب اول مشروطیت جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و مذهبی نیمه دوم قرن نوزدهم ایران بودند، ولی در انقلاب دوم مشروطیت عامل روشن کردن لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران استراتژی جنبش مسلحانه ستارخان و باقرخان و سردار اسعد بختیاری بود که برای اولین بار شرایط جهت تأثیرگذاری استراتژی مسلحانه پیشروئی در جامعه ایران فراهم کردند؛ و در طول ۱۵۰ سال گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهان مردم ایران تنها مقطعی که استراتژی مسلحانه پیشروئی توانست به‌صورت جنبش مبارزه مسلحانه تأثیر گذار باشد و این استراتژی توانست لکوموتیو یا موتور بزرگ جامعه ایران را به حرکت درآورد، تنها و تنها در آن مقطع انقلاب دوم مشروطیت تحت رهبری ستارخان و باقرخان و حمایت سردار اسعد بختیاری بود؛ و گر نه حتی در دوران پسا جنگ اول بین‌الملل جنبش‌های پیشاهنگ دهه قبل از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان - سید ضیاء هم که در سه شاخه کوچک خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان ظهور کردند، در این رابطه شکست خوردند و نتوانستند مانند جنبش مسلحانه ستارخان و باقرخان، لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به حرکت درآورند.

پر واضح است که در خصوص شکست استراتژی چریک‌گرائی و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه لنینیستی به‌خصوص از دهه ۴۰ الی الان هم عامل شکست این استراتژی همین عدم توانائی آن‌ها جهت به حرکت در آوردن لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین

ایران می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که عامل پیروزی استراتژی پیشگام معلم کبیرمان شریعتی در دهه ۴۰ در همین رابطه قابل تبیین می‌باشد، چراکه شریعتی توسط شعار «اصلاح دینی» یا «بازسازی دینی» در جامعه ایران، معتقد به جایگاه دین در جامعه ایران به‌عنوان عامل به حرکت درآورنده لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در چارچوب شرایط ذهنی انقلاب و در پیوند دیالکتیکی بین شرایط ذهنی و عینی انقلاب بود؛ و معتقد بود که تنها توسط انرژی عظیم دین در جامعه ایران است که ما می‌توانیم لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به حرکت درآوریم.

صد البته انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نشان داد که این رویکرد شریعتی به جایگاه دین در جامعه ایران یک رویکرد واقع‌گرایانه بوده است، چراکه آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم تفاوت انقلاب ۵۷ با دو تحول نهضت ملی کردن صنعت نفت و انقلاب مشروطیت در این بود که در انقلاب ۵۷ لکوموتیو انقلاب در جامعه ایران توسط «قدرت عظیم دین» که به‌وسیله پروژه «رفرماسیون یا بازسازی و یا اصلاح دینی شریعتی» فعلیت اجتماعی پیدا کرده بود، به حرکت درآمد. هر چند که در غیبت فیزیکی شریعتی و در غیبت نیروهای پیشگام سازمان‌گر و هدایت‌گر و تئوری‌پرداز و در فرایند پسا‌شکست استراتژی مسلحانه در جامعه ایران (در اشکال مختلف چریک‌گرایانه مدرن و ارتش خلقی) این انرژی عظیم محرک لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سال ۵۷ توسط موج‌سواری از راه رسیدگان جریان تابع اسلام دگماتیست فقهاتی دچار تحریف و انحراف همه‌جانبه گردید و با جایگزین شدن اسلام فقهاتی دگماتیست به‌جای اسلام تطبیقی شریعتی و اقبال نطفه شکست شرایط ذهنی انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران (از قبل از پیروزی آن انقلاب) در بطن آن انقلاب تکوین کرده بود، بطوریکه در این رابطه اگر داوری کنیم که به علت سیطره نظری اسلام فقهاتی در عرصه سیاسی آن انقلاب که بعداً باعث «ظهور فقه حکومتی یا فقه داعشی» در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران گردید آن انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ مرده به دنیا آمد، داوری دور از ذهن و غیر واقع‌گرایان‌های نکرده‌ایم.

به هر حال به علت همین «سیطره اسلام فقهاتی دگماتیست حکومتی» در عرصه

سیاسی تکوین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ بود که در مسیر حرکت لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (که توسط قدرت عظیم دین در جامعه دینی ایران به صورت عامل ذهنی و سرپل انتقال تضادهای عینی به خودآگاهی توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران عمل کرده بود) تغییر ریل‌گذاری صورت گرفت و همین تغییر ریل‌گذاری در مسیر لکوموتیو انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران توسط اسلام فقهاتی یا فقه حکومتی داعشی بود که تثبیت هژمونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی بر انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ به صورت عامل اصلی ذهنی شکست این انقلاب درآمد، چرا که همین تثبیت هژمونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی بر انقلاب ضد استبدادی مردم ایران به خصوص در مرحله پسا ۱۷ شهریور ۵۷ باعث گردید تا رفته‌رفته «نظریه شخصی ولایت فقیه خمینی» که از سال ۴۶ توسط او در حوزه فقهی نجف مطرح شده بود (و البته خمینی در سخنرانی‌های ولایت فقیه سال ۴۶ خود در نجف که بعداً توسط جلال الدین فارسی به صورت کتاب «ولایت فقیه» فعلی خمینی درآمد تلاش می‌کند تا با پیوند اسلام روایتی به اسلام فقهاتی و طرح چند روایت از کتب حدیث اسلام روایتی برای نظریه فقهی شخصی «ولایت فقیه» خود پایه کلامی ایجاد نماید و توسط آن برای فقیه یا روحانی حاکم علاوه بر قدرت مطلق سیاسی و اقتصادی و معرفتی «ولایت پیامبر اسلام» قائل گردد. فراموش نکنیم که خمینی برعکس محمد اقبال لاهوری پروژه کلامی «ختم نبوت پیامبر اسلام را به عرصه ختم ولایت پیامبر اسلام تعمیم نمی‌دهد و ولایت پیامبر اسلام را در دوران ختم نبوت برای فقیه، آن‌هم در شکل شیعی آن و به صورت روحانی حوزه‌های فقهاتی و پیرو فقه حکومتی و تابع خط سیاسی خودش جاری و ساری می‌داند» به صورت تنها مانیفست نظری و تئوریک انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران درآید.

اوج فاجعه آنجا بود که «نظریه فقهی و شخصی و روایتی ولایت فقیه خمینی» توسط تیم حسینعلی منتظری - حسن آیت - سید محمد بهشتی در خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸ بدل به قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی گردید؛ و از آنجا بود که فاتحه‌خوانان مردم فاتحه انقلاب ضد استبدادی مردم ایران را خواندند.

باری با جایگزین شدن اسلام فقه‌ای حکومتی دگماتیست روایتی و ولایتی به جای اسلام جامعه‌ساز تطبیقی قرآن و نهج‌البلاغه شریعتی و اقبال، رفته‌رفته در فرایند پیش‌انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران شرایط جهت شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ فراهم گردید؛ و شاید سخنی که باید در آخر این مقاله در خصوص علل و دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ بگوئیم بهتر است که در اینجا مطرح کنیم و آن اینکه داوری ما در خصوص دلایل (عامل ذهنی) شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بر این امر قرار دارد که «همان عامل دین که باعث روشن کردن لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید، به علت تغییر در ریل‌گذاری این لکوموتیو توسط اسلام فقه‌ای و حکومتی و داعشی و دگماتیست و موج‌سوار و از راه رسیده (همان عامل) باعث سقوط و رکود و شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران گردید»، چراکه اگر «دین جامعه‌ساز بازسازی شده اقبال و شریعتی» توانست در سال ۵۷ لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به حرکت درآورد، «با استحال دین جامعه‌ساز و تطبیقی اقبال و شریعتی به دین حکومتی و فقه‌ای و دگماتیست حوزه‌های فقهی، این دین فقه‌ای و ولایتی و روایتی و حکومتی عامل شکست انقلاب ضد استبداد ۵۷ مردم ایران شد»؛ که برای فهم عظمت این انحراف عامل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران در اینجا و در این رابطه مجبوریم به تبیین پروسس تکوین و ظهور و فونکسیون اجتماعی و سیاسی و نظامی و تاریخی و اعتقادی پدیده القاعده - داعش که «سنتز فقه حکومتی» با رویکرد ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب می‌باشد و به موازات ظهور اسلام فقه‌ای حکومتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران در ۴۰ سال گذشته شکل گرفته است (آن‌هم به صورت یک رویکرد، نه یک جریان سیاسی و مشتی که نمونه خروار می‌باشد) بپردازیم.

علت انتخاب جریان القاعده - داعش به عنوان یک نمونه در این رابطه به این خاطر است که داعش در ادامه القاعده به عنوان جریان اعتقادی مسلمان جهادی تابع فقه حکومتی می‌باشند که مانند رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران در چارچوب اسلام فقه‌ای و روایتی و ولایتی دگماتیسم در اجرای شریعت فقه‌ای مورد

اعتقاد خود توسط «فقه حکومتی» بر طبل «دین حکومتی» می‌کوبند. پر پیداست که «دین حکومتی» این‌ها با «دین جامعه‌ساز سیاسی» مورد اعتقاد اقبال و شریعتی متفاوت می‌باشد، چراکه در «دین حکومتی» این‌ها که همان «فقه حکومتی یا شریعت فقه‌های حکومتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی» می‌باشد، آنچنانکه خمینی در کتاب «ولایت فقیه» بر آن تأکید می‌ورزد «عامل مشروعیت فقه حکومتی و فقیه حاکم روحانی دگماتیست حوزه‌های فقه‌های بر جامعه و مردم و اردوگاه بزرگ مستضعفین در دوران ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام (در چارچوب ولایت پیامبر اسلام) توسط مشروعیت آسمانی فقها تعریف می‌گردد نه به‌وسیله رأی و انتخاب جمهور مردم»، در صورتی که در رویکرد اقبال و شریعتی که همان رویکرد «دین سیاسی» (نه «دین حکومتی» یا «فقه حکومتی») می‌باشد در دوران «ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام» مشروعیت حکومت (به‌جای مشروعیت آسمانی ولایت) توسط جمهور و انتخاب و رأی مردم تعیین می‌گردد.

بدین ترتیب است که اگر به پروسس تکوین و ظهور القاعده - داعش به‌عنوان یک «رویکرد فرهنگی و اعتقادی و فقه حکومتی» نگاه کنیم «نه یک جریان صرف سیاسی - نظامی بین دو رویکرد القاعده - داعش با رژیم مطلقه فقه‌های حاکم بر ایران تنها تفاوتی که وجود دارد بازگشت پیدا می‌کند به دو خواستگاه فقهی و روایتی و ولایتی شیعه و سنی آن‌ها، نه چیزی بیشتر از آن». لذا در این رابطه است که شناخت پروسس تکوین و ظهور القاعده - داعش می‌تواند برای ما (در این شرایط تندپیچ تاریخ مسلمانان) در راستای فهم جوهر فقهی و کلامی و اعتقادی نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی و «ماهیت رژیم مطلقه فقه‌های حاکم بر ایران» به‌عنوان یک شاخص و متدولوژی شناخت باشد. هر چند به لحاظ نظامی و سیاسی در این زمان از بعد از آزادسازی موصل در عراق و رقه در سوریه از چنگال داعش جریان نظامی - سیاسی القاعده - داعش در منطقه خاورمیانه رفتار ضربات نظامی و شکست سیاسی شده است اما در این زمان «رویکرد داعش - القاعده به لحاظ اعتقاداتی و فرهنگی شکست نخورده است»، در نتیجه شرایط برای بازتولید همه‌جانبه این رویکرد

در اشکال مختلف شیعی و سنی آن فراهم می‌باشد.

برای مثال در جامعه امروز ایران جریان مدعی مقابله نظامی - سیاسی با رویکرد داعش - القاعده تمام قد از رویکرد اسلام فقه‌ای حکومتی و اسلام روایتی و اسلام دگماتیست حوزه‌های هزار ساله فقهی شیعه حمایت می‌کنند و خودشان از مدعیان و بنیان‌گذاران فقه حکومتی و دین حکومتی هستند که بر طبل مشروعیت آسمانی ولایت مطلقه فقیه بر مردم ایران در طول ۴۰ سال گذشته می‌کوبند؛ و امروز هم تمام قد از «اصل ولایت مطلقه فقه‌ای در قانون اساسی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران دفاع می‌کنند» و دین سیاسی و دین اجتماعی قرآن و اسلام عدالت‌خواهانه پیامبر اسلام و امام علی را در پای دین حکومتی و دین ولایتی و فقه حکومتی قربانی می‌کنند و توسط «فقه حکومتی» دگماتیست ولایتی نزدیک به چهل سال است که به «تبعیض و ستم جنسیتی و ستم سیاسی و ستم مذهبی و ستم قومیتی و ستم طبقاتی تحمیل شده بر جامعه ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مانند ارسطو در یونان قدیم مشروعیت آسمانی می‌بخشند».

طبیعی است که در چنین دایره‌ای جنگ بین دو رویکرد (فرقه‌گرایانه شیعی و سنی) «فقه حکومتی» یک نبرد و جنگ هژمونیک می‌باشد که در ادامه تضاد بین دو قطب سیاسی فقه حکومتی شیعی تحت رهبری رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران جهت هژمونی بر هلال شیعه در خاورمیانه و فقه حکومتی سنی تحت عنوان وهابی‌گری رژیم مرتجع عربستان سعودی جهت هژمونی بر بیش از یک میلیارد مسلمان سنی جاری و ساری شده است؛ بنابراین تا زمانی که جنگ جریان داعش - القاعده با رژیم مطلقه فقه‌ای در منطقه خاورمیانه در چارچوب یک نبرد نظامی - سیاسی خلاصه نکنیم و آن را جنگ هژمونیک در عرصه دو رویکرد فقه حکومتی ببینیم و در عرصه بین‌المللی در ادامه جنگ‌های نیابتی و جنگ‌های هژمونی‌طلبانه منطقه تحلیل کنیم، نه تنها در آینده رویکرد داعش قدرت بازتولید مجدد در اشکال مختلف دیگر دارد بلکه مهمتر از آن اینکه در آینده جنگ‌های امپریالیستی در منطقه به صورت نیابتی در چارچوب همین جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی و فقه‌ای شیعه و سنی ادامه پیدا خواهد کرد.

یادمان باشد که اوپاما رئیس جمهور اسبق آمریکا در زمان حاکمیت خودش رسماً اعلام کرد که دخالت‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه دیگر مانند گذشته صورت تجاوز نظامی و اشغال مستقیم نخواهد داشت بلکه توسط جنگ‌های نیابتی ما اعمال مدیریت در منطقه خاورمیانه خواهیم کرد.

به هر حال در این رابطه است که داعش یا القاعده یا جریان‌های فقهی - حکومتی که امروزه از آسیای جنوب شرقی تا شمال و غرب آفریقا گسترش پیدا کرده‌اند و همگی آن‌ها در ادامه حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران از سال ۵۸ مادیت پیدا کرده‌اند سنتز و مولود نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی می‌باشند که نخستین مولود نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی فقه حکومتی است که از سال ۵۸ توسط خبرگان قانون اساسی (پیشنهادی سید محمود طالقانی) بدل به قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی گردید؛ و در سال ۶۸ طبق پیشنهاد خمینی در متمم قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی بدل به «اصل ولایت مطلقه فقهاتی» در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی شد که مطابق آن (طبق گفته خود خمینی) مقام عظمای ولایت حاکم بر مردم ایران نه تنها مشروعیت خودش را از آسمان می‌گیرد و نه تنها مقام عظمای فقاقت و ولایت حاکم بر مردم ایران پاسخگوی هیچ نهادی نمی‌باشد و نه تنها تمامی نهادهای ناظر بر مقام عظمای ولایت توسط خود ولی فقیه انتخاب می‌شوند و نه تنها بیش از ۸۰ درصد توان مدیریتی و قدرت نظامی و انتظامی و قضائی و تقنینی و اقتصادی و اداری و سیاسی و مذهبی و اجرائی و تبلیغی و اطلاعاتی و امنیتی... در اختیار مقام عظمای فقاقت و ولایت می‌باشند و نه تنها مقام عظمای ولایت و فقاقت طبق گفته خمینی در کتاب «ولایت فقیه» از قدرت ولایت پیامبر اسلام برخوردار می‌باشد و نه تنها دایره گزینش مقام عظمای فقاقتی و ولایتی محدود به دایره روحانیت حوزه فقاقتی طرفدار اسلام فقاقتی خمینی در ایران می‌باشد بلکه مهمتر از همه اینکه آنچنانکه خمینی می‌گفت: «مقام عظمای فقاقت و ولایت از قدرت خداوند برخوردار می‌باشد و می‌تواند حتی حکم به تعطیلی نماز و روزه و حج مردم هم بدهد.»

البته آنچه که در این رابطه مهم می‌باشد اینکه به موازات نهادهای فقه دگماتیست

حکومتی از سال ۵۸ در ایران «فقه حکومتی در عرصه هژمونی سیاسی در منطقه خاورمیانه صورت فرقه‌گرایانه به خود گرفت» به‌خصوص از زمانی که خاورمیانه در عرصه استراتژی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با عمده شدن جایگاه اقتصادی و سیاسی منطقه اقتصادی - سیاسی و ژئوپلیتیک آسیای جنوب شرقی جایگاه درجه دوم پیدا کرد؛ و «پروژه خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی رژیم نژادپرست و تجاوزگر و کودک‌کش اسرائیل همراه با تجاوز نظامی بوش پسر رئیس‌جمهور اسبق آمریکا شکست خورد و جنگ‌های نیابتی و هژمونی‌طلبانه بین دو رژیم مطلقه فقه‌گرا حاکم بر ایران و رژیم مرتجع عربستان سعودی در خدمت استراتژی امپریالیسم جهانی ماهیت امپریالیستی و ضد خلقی پیدا کردند که خروجی نهائی این استحاله‌ها در منطقه فقه حکومتی فرقه‌گرایانه شیعه و سنی بود که دارای ابعاد مختلف سیاسی و نظامی و فرهنگی و اعتقادی شدند.»

البته همین جایگاه فقه حکومتی فرقه‌گرایانه دگماتیست از بعد از تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به منطقه در آغاز قرن بیست و یکم و به‌خصوص از بعد از حمله دوم امپریالیسم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و سرنگون کردن صدام حسین و جایگزین کردن رویکرد فرقه‌گرایانه شیعه عراق (که در پیوند تنگاتنگ با رویکرد فرقه‌گرایانه فقه حکومتی حاکم بر ایران بودند) و برخورد وحشیانه امپریالیسم آمریکا در زمان اشغال نظامی این کشور در عراق و سالم ماندن ماشین ارتش صدام حسین پس از انحلال آن توسط امپریالیسم آمریکا و تحمیل ستم مضاعف توسط دولت نوری مالکی عراق بر جامعه مذهبی تسنن عراقی شرایط برای ظهور نظامی - سیاسی هیولای داعش در منطقه فراهم ساخت؛ و بدین ترتیب بود که با ظهور داعش در منطقه فقه حکومتی فرقه‌گرایانه شاخه سنی منطقه که تا قبل از داعش به دو بخش فقه دولتی وهابی‌گری عربستان سعودی و فقه حکومتی جهادی القاعده تقسیم می‌شدند وارد فرایند نوینی شدند؛ زیرا شاخه جهادی فقه حکومتی سنی القاعده در دهه آخر قرن بیستم جهت مقابله با اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق با همدستی رژیم مرتجع عربستان سعودی و امپریالیسم جهانی تکوین پیدا کردند؛ و به همین دلیل جوهر اولیه فقه حکومتی

جهادی القاعده ماهیت ضد کمونیستی داشتند که البته با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم و تک سواری هژمونی امپریالیسم آمریکا بر نظم جهانی و حاکمیت طالبان بر افغانستان در مرحله پسافروپاشی شوروی و پساشکست اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی شرایط جهت «مطلق شدن تضاد بین فقه حکومتی جهادی القاعده حاکم بر افغانستان در شکل طالبان و هژمونی مطلق جهانی امپریالیسم آمریکا در فرایند پسافروپاشی شوروی سابق فراهم گردید؛ و همین مطلق شدن تضاد بین القاعده و آمریکا باعث گردید تا فقه حکومتی جهادی فرقه‌گرایانه سنی القاعده که به موازات فقه حکومتی فرقه‌گرایانه شیعه از بعد از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران رشد کرده بودند موضع ضد آمریکائی پیدا کنند» که ماجرای ۱۱ سپتامبر آغاز قرن بیست یکم در کشور آمریکا و هدف قرار گرفتن ساختمان‌های نماد سرمایه‌داری جهانی دو قلوی نیویورک و نماد نظامی آمریکا یعنی ساختمان پنتاگون در واشنگتن و در ادامه آن تجاوز نظامی و اشغال افغانستان توسط ناتو تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا همه و همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشند.

بر این مطلب بیافزائیم که مبارزات دموکراسی‌خواهانه و ضد استبدادی خلق عرب در نیمه دوم دهه اول قرن بیست و یکم که از تونس با فرار بن علی آغاز شد و سپس در مصر با سرنگونی مبارک به اوج خود رسید و در لیبی و سوریه همراه با تجاوز نظامی امپریالیستی به لیبی و سوریه و سقوط حکومت مستبد قذافی توسط جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا و تجزیه و متلاشی شدن وحدت ملی و جغرافیائی کشور لیبی و اوج‌گیری جنگ داخلی سوریه از بعد از دخالت نظامی رژیم‌های مرتجع منطقه و بلوک‌های مختلف جهان سرمایه‌داری از امپریالیسم آمریکا تا روسیه (این جنبش دموکراسی‌خواهانه و ضد استبدادی بهار عربی) گرفتار شکست همه‌جانبه گردید و همه این‌ها بستر ساز آن گردید تا تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا در دوران بوش پسر (جهت دستیابی به پروژه خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی رژیم متجاوز و نژادپرست و اشغال‌گر و کودک‌کش و تروریست دولتی اسرائیل) همراه با اشغال نظامی افغانستان و عراق و لیبی و دخالت نظامی در سوریه و یمن همچنین جنایت غیر قابل وصف اشغال‌گران نظامی امپریالیست جهانی به سرکردگی امپریالیسم



آمریکا به خصوص در عراق از سال ۲۰۰۳ و سالم ماندن ماشین نظامی ارتش صدام پس از فروپاشی شرایط جهت استحاله فقه حکومتی فرقه‌گرایانه جهادی سنی از مرحله القاعده به فرایند داعش در منطقه خاورمیانه فراهم بشود.

یادآوری می‌کنیم که تضاد بین القاعده و داعش به‌عنوان دو جریان مدعی رهبری فقه حکومتی فرقه‌گرایانه جهادی سنی در منطقه در این مرحله بازگشت پیدا می‌کرد به اعتقاد داعش جهت تکوین دولت اسلامی بر سان رویکرد فقه حکومتی فرقه‌گرایانه رژیم مطلقه فقه‌ای در ایران که البته در این رابطه القاعده (برعکس داعش از بعد از شکست طالبان در افغانستان توسط تجاوز نظامی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) به علت مطلق شدن تضادش با امپریالیسم آمریکا معتقد به تشکیل کشور و دولت اسلامی در کوتاه‌مدت در منطقه نبودند، چراکه تجربه القاعده از افغانستان طالبان برای این جریان روشن کرده بود که به علت مطلق شدن تضاد فقه حکومتی فرقه‌گرایانه جهادی سنی با جهان سرمایه‌داری و امپریالیسم آمریکا، جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا هر چند که حاضر به تحمل فقه حکومتی فرقه‌گرایانه سنی و شیعه دو رژیم حاکم بر ایران و عربستان می‌باشند اما در عرصه فقه جهادی حکومتی فرقه‌گرایانه سنی (به علت فراهم بودن بستر فراگیر شدن آن در کشورهای مختلف عربی منطقه) حاضر به تحمل کشور و حکومت فقه جهادی فرقه‌گرایانه سنی نمی‌شوند.

در نتیجه در این رابطه بود که جهان سرمایه‌داری پس از اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳ و ساقط کردن حکومت صدام حسین دو دستی کشور عراق را تحویل (فقه حکومتی فرقه‌گرایانه شیعه حاکم بر ایران) دادند تا توسط تکوین هلال شیعه در منطقه شرایط جهت ایجاد تعادل قدرت بین دو رژیم فرقه‌گرایانه فقه حکومتی سنی تحت هژمونی رژیم مرتجع عربستان سعودی و رژیم فرقه‌گرایانه فقه حکومتی شیعه مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران در راستای شعله‌ور شدن جنگ‌های نیابتی فرقه‌گرایانه فراهم بشود. البته جریان داعش حاضر به قبول تحلیل القاعده در رابطه با عدم امکان تکوین دولت و کشور اسلامی در کوتاه‌مدت در منطقه نشدند و معتقدند که توسط قدرت نظامی و سیاسی و فشار ترور و سرکوب و خشونت می‌توانند قدرت دولتی و حکومتی

خود را بر جهان سرمایه‌داری و در رأس آن‌ها بر امپریالیسم آمریکا تحمیل نمایند؛ که البته آنچنانکه القاعده پیش‌بینی می‌کرد «استراتژی داعش با شکست روبرو گردید» و از فتح موصل و رقه قدرت نظامی داعش مانند مهره‌های بازی دومینو یکی پس از دیگری فرو ریخت.

ولی آنچه در این رابطه قابل توجه می‌باشد اینکه ظهور هیولای داعش از بعد از اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳ الی الان دارای ابعاد مختلف سیاسی و نظامی و اعتقادی و فرهنگی - اجتماعی می‌باشد که این ابعاد مختلف ساختاری داعش باعث گردیده است که در این شرایط اگر چه به لحاظ نظامی داعش توسط جهان سرمایه‌داری و حمایت همه‌جانبه رژیم مطلقه فقهاتی فرقه‌گرایانه حاکم بر ایران شکست‌خورده است، ولی به علت همان پایه‌های دیگر ساختاری داعش این رویکرد در اشکال و صورت‌های دیگر در آینده توان بازتولید دارند، چراکه «داعش به‌عنوان یک رویکرد نه یک جریان» به لحاظ سیاسی در موضع ضد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران و جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا (که عامل تحویل کشور و دولت عراق به شیعیان و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران شده‌اند) قرار دارند. البته در این رابطه برعکس القاعده (که تضاد با جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی آمریکا مطلق می‌کنند و تضاد با شیعه در مرحله دوم قرار می‌دهند) رویکرد داعش (در منطقه به علت سیاست هژمونی‌طلبانه رژیم مطلقه فقهاتی ایران در منطقه خاورمیانه) تضاد با شیعه نسبت به تضاد با جهان سرمایه‌داری در اولویت قرار می‌دهند. بطوریکه دیدیم در دوران حاکمیت دولت داعش بر عراق و سوریه این جریان در راستای مطلق کردن تضاد خود با شیعه فرقه‌گرایانه منطقه حتی حاضر شدند تا تضاد با رژیم نژادپرست و اشغال‌گر و تروریست دولتی و متجاوز و کودک‌کش اسرائیل را در پای تضاد با شیعه ذبح نمایند. آنچنانکه در طول حاکمیت دولت داعش در عراق و سوریه حتی یک گلوله و عملیات از طرف این جریان بر علیه اسرائیل انجام نگرفت.

بعد دوم ساختاری رویکرد داعش بعد نظامی این جریان می‌باشد که به‌صورت عمده از همان ارتش سابق صدام حسین تشکیل یافته است؛ و اکثریت مطلق آن‌ها سنی



می‌باشند، بنابراین پس از اشغال نظامی عراق (در سال ۲۰۰۳ توسط جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا و انحلال ارتش عراق) نیروهای ارتش صدام حسین عامل تعیین کننده تکوین ماشین نظامی داعش شدند؛ و اما به لحاظ اعتقادی رویکرد داعش معتقد به فقه حکومتی جهادی فرقه‌گرایانه ابن تیمیه می‌باشند که از اوایل قرن هیجدهم در سرزمین عربستان این فقه جهادی ابن تیمیه به صورت دو جنبش قبیله‌ای و مذهبی مادیت پیدا کردند که جنبش قبیله‌ای تحت مدیریت محمد بن آل سعود بود، در صورتی که جنبش مذهبی تحت مدیریت محمد بن عبدالوهاب تکوین پیدا کرد؛ و البته در اواسط قرن هیجدهم یک ائتلاف بین جنبش قبیله‌ای محمد بن آل سعود و جنبش مذهبی و فقهی محمد بن عبدالوهاب صورت گرفت که این پیوند باعث گردید تا الی الان شرایط سیاسی و مذهبی کل منطقه خاورمیانه و در رأس آن‌ها عربستان عوض گردد؛ زیرا این پیوند بالاخره باعث گردید تا در قرن نوزدهم و بیستم (با حمایت امپریالیسم انگلیس) فقه جهادی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به قدرت و حکومت و دولت برسد.

البته فقه جهادی ابن تیمیه با فقه حکومتی محمد بن عبدالوهاب از اواخر قرن بیستم به صورت دو شاخه منفک از هم در منطقه جاری و ساری گشتند. اصول مبنائی فقه جهادی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب عبارتند از:

۱ - «فقه همان دین است» آنچنانکه خمینی هم در کتاب «ولایت فقیه» بر این امر تأکید دارد.

۲ - «عقیده بر انسان اولویت دارد» و برعکس آنچه عیسی مسیح می‌گفت «شنبه برای انسان نیست انسان برای شنبه است»؛ بنابراین در رویکرد آن‌ها آنچنانکه در رویکرد خمینی در کتاب «ولایت فقیه» بارها تکرار شده است «انسان بر ای اسلام است نه اسلام برای انسان.»

۳ - در این رویکرد فقهی «حلال محمد حلال است الی یوم القیامه و حرام محمد حرام است الی یوم القیامه» به عبارت دیگر در این رویکرد فقه که همه دین می‌باشد «جوهری غیر تاریخی یا بهتر است که بگوئیم جوهری فراتاریخی دارد.»

۴ - در این رویکرد «اسلام روایتی به‌عنوان بستر فهم فقه می‌باشد»، البته آن بخش از فقه قرآن هم که کمتر از ۵ درصد قرآن می‌باشد به‌صورت لایتغیر و غیر اجتهاد‌پذیر و فراتاریخی مورد تائید طرفداران این رویکرد می‌باشد.

۵ - «فقه که در این رویکرد همه دین می‌باشد، بسترساز نهادینه شدن رویکرد تکلیف‌گرایانه محض می‌باشد.»

۶ - «فراتاریخی دیدن فقه قرآنی و فقه روایتی در این رویکرد مانع از اجتهاد‌پذیری فقه در عرصه اصول می‌شود.»

۷ - از آنجائیکه در این رویکرد (آنچنانکه در کتاب «ولایت فقیه» خمینی هم مورد تائید همه‌جانبه قرار گرفته است) معتقدند که شریعت فقهی مورد اعتقاد آن‌ها باید به همان شکل دگم خود در عرصه جامعه و حکومت و دولت نیز جاری و ساری بشود، در نتیجه همین اجرای شریعت فقهی در عرصه جامعه و دولت و حکومت باعث ظهور خشونت و تائید خشونت به‌عنوان یک امر تکلیف دینی می‌گردد؛ و در این رابطه است که داعش حتی در عروسک کودکان عراقی و سوری بمب می‌گذاشت و به‌عنوان اسباب بازی در اختیار آن‌ها قرار می‌داد و جنایت در این رویکرد در تمامی اشکال آن به‌عنوان یک اعتقاد تلقی می‌گردد، آنچنانکه در دهه ۶۰ در زندان‌های رژیم مطلقه فقه‌ای بازجویان این رژیم در هنگام سهمگین‌ترین شکنجه به زندانیان سیاسی تلاش می‌کردند با وضو و زبان روزه به این امر مهم اعتقادی خود بپردازند، چراکه جنایت و شکنجه در این رویکرد در راستای اجرای شریعت فقهی خود یک اعتقاد و ایمان می‌باشد؛ و حقوق بشر و حقوق انسان بما هو انسان اصلاً و ابداً در این دیسکورس جایی و حرمتی و اهمیتی ندارد.

باری ذکر مثال داعش به‌عنوان یک «رویکرد» در اینجا در عرصه علل و دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران برای آن مطرح کردیم تا توسط آن ذهن‌ها را تشحیذ و آماده طرح این حقیقت بکنیم که از نظر ما «علل شکست» انقلاب ۵۷ با «دلایل شکست» این انقلاب متفاوت می‌باشند و در خصوص «علل شکست» یا شرایط مادی و عینی شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در سال گذشته به



مناسبت سالروز آن انقلاب مطرح کردیم که «شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی» در دهه ۴۰ که بسترساز خروج سرمایه‌داری ایران از ریل‌گذاری قبلی آن گردید و «شکست رفرم ارضی شاه - کندی» عاملی شد تا «سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی تزریق‌شده از بالا جایگزین سرمایه‌داری تاریخی ایران بشود» و در ادامه آن ظهور هیولای حاشیه‌نشینان شهری که سنتز شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ بودند و ظهور هیولای استبداد مطلق سیاسی رژیم کودتائی و توتالی‌تر پهلوی در دهه ۵۰ (به علت سرمایه‌داری نفتی و رانتی و تزریقی از بالای حکومتی که تمامی سرمایه‌های مردم و مملکت در کف حکومت قرار داده است) در مرحله پسا‌شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی که حاکمیت تنها در سایه سرنیزه (و در غیبت دموکراسی و لیبرالیسم در تمامی اشکال حداقلی آن) می‌توانست به حاکمیت خود بر جامعه ایران ادامه بدهد (و در همین رابطه بود که در روز ۱۱ اسفندماه سال ۱۳۵۳ شاه در زمان اخبار رسانه حکومتی بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و رسماً و علناً با اعلام انحلال دو حزب ایران نوین و حزب مردم و اعلام موجودیت حزب رستاخیز به‌عنوان تنها حزب رسماً دیکتاتوری عریان خود را به نمایش گذاشت و اوج تمامیت‌خواهی خود را تا آنجا رسانید که در همین سخنرانی شاه اعلام کرد که تمامی افرادی که نمی‌خواهند استبداد و سیاست تک حزبی حکومتی او را بپذیرند، می‌توانند از کشور خارج بشوند) و در نتیجه از ۱۱ اسفندماه سال ۱۳۵۳ بود که انقلاب در جامعه ایران برای مردم ایران به‌صورت یک ضرورت مطرح گردید؛ و از آن زمان بود که مردم ایران دریافتند که دیگر نباید چشم اصلاح‌پذیری به رژیم توتالی‌تر پهلوی داشته باشند؛ و از ۱۱ اسفندماه سال ۱۳۵۳ بود که به‌صورت غیر مستقیم خود شاه رسماً و علناً در برابر توده‌های مردم ایران اعلام کرد که «انقلاب در جامعه ایران به‌عنوان یک ضرورت می‌باشد و هر گونه امکان اصلاحات در درون حاکمیت را نفع کرد» باری گرچه انقلاب در جامعه بشری در فرایند حاکمیت و استقرار و تثبیت موجودیت سرمایه‌داری جهانی، این توده نیستند که به‌صورت انتخابی تصمیم به انقلاب می‌گیرند بلکه بالعکس این انقلاب است که به‌صورت یک ضرورت اتفاق می‌افتد.

در سال‌های ۵۶ - ۵۷ در ادامه این علل ظهور و تکوین انقلاب در جامعه ایران به‌عنوان

یک ضرورت جهت تغییر بود که در خلاء نیروهای سازمان‌گر پیشاهنگ و پیشگام و در خلاء جنبش‌های پیشرو هدایت‌گر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شرایط برای موج‌سواری روحانیت از راه رسیده (توسط تکیه بر نهادهای سنتی مذهبی جامعه ایران که شامل روحانیت حوزه‌های فقه‌ای و بیش از ۵۰ هزار مسجد و تکیه در سراسر ایران و بیش از ۹۰ هزار هیئت مذهبی و غیره بود) فراهم گردید؛ و بدین ترتیب بود که خمینی از نیمه دوم سال ۵۷ توسط شعار «شاه باید برود» و شعار «حتی اگر یزید و شمر هم جانشین شاه بشوند از او بهتر می‌باشند» و شعار «برق و آب مجانی و مسکن مجانی و آزادی برای همه گروه‌های اجتماعی جامعه ایران» و شعار «شاه شهرها را ویران کرد و قبرستان‌ها را آباد» توانست هژمونی خودش را بر انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران تثبیت کند؛ و عکس خود را توسط حاشیه‌نشینان فقیر کلان شهرهای ایران بر سطح کره ماه قرار داد و بر توده‌ای‌ترین انقلاب تاریخ بشر فرمانروا گردید.

هر چند که در این فرایند استراتژی خمینی «تنها در سرنگونی رژیم شاه خلاصه می‌شد» و گرچه خمینی در مصاحبه با لوموند و خبرنگاران خارج از کشور در ۱۰۷ روز حضورش در فرانسه می‌گفت «من طلبه‌ای بیش نیستم و بعد از ورود به ایران به قم خواهم رفت و به‌عنوان طلبه‌ای مانند گذشته کار خود را در حوزه‌های فقه‌ای ادامه خواهم داد» ولی بی‌شک آنچنانکه که از کتاب «ولایت فقیه» خمینی به وضوح آشکار بود و هست، خمینی در واقع از همان سال ۱۳۴۶ که نظریه شخصی فقهی «ولایت فقیه» خود را مطرح کرد در تلاش بود تا توسط دین فقهی مورد اعتقاد خودش به‌جای رژیم مستبد و توتالی‌تر پهلوی در فرایند پساسقوط پهلوی یک رژیم بر پایه فقه حکومتی شیعه تحت هژمونی روحانیت طرفدار خودش بر پا سازد. هر چند که او می‌دانست که جامعه قرن بیستم ایران حاضر به قبول حکومت فقه‌ای نیستند اما در دیسکورس خمینی دین و اسلام همان فقه روایتی حوزه‌های فقه‌ای یا به قول خودش «فقه سنتی جواهر بود»؛ که مطابق آن او معتقد بود که توسط شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» می‌تواند این فقه حکومتی را بر کره زمین حاکم سازد.

در نتیجه هر چند خود خمینی در طرح پیشنهاد قانون اساسی حسن حبیبی با

هدایت‌گری هاشمی رفسنجانی (به‌جای تکیه دفعی و فوری و کوتاه‌مدت بر دستیابی حکومت فقه‌آلود) معتقد به تحقق آن در زمان بود با همه این احوال از بعد از سقوط رژیم پهلوی در مجلس خبرگان قانون اساسی که بر خلاف شعار مجلس موسسان مهدی بازرگان با پیشنهاد سید محمود طالقانی شکل گرفت تحت هدایت‌گری سیدمحمد بهشتی و حسینعلی منتظری و حسن آیت‌پروژه دستیابی به حکومت در چارچوب فقه حکومتی و سنتی شیعه توسط روحانیت یا به‌اصطلاح او فقها شکل قانونی به خود گرفت و نهادینه گردید؛ بنابراین از طرح اصل «ولایت فقیه» به‌عنوان محور قانون اساسی تا لایحه قصاص تلاشی جهت فقهی کردن حکومت توسط خمینی در آن مرحله پساقط پهلوی بود.

ماحصل اینکه اگر هر انقلابی سنز شرایط عینی و ذهنی کنکریت و مشخصی بدانیم و اگر معتقد باشیم که تمامی انقلابات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی بشر گرچه در چارچوب قوانین عام و کلی می‌توانند صورتی متشابه داشته باشند ولی بدون تردید تمامی انقلابات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی جوامع مختلف بشری منهای قانونمندی عام و کلی خود در عرصه شرایط مختلف تاریخی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع مختلف بشری دارای قانونمندی مشخص و کنکریت خود هستند و به‌عبارت‌دیگر گرچه انقلاب‌های مختلف سیاسی - اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی بشر در شرایط مختلف تاریخی خارج از اراده آن جوامع به‌صورت سنز دیالکتیکی شرایط مادی و ذهنی آن جوامع به وقوع می‌پیوندند با همه این احوال انقلابات فوق علاوه بر قانونمندی متشابه عام و کلی خود در عرصه جوامع دارای قانونمندی کنکریت و خاص و مشخص آن جوامع می‌باشند که البته بدون فهم و شناخت آن قانونمندی‌ها امکان هدایت‌گری آن انقلابات وجود ندارد؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که از آنجائیکه انقلابات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی - اجتماعی جوامع مختلف بشری تابع قوانین مشخص و کنکریت و خاص آن جوامع می‌باشند بدون شک «هدایت‌گری جنبش‌های پیشرو پیشگام و پیشاهنگان جوامع در گرو فهم و شناخت آن قوانین کنکریت و مشخص می‌باشد و بدون شناخت آن قوانین و خودویژگی‌های کنکریت و



مشخص آن جوامع امکان هدایت‌گری آن جوامع توسط جنبش‌های پیشرو پیشگام و پیشاهنگ وجود ندارد.»

بر این مطلب بیافزائیم که پیروی کردن از قوانین عام و کلی حاکم بر دیالکتیک حرکت جوامع دیگر بشری در راستای هدایت‌گری کنکریّت و مشخص جوامع خاص بدون در نظر گرفتن خودویژگی‌های تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و حتی جغرافیائی آن جوامع باعث روی‌آوری و گرفتار شدن در حصار «رویکرد انطباقی» در عرصه اتخاذ استراتژی و تاکتیک عمل هدایت‌گرانه آن جوامع می‌گردد؛ که مشکل عمده استراتژی حرکت تحول‌خواهان مردم ایران در عرصه هدایت‌گری جنبش‌های پیشرو و پیشاهنگ در این رابطه قبلاً مطرح ساختیم، چراکه استراتژی جنبش‌های پیشرو و پیشاهنگ حرکت تحول‌خواهان مردم ایران از آغاز تکوین انقلاب مشروطیت چه در فرایند اول انقلاب مشروطیت و چه در فرایند دوم مشروطیت (دوران قیام مسلحانه ستارخان و باقرخان) و چه در فرایند قیام‌های منطقه‌ای پس از جنگ بین‌الملل اول (در گیلان و خراسان و آذربایجان توسط کوچک خان و کلنل پسیان و شیخ محمد خیابانی) و چه در فرایند مبارزه پارلمان‌تاریستی مصدق و چه در فرایند احزاب تابع استراتژی حزب طراز نوین لنینیستی در سه مؤلفه پیشاهنگی چریک‌گرائی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی و حزب‌گرایانه لنینیستی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ در داخل جامعه ایران همه مولود همین انحراف رویکرد انطباقی به جامعه ایران در عرصه تعیین استراتژی و تاکتیک بوده است، چراکه تمامی این جریان‌ها جهت اتخاذ استراتژی و تاکتیک هدایت‌گرایانه خود بر مبنای تکیه بر قانونمندی‌های عام و کلی دیالکتیک حرکت دیگر جوامع بشری (بدون در نظر گرفتن وجه مشخص و کنکریّت قوانین خاص جامعه ایران و با تکیه الگویی بر استراتژی و تاکتیک‌های محوری جوامع دیگر اگر چه آن استراتژی و تاکتیک‌های محوری در آن جوامع دارای عملکرد مثبت بوده است ولی به علت در نظر نگرفتن خودویژگی‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه بزرگ ایران) می‌خواستند بر آن استراتژی‌ها و تاکتیک‌های محوری در جامعه ایران تکیه کنند، به همین دلیل تا این زمان در طول ۱۵۰ سال عمر حرکت تحول‌خواهان مردم ایران بزرگترین «عامل شکست تمامی جنبش‌های پیشرو و پیشگام

شکست در استراتژی بوده است؛ که در این عرصه آنچنانکه ستارخان و باقرخان در عرصه استراتژی جنبش مسلحانه پیشرو شکست خوردند، جنبش‌های سه گانه منطقه‌ای گیلان کوچک خان و خراسان کلنل پسیان و آذربایجان شیخ محمد خیابانی (در مرحله پساجنگ اول بین‌المللی و پیشاکودتای انگلیسی رضاخان - سید ضیاء) نیز در عرصه استراتژی انطباقی نیز شکست خوردند.

همچنین پیشه‌وری در آذربایجان در مرحله پساجنگ بین‌الملل دوم و حزب توده در دهه ۲۰ نیز شکست خوردند و شکست استراتژی پارلمانتاریستی مصدق در دهه ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هم به علت شکست در استراتژی به بن‌بست رسیده او بود. آنچنانکه شکست استراتژی چریک‌گرایی دهه ۴۰ و ۵۰ در جامعه ایران به علت شکست در استراتژی بوده است؛ و در ادامه آن شکست جنبش‌های پیشاهنگ در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ و به‌خصوص در دهه ۶۰ یعنی از ۳۰ خرداد سال ۶۰ به بعد همگی معلول شکست در استراتژی بوده است.

قابل ذکر است که تمامی جریان‌های پیشاهنگ فرایند پسانقلاب ۵۷ تلاش می‌کنند تا با مطلق کردن تأثیر سرکوب همه‌جانبه رژیم مطلقه فقهاتی در دهه ۶۰ (که با تیغ و داغ و درفش و جوی خون از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ به استقبال جنبش‌های پیشاهنگ جامعه ایران رفتند) در عرصه آسیب‌شناسی دیالکتیکی شکست خود جایگاه استراتژی انطباقی خود به‌عنوان عامل اصلی شکست نادیده بگیرند برای نمونه سازمان مجاهدین خلق که در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ تلاش می‌کرد تا با آنتاگونیست کردن فضای داخلی ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و با عریان کردن ماهیت سرکوب‌گرایانه و ضد دموکراتیک رژیم مطلقه فقهاتی علاوه بر اینکه آنچنانکه خود مدعی بودند در مدت حداکثر شش ماه رژیم مطلقه فقهاتی را سرنگون سازند تلاش می‌کردند تا در فضای سرکوب عریان جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با تکیه بر استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایانه (که «تنها استراتژی است که می‌تواند در فضای بسته و خفقان و رعب و سرکوب و اختناق و سرنیزه‌های دارای فونکسیون پیشاهنگی برای نیروهای پیشاهنگ نه جنبش‌های پیشرو و نه نیروهای

پیشگام» در راستای استراتژی مسلحانه جریان‌های سیاسی و هرمی و عمودی جامعه (باشد) سازمان خود را در نوک پیکان جنبش‌های ضد استبدادی جامعه ایران در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی قرار دهند؛ و شیوه مبارزه مسلحانه یا چریک‌گرایانه و یا ارتش خلقی و یا پیشاهنگی خود را به‌عنوان «تنها راه مبارزه ممکن با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران» به جامعه ستم‌زده و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جریان‌های جنبش سیاسی ایران و جنبش‌های پیشرو و پیشگام ایران «تحمیل» نمایند؛ و از آنجائیکه این تشکیلات دارای تجربه چندین ساله تشکیلاتی و «سازمان‌دهی هرمی» مبارزه چریکی و مسلحانه می‌باشند و از آغاز تکوین این سازمان الی الان (از سال ۴۴ تا به امروز) حیات سیاسی و تشکیلاتی و اجتماعی این جریان در جامعه ایران «در گرو تابعیت محوری این جریان از استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایانه و ارتش خلقی و پیشاهنگی بوده است» و باور رهبری این سازمان در طول نیم‌قرن گذشته بر این امر قرار داشته است که «بازنگری در استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایانه و ارتش خلقی و پیشاهنگی سازمان مجاهدین خلق به مثابه فروپاشی تشکیلاتی و مرگ سیاسی و اجتماعی این سازمان می‌باشد» و استمرار حیات سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی آن‌ها در جامعه ایران تنها و تنها در گرو امکان فونکسیون داشتن این استراتژی در جامعه ایران می‌باشد؛ و در هر شرایطی که استراتژی غیر پیشاهنگی و غیر قهرآمیز و غیر مسلحانه و غیر ارتش خلقی و غیر چریک‌گرایانه یعنی «استراتژی پیشگامی یا استراتژی پیشروئی» در جامعه ایران دارای فونکسیون بشود، بدون تردید این سازمان و همراه با آن استراتژی پیشاهنگی (و جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی و مسلحانه) گرفتار ورطه هولناک سکتاریست و نابودی سیاسی و اجتماعی و حتی تشکیلاتی و فرقه‌ای خواهند شد.

آنچنانکه شاهد هستیم که در دوران پساحمله دوم نظامی امپریالیسم آمریکا به عراق همراه با سرنگونی رژیم صدام حسین و خلع سلاح مجاهدین خلق در عراق به علت اینکه استراتژی چریک‌گرائی و مسلحانه مجاهدین خلق در بن‌بست میدانی قرار گرفت هر چند که مجاهدین خلق برای سال‌ها بعد از خلع سلاح شدن توسط ارتش امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کردند تا با «حفظ شهرک اشرف به‌عنوان نماد استراتژی مسلحانه خود»

بر طبل «نمادین استمرار استراتژی مسلحانه خود بپردازند» و حمایت از شهرک اشرف در عراق به عنوان استراتژی خود تعریف می کردند، اما در ادامه به علت فشار نظامی رژیم مطلقه فقهاتی بالاخره پس از انتقال به شهرک لیبرتی مجبور به انتقال نیروهای خلع سلاح شده خود به کشور آلبانی شدند و پس از این خلع سلاح شدن توسط ارتش امپریالیسم آمریکا و نقل و انتقالات مکانی و جغرافیائی بود که مجاهدین خلق وقتی که دریافتند که دیگر نمی توانند در چارچوب استراتژی مسلحانه و چریک گرایانه و ارتش خلقی و پیشاهنگی گذشته خود به صورت دینامیزم حرکت کنند و از آنجائیکه این سازمان در طول نیم قرن گذشته خود پیوسته اعتقاد داشته است که «حیات تشکیلاتی و حیات اجتماعی و حیات سیاسی اش در جامعه ایران تنها در گرو استراتژی مسلحانه و چریک گرایانه و ارتش خلقی و پیشاهنگی می باشد» و «در رویکرد رهبری سازمان مجاهدین خلق در نیم قرن گذشته هر گونه بازنگری و بازسازی در عرصه تغییر استراتژی مسلحانه و چریک گرایانه و ارتش خلقی و پیشاهنگی این جریان به مثابه نابودی کل موجودیت تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی آن می باشد»، لذا در این رابطه است که مجاهدین خلق پس از بن بست استراتژی مسلحانه خود (در مرحله پساخلع سلاح شدن و تحویل شهرک اشرف و لیبرتی و انتقال نیروهایشان به آلبانی) به جای بازنگری و بازسازی استراتژی پیشاهنگی نیم قرن گذشته خود در جامعه ایران که فاقد حداقل فونکسیون مثبت اجتماعی برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش های افقی پیشرو این اردوگاه بوده است، این بار از کانال «بسترسازی جهت حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران» (و سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جایگزین کردن استراتژی آزادی ایران از طریق واشنگتن به جای آزادسازی ایران گذشته خود که از کانال شهرک اشرف و عراق بود) بازی با تضادهای جناح های درونی امپریالیسم آمریکا در کنار ارتجاع منطقه تحت هژمونی عربستان سعودی و شاهزاده پهلوی و سلطنت طلبان و حزب دموکرات و کوموله کردستان و دیگر جریان های سرنگون طلب از طریق حمله نظامی خارجی به صورت تاکتیک محوری در دستور کار خود قرار داده اند.

فراموش نکنیم که این سازمان در «فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ و پساعلام قیام مسلحانه بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» بعد از شش ماه وقتی که با کشتار

راه‌پیمائی پنجم مهر ۶۰ و ضربه موسی در ۱۹ بهمن ۶۰ و بالاخره ضربه محمد ضابطی در اردیبهشت سال ۶۱ روبرو شدند و دریافتند که برعکس تحلیل آن‌ها «توازن قوا» در داخل به نفع رژیم مطلقه فقهتی حاکم می‌باشد فرار را بر قرار ترجیح دادند و با هجرت به اروپا از اسفندماه سال ۶۳ به‌جای اینکه «عامل شکست خود را در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ در اتخاذ استراتژی مسلحانه بدانند و در راستای بازنگری و بازسازی استراتژی مسلحانه وارد بحث‌های جدی و فراگیر و همه‌جانبه تئوریک - تشکیلاتی بشوند و استراتژی مسلحانه و پیشاهنگی و چریک‌گرایانه و ارتش خلقی ۲۰ سال گذشته این سازمان (از ۴۴ تا ۶۴) در بوته نقد تئوریک تشکیلاتی قرار دهند، با علم کردن شعار انقلاب ایدئولوژیک، آن هم به‌صورت فرمالیته و صوری و بیگانه و دور از هرگونه انقلاب و تحول در ایدئولوژی و استراتژی سازمان برای آدرس غلط دادن به نیروی‌های تشکیلاتی خود توسط تعریف تحریف شده از انقلاب ایدئولوژیک در صورت انتقاد از خود (به‌اصطلاح رهبری این تشکیلات) در راستای نفی لیبرالیسم و نفی فردیت و نفی تبعیض جنسیت و رهبری زن در تشکیلات مجاهدین خلق سورنا را از دهان گشادش به صدا درآوردند.»

در نتیجه به‌موازات این اشتباه راه رفتن (جهت توجیه راه اشتباه رفتن خود) بود (که گرچه «انقلاب به‌اصطلاح ایدئولوژیک» رهبری این سازمان بیش از ۳۲ سال است یعنی از اسفند ۶۳ الی الان که در درون این سازمان ادامه پیدا کرده است و در طول ۳۲ سال گذشته این «انقلاب به‌اصطلاح ایدئولوژیک» رهبری سازمان مجاهدین خلق نتوانسته‌اند حتی به‌اندازه یک جزوه چهار صفحه‌ای دستاورد تئوریک ایدئولوژیک به جنبش سیاسی ایران عرضه کنند) مهم‌ترین فونکسیون‌ها که این انقلاب به‌اصطلاح ایدئولوژیک در طول ۳۲ سال گذشته برای رهبری این تشکیلات داشته است این بوده است که به نیروهای تشکیلاتی این سازمان (از بعد از شکست استراتژی مسلحانه در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ توسط رهبری این سازمان جهت فرار از جلو و فرافکنی) آدرس غلط داده شود تا به‌جای اینکه استراتژی انطباقی مسلحانه و چریک‌گرائی این سازمان را به نقد تئوریک بکشند نیروهای بدنه و قاعده این تشکیلات (در غیبت رهبری

نقدناپذیر) خودشان را از موضع ضعف به زیر ساطور انتقادهای رو کم کن درون تشکیلاتی بکشند تا شکست این سازمان در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ و شکست این سازمان در فرایند پساورد به عراق از سال ۶۵ و شکست این سازمان در فرایند پساتأسیس ارتش آزادی‌بخش در سال ۶۶ و حمله فروغ جاویدان در تابستان ۶۷ و شکست این سازمان در فرایند ادامه حضور در عراق پس از خلع سلاح شدن توسط ارتش امپریالیسم آمریکا و شکست این سازمان در فرایند تکیه بر تضادهای درونی جناح‌های امپریالیسم آمریکا جهت آلترناتیوسازی خود و فراهم کردن بستر حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران با پاک کردن دامن رهبری معلول ضعف نیروهای تشکیلاتی معرفی نمایند. آنچنانکه محمدتقی شهرام در سال‌های ۵۲ تا ۵۵ جهت استحاله مکانیکی ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق از جوهر مذهبی به جوهر ماتریالیستی بر اهرم ساطور انتقادهای رو کم کن درون تشکیلاتی تکیه می‌کرد.

به هر حال به همین دلیل است که در طول ۳۶ سال گذشته عمر مجاهدین خلق در خارج از کشور رهبری این سازمان جهت پیشبرد حرکت این سازمان در چارچوب همان استراتژی مسلحانه، تلاش پیوسته کرده است تا در فرایندهای هجرت به عراق در سال ۶۵ و تشکیل ارتش آزادی‌بخش در سال ۶۶ و جنگ‌های کلاسیک چلچراغ و آفتاب و بالاخره فروغ جاویدان در جمعه ۳۱ تیرماه ۶۷ (که باعث گردید تا از ۵ هزار نفر نیروی مجاهدین خلق، ۱۳۰۸ نفر که ۳۱ نفر از آن‌ها از زندانیان دوران پهلوی بودند و ۲۷ نفر آن‌ها از زندانیان دوران رژیم مطلقه فقهتی حاکم بودند کشته شوند و بیش از دو هزار نفر هم مجروح داشته باشند) و بالاخره در فرایند پساحمله امپریالیسم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و اشغال نظامی عراق توسط امپریالیسم آمریکا و سرنگون کردن حکومت بعث و صدام حسین و خلع سلاح کردن مجاهدین خلق توسط ارتش امپریالیسم آمریکا امروز باز رهبری این سازمان (در ادامه همان استراتژی سابق خود جهت سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهتی حاکم بر ایران) با تکیه بر جناح‌های درونی امپریالیست جهانی و ارتجاع منطقه و تحریک آن‌ها جهت حمله نظامی به ایران و آلترناتیو کردن خود راه گذشته خود را دنبال نماید. تا آنچنانکه مسعود رجوی در مصاحبه‌های خود در سال ۶۰ (در مقایسه حرکت خودش با حرکت خمینی اعلام می‌کرد) که «تفاوت انقلاب

مورد خواسته ما با انقلاب ۵۷ در این است که در سال ۵۷ انقلاب بدون سازمان‌دهی انجام گرفت اما ما انقلاب با سازمان‌دهی قبلی می‌خواهیم» غافل از اینکه «انقلاب سازمان‌دهی شده توسط پیشاهنگ یک انقلاب فاشیستی می‌باشد نه انقلاب مردمی.»

باری در این رابطه است که اگر بخواهیم با «رویکرد دیالکتیکی» علل و دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران را بررسی کنیم، می‌بایست این علل و دلایل در دو رابطه «افقی و عمودی» یا «شرایط مادی و شرایط ذهنی» مورد کالبد شکافی و مطالعه قرار دهیم. قابل ذکر است که در عرصه تبیین «علل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷» ما موظفیم که «شرایط مادی» یا «شرایط عینی» شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مورد مطالعه قرار دهیم، در صورتی که در عرصه تبیین «دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» باید «شرایط ذهنی» شکست این انقلاب مورد مطالعه قرار گیرد؛ و بدین ترتیب بوده است که «نشر مستضعفین به‌عنوان ارگان عقیدتی-سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در ۹ سال گذشته حیات سیاسی خود در سالگردهای انقلاب شکست‌خورده ضد استبدادی بهمن‌ماه ۵۷ مردم ایران تلاش کرده است تا هر سال موضوع «شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» را از زاویه‌ای خاص مورد کالبد شکافی و آسیب‌شناسی مجدد قرار دهد.

برای مثال در رابطه با تبیین «شرایط عینی و مادی» علل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، نشر مستضعفین شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ در تکوین سرمایه‌داری رانتی و نفتی در ایران را به‌عنوان محوری‌ترین علت عینی و مادی شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مطرح کرده است، چرا که در رویکرد نشر مستضعفین شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی علاوه بر اینکه «باعث استحکام سرمایه‌داری نفتی و رانتی و تزریق‌شده از بالا به‌صورت مکانیکی و وابسته به حاکمیت بر جامعه ایران گردید و علاوه بر اینکه باعث ایجاد بحران طبقاتی در هیرارشی هرم طبقاتی جامعه ایران گردید.» مهم‌ترین سنتز و مولود شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی

در دهه ۴۰ و ۵۰، ظهور سونامی حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران می‌باشد؛ که امروزه طبق آمار اعلام شده خود دستگاه‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم جمعیت آن‌ها به بیش از ۱۸ میلیون نفر رسیده است که در مقایسه با جمعیت ۱۳ میلیون نفری کل طبقه کارگر ایران و جمعیت یک‌میلیون نفری معلمان ایران و جمعیت ۴ میلیون نفری دانشجویان ایران می‌توان به جایگاه حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران به‌عنوان «عامل اصلی بحران طبقاتی در هیرارشی هرم طبقاتی جامعه ایران پی برد.»

بی‌شک آب‌خوار اصلی تکوین حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران همان شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ و ۵۰ می‌باشد، چراکه توسط پروژه رفرم شاه - کندی بود که در چارچوب ظهور هیولای سرمایه‌داری رانتی و نفتی و تزریق شده از بالا توسط حاکمیت در ایران به علت اینکه متولی این سرمایه‌داری (رانتی و نفتی و تزریق شده از بالا به صورت مکانیکی) دربار کودتائی و توتالی تر پهلوی بود که توسط سرمایه‌های نفتی و گازی کشور (که از آغاز پیدایش آن الی الان در خدمت حاکمیت و رژیم‌های توتالی تر حاکم بر جامعه ایران می‌باشد) توانست به صورت مکانیکی «طبقه بورژوازی دربار یا بورژوازی بزرگ ایران» را (با آن سرمایه‌های نفتی) از فرایند بزرگ زمین‌داران ایران بدل به بورژوازی دربار بکند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا به موازات شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی و تقویت سرمایه‌داری رانتی و نفتی و تزریق شده از بالا توسط دربار (در خدمت بازارهای امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به خصوص از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) از آنجائیکه خود رفرم ارضی شاه - کندی در روستاها به علت انتقال زمین‌ها از زمین‌داران بزرگ به دهقانان آن زمین‌ها انتقالی قطعه قطعه گردیدند و دهقانان صاحب زمین شده جهت مکانیزه کردن کشاورزی توان سرمایه‌گذاری بر روی زمین‌های قطعه قطعه شده خود نداشتند و در غیبت شرکت‌های سهامی و شوراهای دهقانی زمین‌های قطعه قطعه شده نتوانستند در پیوند تولیدی و برنامه‌ای قرار گیرند.

بدین خاطر تقسیم اراضی محصول رفرم ارضی شاه - کندی باعث گردید تا دهقانان صاحب زمین شده روستا در شرایط پسا رفرم ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ و ۵۰



حتی توان تهیه حداقل معیشت خانوادگی خود از آن اراضی را هم نداشتند به همین علت این امر باعث گردید تا این دهقانان روستاهای ایران دسته دسته زمین‌های قطعه قطعه شده خود را رها کنند و با تخلیه روستاها به علت تنگ‌دستی و فقر به طرف کلان شهرها مهاجرت نمایند و در حاشیه شهرها به صورت غیر قانونی سکنی گزینند و از آنجائیکه سرمایه‌داری نفتی و رانتهی دهه ۴۰ و ۵۰ نمی‌خواستند و نمی‌توانستند (مانند مغرب‌زمین قرن‌ها ۱۷ تا ۱۹) رشد فراگیر صنعتی و تولید شهری (که بستر ساز جذب نیروهای مهاجر روستائی و پرولتریزه شدن آن‌ها می‌شد) داشته باشند، همین امر باعث گردید تا این دهقانان در حاشیه کلان شهرهای ایران به عنوان یک زائده سرمایه‌داری به صورت یک سونامی ظهور پیدا کنند؛ که این سونامی حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران از سال‌های ۵۶ به علت حمله شهرداری‌ها جهت تخریب خانه‌های آن‌ها که بدون مجوز و مالکیت به صورت زورآبادها ساخته بودند وارد کشاکش مستقیم با دربار پهلوی شدند و از آنجائیکه بر پایه خواستگاه روستائی این حاشیه‌نشینان اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها «معتقد به مذهب سنتی تکلیفی فقهاتی بودند» روحانیت سنتی در چارچوب بیش از ۵۰ هزار مساجد و حسینیه‌ها که در سراسر کشور وجود داشتند، توانستند با تکیه بر مذهب سنتی و فقهاتی و تکلیفی این حاشیه‌نشینان را سازمان‌دهی سنتی و مذهبی بکنند.

لذا به همین دلیل بود که خمینی توانست بر دوش این حاشیه‌نشینان سوار بشود و عکس خود را توسط این حاشیه‌نشینان بر سطح کره ماه قرار دهد و هژمونی خودش را توسط این حاشیه‌نشینان حتی از بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ بر طبقه کارگر ایران تثبیت کند و در همین چارچوب بود که «به لحاظ عینی و مادی همین حاشیه‌نشینان شهری شرایط جهت شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را فراهم کردند»، چراکه:

اولاً از آنجائیکه به لحاظ کمی جمعیت این حاشیه‌نشینان حتی بر طبقه کارگر ایران افزون بودند، مانع از هژمونی طبقه کارگر ایران و زحمتکشان بر انقلاب ۵۷ شدند.

ثانیاً از آنجائیکه به لحاظ روانشناسی طبقاتی حاشیه‌نشینان گروه اجتماعی هستند که قدرت سازمان‌پذیری ندارند و به‌صورت متمایز حرکت می‌کنند و شعار آن‌ها (برعکس شعار طبقه کارگر که شعار عدالت‌خواهانه سوسیالیستی می‌باشد) در عرصه مبارزه با فقر حاکم بر خود می‌باشد که برعکس مبارزه عدالت‌خواهانه ضد استثمار و مبارزه دموکراتیک ضد استبدادی زحمتکشان شهر و روستا «مبارزه با فقر» صورت آکسیونیزم دارد که بی‌تردید «آکسیونیزم» آفتی برای مبارزه عدالت‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه سازمان‌یافته مبتنی بر جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشند؛ زیرا آکسیونیزم یا شورش‌های بدون سازمان‌یافته حاشیه‌نشینان بر علیه فقر حاکم بر خود بستر همه‌جانبه جهت سرکوب رژیم‌های توتالی‌تر از جمله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد؛ و همین «امکان سرکوب آکسیونیزم» یا شورش‌های حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران باعث شده است تا در فرایند پاساژ سرکوب این شورش‌های ضد فقر حاشیه‌نشینان بستر «رکود مبارزه عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو عرصه مبارزه عمودی و افقی فراهم بشود.»

بر این مطلب بیافزایم که همین «ماهیت متمایز و غیر سازمان‌یافته جنبش حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران باعث عدم پیوند این جنبش با دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به‌صورت درازمدت و ارگانیک شده است؛ و همین جوهر متمایز حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران باعث گردیده است تا در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی به علت رویکرد مذهب سنتی تکلیف‌محور فقهاتی حاشیه‌نشینان شرایط برای جذب یارگیری و سربازگیری رژیم مطلقه فقهاتی به‌خصوص در دهه ۶۰ جهت نهادینه کردن نهادهای سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم بشود.» هر چند که جنبش حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران از بعد از فوت خمینی تلاش کرده‌اند تا با تکیه بر تضادهای جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی مبارزه فقرستیزانه خود را دنبال کنند که ظهور پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و جرار دولت‌های نهم و دهم در



سال‌های ۸۴ تا ۹۲ در ایران مولود همین حمایت حاشیه‌نشینان از جناح‌های درونی حاکمیت بوده است. البته در این شرایط که حزب پادگانی خامنه‌ای تصمیم به حذف بقایای پوپولیسم دولت نهم و دهم از چرخه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت گرفته‌اند، محمود احمدی‌نژاد لیدر جریان پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و جرار دولت نهم و دهم جهت فشار آوردن و به عقب راندن حزب پادگانی خامنه‌ای و جلب نیروهای حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران در مبارزه با فقر حرکت همه‌جانبه‌ای بر علیه جناح‌های درونی حاکمیت از برادران لاریجانی تا روحانی از سرگرفته است و دلیل این امر همان است که احمدی‌نژاد بر این باور است که شرایط برای جذب حمایت دوباره حاشیه‌نشینان توسط او فراهم می‌باشد.

باری در خصوص شرایط ذهنی شکست انقلاب ۵۷ (در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین ایران به‌عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۹ سال گذشته حیات سیاسی نشر مستضعفین ایران) بر سه مؤلفه:

۱ - نشناختن ماهیت حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی توسط جریان‌های جنبش سیاسی ایران.

۲ - ضعف و آسیب‌های خود جریان‌های جنبش سیاسی ایران در سه مؤلفه:

الف - جریان‌های سیاسی تابع استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی.

ب - جریان‌های سیاسی تابع استراتژی پیشرو در دو عرصه پیشرو افقی مبارزه آزادی‌خواهانه و پیشرو عمودی مبارزه عدالت‌طلبانه سوسیالیستی از جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان و زنان گرفته تا جنبش کارگری و زحمتکشان شهر و روستا که البته تمامی این دو دسته جنبش‌های افقی و عمودی در چارچوب جنبش پیشرو گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف می‌شوند.

ج - جریان‌های تابع استراتژی پیشگام از جنبش پنج ساله ۴۷ - ۵۱ معلم کبیرمان شریعتی گرفته تا حرکت ۴۱ ساله سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران در دو



فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین.

۳ - ضعف تئوری و نظری کل جنبش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهان مردم ایران به‌خصوص در ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران در سه عرصه:

الف - تئوری‌های عام اعم از جهان‌بینی و ایدئولوژی.

ب - تئوری خاص که به‌صورت مشخص عامل و دلیل بحران استراتژی در تمامی شاخه‌های جنبش افقی یا جنبش آزادی‌خواهانه و جنبش عمودی یا جنبش برابری‌طلبانه ایران در ۷۶ سال گذشته می‌باشد؛ زیرا وجه مشترک بحران تمامی جریان‌ها و جنبش‌های پیشاهنگ و پیشگام و پیشرو حداقل در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همین «بحران استراتژی» می‌باشد که مولود و سنتز بحران تئوری خاص در عرصه استراتژی در جریان‌های جنبش سیاسی ایران می‌باشد.

ج - تئوری مشخص که در این رابطه تأکید ما بیشتر در عرصه تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص برای تعیین برخوردهای مشخص یا تاکتیک‌محور در عرصه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و غیره می‌باشد.

به هر حال در طول ۹ سال گذشته به مناسبت سالگرد ۲۲ بهمن یا سالگرد انقلاب ضد استبدادی مردم ایران پیوسته بر این باور بوده‌ایم که توسط فهم و شناخت سه عامل:
اول - حاکمیت مطلقه فقهاتی.

دوم - بحران جریان‌های جنبش سیاسی ایران.

سوم - بحران تئوری‌های سه مؤلفه‌ای جنبش‌های پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام، می‌توانیم به شرایط ذهنی یا دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران پی ببریم.

البته تکیه و تأکید ما در ۹ سال گذشته در جهت فهم و شناخت «علل و دلایل» یا



«شرایط مادی و شرایط ذهنی» شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران برای مرور تاریخی بر گذشته یک حادثه نبوده است بلکه مهمتر از آن درس‌آموزی از تاریخ گذشته جهت هدایت‌گری حال و آینده مبارزه افقی (دموکراتیک) و مبارزه عمودی (برابری‌طلبانه) مردم ایران می‌باشد. طرح شناخت رویکرد القاعده - داعشی نه به‌عنوان یک «جریان سیاسی و نظامی» بلکه به‌عنوان یک «رویکرد اعتقادی و فقهی و تاریخی» که ریشه در گذشته دارد، به‌خصوص در طول ۴۰ سال گذشته که فوقاً در این مقاله بر آن تأکید کردیم، برای تبیین این حقیقت است که تا زمانی که ما نتوانیم به شناخت همه‌جانبه رویکرد القاعده - داعشی اعم از «فقه داعشی و اسلام داعشی و جهاد و مبارزه داعشی و سیاست و مدیریت اجتماعی داعشی و سرکوب مذهبی و تبعیض جنسیتی و قومی و فرهنگی و سیاسی و طبقاتی و غیره داعشی» دست پیدا کنیم، قطعاً نخواهیم توانست به شناخت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران دست پیدا کنیم.

چه دردی بزرگتر از این است که در طول ۳۹ گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران یکی از بحران‌های بزرگ نظری حاکم بر جنبش سیاسی ایران در سه مؤلفه «استراتژی پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی» عدم تحلیل و فهم و شناخت همه‌جانبه از ماهیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد؛ که برای فهم اوج فاجعه کافی است که بدانیم از سال ۵۸ (و به‌صورت مشخص از ۱۳ آبان سال ۵۸ که توسط سناریوی جریان موسوی خوئینی‌ها سفارت آمریکا توسط دانشجویان به‌اصطلاح خط امام اشغال گردید) الی الان ریشه تمامی انشعابات تشکل‌های سیاسی مذهبی و غیر مذهبی و ملی جریان‌های جنبش ایران معلول همین عدم شناخت و عدم دارا بودن تحلیل مشخص از ماهیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بوده است.

یادمان باشد که منهای انشعاب عزت سحابی از جریان نهضت آزادی به علت حمایت او از خط امام در آبان ماه ۵۸ و منهای تکه تکه شدن بزرگترین جنبش سیاسی غیر مذهبی یعنی جنبش فدائیان خلق و حمایت همه‌جانبه سیاسی و تئوریک و حتی امنیتی و تشکیلاتی جریان اکثریت فدائیان خلق به همراه حزب توده از رژیم مطلقه



فقاہتی از آبان ماه ۵۸ حتی چپ‌روی‌ها کودکانه مجاهدین خلق از ۳۰ خرداد سال ۶۰ و چپ‌روی‌های کودکانه جریان‌های غیر مذهبی مثل پیکار و وحدت کمونیستی و اتحاد کمونیستی و راه کارگر و جریان‌های منطقه‌ای کردستان اعم از کوموله و دموکرات و غیره از همان ابتدای سال ۵۸ همه ریشه در ضعف تحلیل مشخص این جریان‌های جنبش سیاسی ایران از رژیم مطلقه فقاہتی داشته است، چراکه تمامی جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی و ملی که در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاہتی حاکم گرفتار راست‌روی شده‌اند از عزت‌سحابی تا فدائیان خلق اکثریت و حزب توده و غیره به این دلیل بوده است که در تحلیل خود از ماهیت رژیم مطلقه فقاہتی (مخالفت و تضاد هژمونیک این رژیم جهت صدور انقلاب فقاہتی خود در کشورهای مسلمان منطقه با جهان سرمایه‌داری و در رأس آن‌ها با امپریالیسم آمریکا) «ماهیت و جوهر این رژیم را ضد امپریالیستی تحلیل و ارزیابی می‌کرده‌اند»؛ و تضادهای هژمونی طلبانه خمینی و رژیم مطلقه فقاہتی در منطقه خاورمیانه در چارچوب شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» با ارتجاع منطقه و سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا مترقیانه ارزیابی می‌کرده‌اند. آنچنانکه برعکس این جریان‌های افراطی جریان‌های دیگر تفریطی که در رأس آن‌ها سازمان مجاهدین خلق قرار دارد بدون تحلیل علمی و سیاسی و مشخص از رژیم مطلقه فقاہتی حتی در شرایطی که توازن قوا به نفع خمینی و رژیم مطلقه فقاہتی بوده است، جهت کسب کوتاه‌مدت قدرت سیاسی حاکم شعار سرنگونی رژیم مطلقه فقاہتی در دستور کار خود قرار داده‌اند و معتقد بودند که حداکثر در مدت سه ماه می‌توانند رژیم مطلقه فقاہتی را (در سال ۶۰ یعنی دو سال و نیم بعد از انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) سرنگون کنند؛ که البته وقتی که نشد، فرار را بر قرار ترجیح دادند و در تحلیل نهائی خود گفتند که «علت شکست این بوده است که رهبری مجاهدین خلق نتوانستند حجم سرکوب رژیم مطلقه فقاہتی را پیش‌بینی کنند». البته خود این موضع‌گیری‌ها از نظر ما دلالت بر عدم تحلیل این جریان‌ها از رژیم مطلقه فقاہتی دارد.

بنابراین یکی از دلایل شکست انقلاب ۵۷ به لحاظ ذهنی و نظری «نداشتن تحلیل مشخص از ماهیت و جوهر رژیم مطلقه فقاہتی توسط جریان‌های



جنبش سیاسی ایران در عرصه‌های استراتژی سه گانه پیشاهنگی و پیشگامی و پیشروئی بوده است». فراموش نکنیم که نداشتن تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهاتی توسط جریان‌های سیاسی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی و پیشروئی و حتی پیشگامی در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی تنها به یک ضعف سیاسی خلاصه نمی‌شود بلکه مهمتر از همه این‌ها اینکه در عرصه استراتژی و اتخاذ تاکتیک‌ها چه در مؤلفه پیشاهنگی و چه در مؤلفه پیشروئی و حتی پیشگامی، تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهاتی تأثیر استراتژیک در اتخاذ نوع تاکتیک‌های محوری و غیر محوری دارد. برای مثال اگر عزت سبحانی یا سازمان فدائیان اکثریت یا حزب توده در سال ۵۸ و در فرایند پساانقلاب ضد استبداد سال ۵۷ مردم ایران از خمینی و رژیم مطلق فقهاتی حاکم به لحاظ «جوهر و ماهیتی تحلیل ضد امپریالیستی نمی‌کردند» قطعاً و جزماً در ورطه هولناک حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌افتادند؛ و یا اگر مهندس مهدی بازرگان در سال ۵۷ از اندیشه و جوهر و ماهیت روحانیت موج‌سوار بر انقلاب ضد استبدادی مردم ایران حتی در حد معلم کبیرمان شریعتی در سال‌های ۵۴ و ۵۴ تحلیل می‌داشت در تور جریان روحانیت موج‌سوار از راه رسیده هژمونی‌طلب و قدرت‌طلب گرفتار نمی‌شد. آنچنانکه دیدیم این جریان محدود موج‌سوار و از راه رسیده و بر خر مراد قدرت سوار شده از مهندس مهدی بازرگان هم در اعلامیه شیخ مرتضی مطهری بر علیه معلم کبیرمان شریعتی و هم در زمان حکم نخست وزیری او توسط خمینی (که خمینی رسماً در آن حکم بر قدرت فرامردمی و شرعی خود جهت انتخاب بازرگان به نخست وزیری تکیه کرده بود) و هم در زمانی که صادقانه به همراه نیروهای ملی و مذهبی طرفدار خود وارد کاخ پاستور شد و تمامی تجربه‌های گذشته کشورداری به آنهایی یاد داد که به قول هاشمی رفسنجانی در آغاز کسب حکومت و قدرت حتی معنی پاراف در نامه‌های اداری هم بلد نبودند. البته پس از اینکه روحانیت موج‌سوار و صفر کیلومتر از راه رسیده و بر خر مراد قدرت سوار شدند، جهت نهادینه کردن قدرت خود روش کشورداری کلان از مهندس مهدی بازرگان و همراهان ملی مذهبی او یاد گرفتند مانند دستمال کلینکس یک‌بار مصرف او را به بیرون پرتاب کردند و در خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در چارچوب



سناریوی از پیش تعیین شده جریان موسوی خوئینی‌ها رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۱۴ آبان ۵۸ با بازرگان و همراهانش تسویه حساب تاریخی کردند.

بی‌شک اگر مهندس مهدی بازرگان حداقل تحلیلی در حد سید محمود طالقانی هم از جریان روحانیت از راه رسیده صفر کیلومتر موج‌سوار و هژمونی طلب و قدرت طلب می‌داشت و خمینی را با مصدق قیاس نمی‌کرد و دموکراسی لیبرالیستی مورد اعتقاد خودش را در پای هیولای استبداد فقهاتی خمینی ذبح نمی‌کرد و مصدق و شریعتی را وجه معامله یا وجه المصلحه مشارکت در قدرت با خمینی نمی‌کرد و قبل از مشارکت در قدرت با خمینی حتی برای یک بار کتاب «ولایت فقیه» خمینی را می‌خواند، می‌فهمید که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خودش از سال ۴۶ برای خودش قدرت ولایت پیامبر اسلام قائل است و طبعاً کسی که برای خود قدرت ولایت پیامبر اسلام قائل می‌باشد، به قول حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری «اینچنین کسی نمی‌تواند در برابر انتقال قدرت به مردم و در برابر انتخابات مردم و در برابر دموکراسی لبخند رضایت بزند»، چرا که آنچنانکه در حکم نخست وزیری بازرگان (در بهمن‌ماه ۵۷ که توسط هاشمی رفسنجانی در مراسم مدرسه علوی خوانده شد) «خمینی مشروعیت خودش را از آسمان گرفته بود نه از مردم»؛ و در همین رابطه بود که (در مصاحبه قطب‌زاده در روز ۱۲ بهمن‌ماه ۵۷ در هواپیما در زمانی که در حال ورود به ایران بود) در پاسخ به قطب‌زاده که از او پرسید «چه احساسی داری؟» خمینی صادقانه گفت «هیچ احساسی ندارم»، چراکه واقعاً باور خمینی از سال ۴۶ با نوشتن کتاب «ولایت فقیه» بر این امر قرار داشت که او مشروعیتش در آسمان تعیین شده است و او دارای ولایت پیامبر اسلام بر مسلمین اعم از شیعه و سنی می‌باشد؛ و آنچنانکه بعداً اعتراف کرد «در عرصه شریعت و فقه و فقهات حتی می‌تواند حکم به تعطیلی نماز و روزه و حج و عبادات مسلمین بدهد؛ و برای خود قدرت خدائی قائل بود» این چنین رویکردی چگونه می‌تواند برای رأی مردم و دموکراسی ارزشی قائل بشود؛ و این حقیقتی است که نه تنها مهندس مهدی بازرگان در سال ۵۷ فهم نکرد حتی در سال ۸۸ میرحسین موسوی هم نتوانست به فهم آن دست پیدا کند.



یادمان باشد که در جریان جنبش سبز در سال ۸۸ که رهبری آن در دست میرحسین موسوی بود، آخرین وعده‌های طلایی میرحسین موسوی در اعلامیه‌های شماره شده و روتین خودش «بازگشت به دوران طلایی خمینی در دهه ۶۰ بود و یا بازگشت به عدالت اجتماعی طلایی دهه ۶۰ خمینی بود»، به عبارت دیگر مدینه فاضله میرحسین موسوی در سال ۸۸ به عنوان برنامه آینده جنبش سبز، بازگشت به دهه ۶۰ و دوران خمینی بود؛ و همین برنامه طلایی میرحسین موسوی عامل اصلی شکست جنبش سبز در سال ۸۸ شد، چراکه مردم ایران در دهه ۶۰ «هم دموکراسی و هم عدالت خمینی توسط دولت خود میرحسین موسوی تجربه کرده بودند» و دیگر آزموده را نیاز به آزمایش مجدد نبود. در نتیجه مردم ایران و زحمتکشان و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وقتی که دیدند که در برنامه طلایی میرحسین موسوی جز عدالت و دموکراسی مورد ادعای خمینی و ثبت شده در کتاب «ولایت فقیه» او چیزی دیگر وجود ندارد، عطای جنبش سبز را به لقائش بخشیدند؛ و در همین رابطه است که داوری ما در باب دلیل شکست جنبش سبز و دلیل شکست میرحسین موسوی در سال ۸۸ فقدان تحلیل او از حاکمیت مطلقه فقهاتی و فقدان تحلیل او از خمینی و «ولایت فقیه» و فقدان تحلیل او از قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی (که هزار بار ارتجاعی‌تر از قانون اساسی مشروطیت است) می‌باشد.

اگر میرحسین موسوی واقعاً از سال ۵۸ و در مرحله پساانقلاب بهمن‌ماه ۵۷ از خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی یک تحلیل واقع‌گرایانه داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد تا سابقه همگامی گذشته خودش با معلم کبیرمان شریعتی در دوران جنبش ۵ ساله ارشاد در پای حزب جمهوری اسلامی دست‌ساز خمینی و اردبیلی و بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی ذبح نماید؛ و به عنوان قائم مقام بهشتی دبیر کل حزب جمهوری اسلامی چماق سرکوب سیاسی و ابزار نهادینه کردن قدرت سیاسی خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی او درآید؟ اگر سید محمود طالقانی در سال ۵۷ و ۵۸ تحلیلی واقعی از خمینی و «ولایت فقیه» او و رژیم مطلقه فقهاتی می‌داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد که در برابر شعار مجلس موسسان مهندس مهدی بازرگان جهت تدوین قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی شعار «مجلس خبرگان قانون اساسی» بدهد که تحقق این شعار طالقانی عامل



اصلی تمامی انحرافات رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه محرومیت مردم ایران از انتخاب تعیین سرنوشت‌شان به دست خودشان شد؟

اگر حسینعلی منتظری یک تحلیل مشخص از خمینی و «ولایت فقیه» خمینی و جریان روحانیت حامی خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی در حال تکوین می‌داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد تا به‌عنوان تئوریسین ولایت فقیه و به‌عنوان رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی و به‌عنوان اولین پیشنهاد دهنده اصل ولایت فقیه و به‌عنوان معمار اول نهادهای کننده حقوقی اصل ولایت فقیه در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی درآید؟ اگر ابوالحسن بنی صدر در سال‌های ۵۷ و ۵۸ یک تحلیل مشخص از خمینی و کتاب «ولایت فقیه» او و جریان روحانی حامی خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی در حال تکوین می‌داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد تا در سالروز انقلاب بهمن‌ماه مردم ایران در میدان آزادی فریاد بزند تا زمانی که خلق کرد را سرکوب نکنم پوتین‌های خود را از پای در نمی‌آورم؟

اگر سید محمود طالقانی حداقل تحلیلی از خمینی و «ولایت فقیه» خمینی و هیولای رژیم در حال نهادهای شدن مطلقه فقهاتی می‌داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد تا در نماز جمعه خطاب به خلق کرد بگوید «من و خمینی هم سوار تانک می‌شویم و به سراغ شما می‌آئیم؟» اگر مجاهدین خلق حداقل تحلیلی از خمینی و «ولایت فقیه» و رژیم مطلقه فقهاتی در حال تکوین در سال ۵۸ و ۵۹ می‌داشتند، آیا هرگز حاضر می‌شدند آنچنانکه مسعود رجوی در اعلامیه خود رسماً اعلام می‌کرد «خمینی را به‌عنوان رهبر مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران معرفی کنند؟» اگر مجاهدین خلق حداقل تحلیلی از رژیم مطلقه فقهاتی و توازن قوا در جامعه ایران در فرایند پساانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران می‌داشتند، آیا هرگز حاضر می‌شدند تا از ۳۰ خرداد سال ۶۰ توسط اتخاذ استراتژی چریک‌گرائی و ارتش خلقی و قیام مسلحانه برنامه سرنگونی کوتاه‌مدت رژیم مطلقه فقهاتی جهت کسب قدرت سیاسی در دستور کار خود قرار دهند و با تکیه بر استراتژی چریک‌گرائی و قیام مسلحانه و سرنگون کردن کوتاه‌مدت رژیم مطلقه فقهاتی و کسب قدرت سیاسی تمامی فضای سیاسی پساانقلاب ضد استبدادی مردم



ایران که تا سال ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی توان سرکوب و نفی آن‌ها را نداشت، تحت تأثیر فضای ترور و اعدام و کشتار و شکنجه و زندان و اختناق و تیغ و داغ درفش رژیم مطلقه فقهاتی درآوردند که تا قبل از ۳۰ خرداد سال ۶۰ اگرچه پیوسته مترصد فرصتی جهت قلع قمع تمامی آزادی‌های دستاورد انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بودند ولی شرایط برای انجام آن آماده نبود؛ البته مجاهدین خلق از بعد ۳۰ خرداد با تکیه بر استراتژی مسلحانه و ترور و چریک‌گرایی و ارتش خلقی این فرصت را برای رژیم مطلقه فقهاتی فراهم ساختند تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با روشن کردن ماشین اعدام و کشتار و شکنجه رژیم از همان شب ۳۰ خرداد سال ۶۰ تمامی جریان‌های سیاسی را آچمز کنند و حاکمیت سرنیزه‌ای خود را بر جامعه ایران تثبیت نمایند.

بنابراین یکی از دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در عرصه شرایط ذهنی و نظری فقدان تحلیل همه‌جانبه از خمینی و حرکت روحانیت وابسته به او و رژیم مطلقه فقهاتی مولود و سنتز نظریه شخصی ولایت فقیه خمینی بوده است.

شاید ذکر این موضوع در اینجا خالی از عریضه نباشد که عامل اصلی عدم توانائی جریان‌های سیاسی جنبش‌های پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام در تحلیل واقعی از خمینی و جریان روحانیت وابسته و رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته در مقایسه کردن رژیم مطلقه فقهاتی به لحاظ ساختاری و ماهیتی و زمینه تاریخی با رژیم کودتائی و توتالی تر پهلوی باشد؛ که البته در همین جا باید با صراحت اعلام کنیم که این مقایسه، مقایسه‌ای مع الفارق می‌باشد، چراکه هر چند این دو رژیم تلاش کرده‌اند تا خود را به‌عنوان تنها نماینده سیاسی مناسبات سرمایه‌داری ایران مطرح کنند و هر دو رژیم کوشیده‌اند تا توسط اقتصاد نفتی و رانتی که در خدمت دولت و حاکمیت می‌باشد سیطره حاکمیت فرار طبقه بورژوازی ایران بر اقتصاد و جامعه ایران داشته باشند؛ و خود را هرگز ابزار دست طبقه بورژوازی ایران نکنند و هر دو رژیم در دوران حاکمیت خود تلاش کرده‌اند تا به نحوی سیاست هژمونی‌طلبانه خود را در سطح منطقه خاورمیانه پیش ببرند؛ و هر دو رژیم در طول حاکمیت خود تلاش کرده‌اند تا

با «سرکوب آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی در جامعه ایران» تمامی نهادهای مدنی و اجتماعی و سیاسی که امکان آلترناتیوسازی برای حاکمیت آن‌ها دارد، از بین ببرند و هر گونه نیروی آلترناتیو و بدیل حکومت خود را در نطفه خفه کنند و هر دو رژیم در طول حاکمیت خود تلاش کرده‌اند تا با نابود کردن تمامی جریان‌های سیاسی آلترناتیوساز حاکمیت خود و سرکوب آزادی و دموکراسی در جامعه ایران و نابود کردن تمامی نهادهای بستر ساز جامعه مدنی در ایران و قلع و قمع کردن تمامی جریان‌های سازمان‌گر جنبش‌های پیشرو و پیشاهنگ و پیشگام در جامعه ایران و سیطره و سلطه بر تمامی نهادهای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی و فرهنگی جامعه ایران، خود را به‌عنوان تنها نماینده سیاسی نظام سرمایه‌داری ایران در عرصه جهانی مطرح سازند و هر دو رژیم در طول حاکمیت خود تلاش کرده‌اند تا توسط سرنیزه و سرکوب و تیغ و داغ و درفش ماهیت آلترناتیو ناپذیری سیاسی خود را بر جهان سرمایه‌داری به نمایش بگذارند؛ و در نهایت حمایت رژیم‌های مرتجع جهان سرمایه‌داری از حاکمیت خود به دست آورند.

با همه این احوال و تشابهات هرگز نباید دو رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم کودتائی پهلوی در چارچوب تحلیل مکانیکی طبقاتی متشابه یکدیگر به حساب بیاوریم، چراکه این دو رژیم به لحاظ خواستگاه تاریخی تکوین و پیدایش خود متفاوت می‌باشند؛ یعنی برعکس رژیم کودتائی پهلوی که دارای خواستگاه کودتائی (توسط دخالت قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم انگلیس در کودتای سال ۱۲۹۹ رضاخان - سیدضیاء و امپریالیسم آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بودند، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مولود کودتای جهان سرمایه‌داری نیست، بلکه مولود انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران می‌باشد که در چارچوب جایگاه تاریخی مذهب تکلیفی و فقهاتی در لایه‌های مختلف سنتی جامعه ایران سردمداران موج‌سوار و از راه رسیده و صفر کیلومتر و هژمونی طلب روحانیت توانستند توسط یک نظریه شخصی فقهاتی خمینی در خلاء جامعه مدنی و در خلاء نیروهای سازمان‌گر پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام با تکیه بر نهادهای سنتی مذهبی و بیش از ۵۰ هزار مسجد و حسینیه در سراسر ایران و حمایت سونامی‌وار حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران (که مولود شکست پروژه شاه - کندی



در دهه ۴۰ و ۵۰ بودند) عکس خود را به ماه ببرند و هژمونی خود را بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت کنند و قدرت سیاسی را قبضه نمایند. بی تردید هرگز و هرگز این دو رژیم به لحاظ ساختار تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و حتی طبقاتی یکسان و متشابه نمی‌باشند؛ و این واقعیت بزرگی است که تمامی جریان‌های سیاسی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی و پیشگامی و پیشروئی در ۳۹ سال گذشته عمر ولایت مطلقه فقهاتی حاکم توان درک و فهم آن پیدا نکرده‌اند.

بنابراین در این رابطه است که در این مقاله برای فهم و شناخت جایگاه فرهنگی و تاریخی و سیاسی و نظامی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به‌عنوان مقدمه این شناخت، پیشنهاد شناخت القاعده - داعش به‌عنوان یک رویکرد کردیم. البته دلیل این امر همان است که رویکرد القاعده - داعش در اینجا از نظر ما نماد و نمایش کل جریان‌های جهادی فقهاتی منطقه می‌باشند؛ بنابراین اگر در این مقاله ما بر اصطلاح رویکرد القاعده - داعش تکیه کردیم منظورمان فقط جریان دولت اسلامی عراق - شام نیست بلکه یک رویکرد و دیسکورس و گفتمانی می‌باشد که در جریان اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق و تکیه امپریالیسم آمریکا با پشتیبانی رژیم مرتجع عربستان سعودی بر نیروی‌های مذهبی با رویکرد محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه و سازمان‌دهی سیاسی نظامی آن‌ها جهت مقابله با اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق همزمان با ظهور و نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی در ایران تکوین پیدا کردند؛ و بعد از فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی و آزاد شدن افغانستان از اشغال نظامی شوروی یا روسیه به علت تک سواری امپریالیسم آمریکا بر نظم جهانی و تضاد بین طالبان حاکم بر افغانستان و امپریالیسم جهانی، جریان القاعده با تغییر رویکرد خود از موضع ضد کمونیستی و ضد شوروی سابق وارد فرایند ضد آمریکائی خود گردید که از بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۰ این جریان در نیویورک و واشنگتن که باعث ویرانی ساختمان دو قلو جهان سرمایه‌داری در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن گردید، تضاد بین آمریکا و جریان القاعده صورت مطلق آنتاگونیستی پیدا کرد که حمله نظامی و اشغال افغانستان توسط ارتش امپریالیسم آمریکا در این رابطه بود.

البته از بعد از حمله دوم امپریالیسم آمریکا به کشور عراق در سال ۲۰۰۳ و اشغال نظامی عراق و سرنگون کردن رژیم صدام حسین و حاکم کردن جریان‌های سیاسی شیعه بر کشور عراق و جنایت نظامی ارتش امپریالیسم آمریکا در عراق و انحلال ارتش صدام حسین در عراق باعث گردید تا جریان القاعده در عراق اشغال شده ستم‌زده بدل به رویکرد داعش به‌عنوان یک جریان اعتقادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی گردد که در طول دو سال حاکمیت سیاسی این جریان هولناک‌ترین جنایت‌های تاریخ بشر در لوای فقه و فقهات اسلامی توسط این جریان در منطقه شکل گرفت؛ و اکنون گرچه به لحاظ حاکمیت سیاسی این جریان در خاورمیانه دچار شکست نظامی گشته است، اما هرگز و هرگز نباید چنین تحلیل کنیم که این شکست‌های پی‌درپی نظامی داعش قدرت بازتولید این جریان را در آینده از بین برده است، چراکه اگر داعش تنها یک جریان سیاسی و نظامی صرف می‌بود قطعاً شکست‌های نظامی اخیر در منطقه از سوریه لبنان تا عراق می‌توانست قدرت بازتولید این جریان را عقیم و سترون نماید. ولی نکته‌ای که در خصوص جوهر و ماهیت داعش نباید از نظر دور بداریم اینکه «داعش یک رویکرد فقهاتی و اعتقادی و فرهنگی می‌باشد که از دل اسلام تاریخی اهل تسنن در کشورهای ستم‌زده از افغانستان تا عراق و سوریه به‌صورت سیاسی و نظامی سازمان‌یافته سر برآورده است» و قطعاً تا زمانی که توسط رفرماسیون یا اصلاح دینی یا بازسازی اسلام فقهاتی توسط «اجتهاد در اصول» علامه محمد اقبال لاهوری با این رویکرد فقهاتی و فرهنگی و اعتقادی برخورد نشود این رویکرد توان بازتولید دارد.

به هر حال در همین رابطه اگر چه دو رویکرد داعشی و رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه شریعت با هم اختلاف دارند و رویکرد داعشی در شریعت پیرو مذهب تسنن می‌باشند و رژیم مطلقه فقهاتی پیرو مذهب شیعه می‌باشند، با همه این تفاوت دو رویکرد داعشی و رژیم مطلقه فقهاتی دارای خصوصیات مشترکی می‌باشند که این مشخصات مشترک آن‌ها عبارتند از:

الف - هر دو رویکرد پیرو فقه حکومتی هستند.



- ب - هر دو رویکرد معتقدند که اسلام در فقه خلاصه و تعریف می‌گردد.
- ج - هر دو رویکرد معتقدند که فقه اسلامی می‌تواند جامعه بشری را در قرن بیست و یکم مدیریت نماید و دیگر نیازی به دستاورد نظری بشر ندارد.
- د - هر دو رویکرد معتقد به تقدم فقه بر انسان هستند و انسان را برای فقه می‌خواهند نه فقه را برای انسان.
- ه - هر دو رویکرد معتقد به فقه سنتی گذشته هستند نه فقه تحول یافته توسط اجتهاد در اصول و فروع.
- و - هر دو رویکرد معتقد به صدور انقلاب فقهاتی خود در عرصه منطقه و جهان توسط سرنیزه و شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی هستند.»
- ز - هر دو رویکرد خود را نماینده راستین تمام اسلام می‌دانند و دشمن خود را واجب القتل می‌خوانند.
- ح - هر دو رویکرد معتقد به نفی دموکراسی و عدالت سوسیالیستی دستاورد بشری هستند.
- ط - هر دو رویکرد مشروعیت سیاسی خود را آسمانی می‌دانند نه محصول انتخاب توده‌ها.
- ی - تکیه هر دو رویکرد بر خشونت فقهاتی جهت اجرای شریعت مذهبی مورد اعتقاد خود می‌باشد.
- ک - تکیه هر دو رویکرد بر سیطره اسلام روایتی نسبت به اسلام فقهاتی مورد اعتقاد خود.
- ل - تکیه هر دو رویکرد بر سنت‌های کهنه تاریخی و بیگانگی با مدرنیته در اشکال مختلف آن می‌باشد.
- باری دومین دلیل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران در عرصه نظری و شرایط ذهنی ضعف و آسیب‌های جدی جریان‌های جنبش سیاسی

ایران در سه عرصه پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی بوده است که این ضعف‌ها عبارتند از:

- الف - ضعف در سازمان‌گری افقی گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.
- ب - ضعف در هدایت‌گری مبارزه دو مؤلفه‌ای دموکراتیک یا افقی و مبارزه برابری‌طلبانه عمودی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.
- ج - ضعف در تئوری‌پردازی سه مؤلفه‌ای «عام و خاص و مشخص» برای ارائه برنامه‌های عملی درازمدت و میان‌مدت و کوتاه‌مدت برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

یادمان باشد که جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از جنبش دانشجو تا جنبش زنان و تا جنبش کارگران و غیره نه توان تئوری‌پردازی حرکت و مبارزه خود دارند و نه انرژی آزاد برای انجام این امر دارا می‌باشند، لذا وظیفه سه گانه جریان‌های جنبش سیاسی جامعه ایران عبارتند از: سازمان‌گری، هدایت‌گری و تئوری‌پردازی؛ که البته در طول ۳۹ سال گذشته و در مرحله پسانقلاب بهمن‌ماه ۵۷ جریان‌های مختلف جنبش سیاسی ایران در سه مؤلفه پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی در این سه عرصه ناکام و ناموفق بوده‌اند؛ یعنی نه توانسته‌اند به گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه مبارزه افقی یا دموکراتیک و عرصه مبارزه برابری‌طلبانه یا عمودی «سازمان‌گری» کنند و نه توانسته‌اند در این عرصه «هدایت‌گری» نمایند و نه برای جنبش آن‌ها «تئوری‌پردازی» در سه عرصه عام و خاص و مشخص کرده‌اند؛ و به همین دلیل ضعف جریان‌های جنبش سیاسی ایران در ۳۹ سال گذشته به‌عنوان دومین دلیل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران می‌باشد، چرا که این ضعف باعث گردیده است تا:

اولاً بین جریان‌های جنبش سیاسی ایران و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دیوار چین ایجاد شود؛ یعنی هر زمانی که جریان‌های جنبش سیاسی در صحنه اجتماعی هستند جنبش‌های گروه‌های اجتماعی مردم در کما می‌باشند و بالعکس هر زمانی که جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صحنه مبارزه افقی

و عمودی جامعه وارد می‌شوند جریان‌های جنبش سیاسی ایران در کما قرار دارند. آنچه‌آنکه در این رابطه می‌توانیم شرایط حضور و غیاب جریان‌های جنبش سیاسی ایران با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به داستان عمو نوروز و ننه سرما تشبیه کنیم که هرگز موفق نمی‌شوند همدیگر به‌صورت حضوری و فیزیکی ملاقات کنند؛ و همین عدم توان ملاقات این دو مؤلفه باعث گردیده است تا تمامی حرکت‌ها و مبارزات گذشته جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جریان‌های جنبش سیاسی ایران با رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۹ سال گذشته از آفت مشترک ثلاثه فقدان سازمان‌گری، فقدان رهبری و هدایت‌گری و فقدان تئوری‌پردازی برخوردار باشند و البته همین سه آفت مبارزه افقی و عمودی گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی باعث ظهور سنتز آفت‌زده دیگری به‌عنوان «آکسیونیزم» در تاریخ ۳۹ ساله گذشته جامعه ایران شده است؛ که مشخصات «آکسیونیزم» در ۳۹ سال گذشته در عرصه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران عبارتند از:

۱ - «آکسیونیزم» یا جنبش‌های خود به خودی و خودانگیخته در جامعه ایران در ۳۹ سال گذشته صورت احساساتی و طوفانی و موقت داشته‌اند.

۲ - «آکسیونیزم» یا جنبش‌های خود به خودی و خودانگیخته در جامعه ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی صورت شورشی و غیر سازمان یافته داشته‌اند.

۳ - «آکسیونیزم» یا جنبش‌های خود به خودی و خودانگیخته در جامعه ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی صورت کوتاه‌مدت و قهرآمیز و شورشی و ویران‌گر و آنتاگونیستی و همراه با خشونت بوده است که همین امر زمینه برای سرکوب همراه با خشونت و تیغ و داغ و درفش و شکنجه و اعدام و کهریزک و اوین و غیره (دستگاه‌های سرکوب و امنیتی و نظامی و انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته) فراهم کرده است.

۴ - «آکسیونیزم» یا جنبش‌های خود به خودی و خودانگیخته جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به علت عدم پیوند بین «مبارزه عمودی» جریان‌های



جنبش سیاسی پیشاهنگی و پیشگامی با «مبارزه افقی» جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (به‌جز جنبش سیاسی انقلاب دوم مشروطیت که توسط رهبری درون‌ذات یا درون‌جوش ستارخان و باقرخان هدایت گردید) فاقد رهبری هدایت‌گر درون‌ذات یا درون‌جوش در عرصه پروسه «مبارزه افقی مطالباتی یا دادخواهانه» بوده است؛ که همین فقدان رهبری هدایت‌گر درون‌جوش باعث گردیده است تا این آکسیون‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۳۹ گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بدون هدایت‌گری و به‌صورت متمایز و بدون برنامه حرکت و مبارزه نمایند.

برای تعیین مصداق این مشخصه آکسیونیزم‌ها در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران در اینجا به آسیب‌شناسی جنبش خودانگیخته و خودجوش دی ماه ۹۶ می‌پردازیم که برای مدت ۸ روز از (۷ تا ۱۵ دیماه ۹۶) بیش از ۷۰ شهر ایران را فرا گرفت؛ و در این رابطه می‌توان جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ فراگیرترین و بزرگترین آکسیونیزم یا جنبش خودانگیخته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی تعریف کرد. علت اصلی گستردگی و فراگیری جنبش خودانگیخته دی ماه سال ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین فراگیری و گستردگی ستم‌های تحمیلی رژیم مطلقه فقاهتی بر «گروه‌های اجتماعی» مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد که این ستم‌ها عبارتند از ستم اقتصادی، ستم و تبعیض جنسیتی، ستم سیاسی، ستم اجتماعی، ستم مدنی، ستم مذهبی و فرهنگی، ستم ملی و قومیتی و غیره می‌باشد که همین تنوع و گستردگی ستم‌های فوق در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی باعث گردید تا در جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ که از ۷ دی ماه تا ۱۵ دی ماه ۹۶ ادامه داشت علاوه بر «پیوند دو جنبش مطالباتی و دادخواهانه» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دو جنبش «نان و آزادی» یا به‌عبارت‌دیگر دو «مبارزه عمودی و افقی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نیز برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقاهتی بهم پیوند بخورند.

قابل ذکر است که در این فرایند جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شامل سه

قسمت جنبش‌های مطالباتی، جنبش‌های دادخواهانه و جنبش‌های اعتصابی می‌شدند که متأسفانه در جنبش خودانگیخته دی ماه سال ۹۶ به علت غیبت رهبری درون‌جوش در این جنبش خودانگیخته جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه نتوانستند با جنبش اعتصابی کارگران ایران پیوند حاصل نمایند و همین امر باعث ضربه‌پذیری این جنبش فراگیر مطالباتی و دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران گردیده است.

بدین خاطر در این رابطه است که می‌توانیم مشخصات آکسیونیزم یا جنبش خودانگیخته دی ماه سال ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به این ترتیب فرموله نمائیم که:

اولاً اگرچه آکسیونیزم یا جنبش خودانگیخته فراگیر مطالباتی و دادخواهانه هشت روزه دی ماه ۹۶ از روز پنجشنبه مورخ ۹۶/۱۰/۷ در مشهد با شعارهای مطالباتی و اقتصادی و مبارزه با گرانی استارت زده شد، اما در کمترین زمان ممکن علاوه بر فراگیر شدن این جنبش خودانگیخته به شدت تغییر ماهیت داد و «از جوهر اقتصادی ماهیت سیاسی پیدا کرد» و کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشید و به این دلیل بود که شاهد بودیم که در طول ۸ روز عمر جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ برای اولین بار جهت نفی این جنبش خودانگیخته، دو جناح به‌اصطلاح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب درون رژیم مطلقه فقهاتی در اشکال و رنگ‌های مختلف آن از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. آنچنانکه سیدمحمد خاتمی با همان لحن و موضع‌گیری این جنبش خودانگیخته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را نفی و محکوم می‌کرد که شیخ حسن روحانی و حزب پادگانی خامنه‌ای به نفی و محکوم کردن آن می‌پرداختند.

در نتیجه همین استحال سریع جوهر جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث گردید تا شعارهای این جنبش روندی رادیکالیزه پیدا کند. برای مثال: «یک اختلاس کم بشه / مشکل ما حل میشه»، «ای جوان ایرانی بلند شو. بلند شو»، «نه غزه. نه لبنان / جاتم فدای ایران»، «دزد غارت می‌کند / دولت حمایت می‌کند»، «نترسید. نترسید / ما همه با هم هستیم»، «اسلام پله کردند / مردم زله کردند»، «مردها به ما پیوسته‌اند / بی‌غیرتها نشسته‌اند»، «مرگ بر

گرانی / از دزدی‌ها بیزاریم»، «ملت ما بیدارند / از دزدی‌ها بیزارند»، «سوریه را رها کن / فکری به حال ما کن»، «مفسد اقتصادی اعدام باید گردد»، «ایرانی با غیرت / حمایت، حمایت»، «از وعده‌ها خسته‌ایم / ما همه هم بسته‌ایم»، «عزا، عزا است امروز / روز عزاست امروز / حقوق زحمتکشان زیر عبا است امروز»، «صدا و سیمای ما / ننگ ما، ننگ ما»، «مرگ بر دیکتاتور / مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر روحانی / مرگ بر روحانی»، «خامنه‌ای حیا کن / ملکت رها کن» و غیره.

لذا بدین ترتیب بود که برای اولین بار جنبش اجتماعی ایران با عبور از تضاد جناح‌های درونی قدرت در رنگ‌های مختلف سبز و سفید و سیاه و بنفش و غیره، کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشیدند و بر نتوانستن این رژیم در حل مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه ایران فریاد زدند و رأی خود را با فریادهای خود به صندوق تاریخ مبارزه اجتماعی ایران ریختند. جالب توجه اینکه در کل ۸ روز جنبش اجتماعی خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حتی یک شعار به حمایت از رهبری جنبش سبز و جنبش به‌اصطلاح اصلاحات سیدمحمد خاتمی و جنبش به‌اصطلاح بنفش اعتدال طلب شیخ حسن روحانی (کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) ندادند.

یادمان باشد که درست در همین زمان در سال گذشته در مراسم تشییع جنازه هاشمی رفسنجانی شعار اصلی این جنبش «یا حسین میرحسین بود» که خود این امر دلالت بر این می‌کند که جنبش اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از دی ماه سال ۹۶ به‌صورت کامل از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جنگ جناح‌های درونی حکومت (در رنگ‌های مختلف سبز و بنفش و سفید و سیاه) عبور کرده است و جنگ جناح‌های درونی قدرت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود بر علیه منافع خود ارزیابی می‌نماید و دیگر معتقد به اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی توسط جناح‌های درونی قدرت از درون این رژیم نمی‌باشد و هرگز «اعتقاد به وجود آلترناتیو این رژیم در درون این حاکمیت ندارد و سگ زرد را برادر شغال می‌داند».

ثانیاً ماهیت و جوهر جنبش خودانگیخته هشت روزه دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ



مستضعفین ایران «مبارزه با فقر و گرسنگی بود» و لذا در این رابطه بود که جنبش خودانگیخته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶ برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی همه جناح‌ها و جریان‌های درون حاکمیت مطلقه فقهاتی در رنگ‌های مختلف سبز و سفید و بنفش و سیاه به‌عنوان عامل فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری حاکم معرفی کرد؛ و باز در این رابطه بود که جنبش خودانگیخته هشت روزه دی ماه ۹۶ مجبور شد تا از تمامی خط‌قرمزهای رژیم مطلقه فقهاتی عبور کند و در شرایطی که سردمداران جریان پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر رژیم مطلقه فقهاتی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در حال حذف از صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بودند و در این رابطه محمود احمدی‌نژاد به‌عنوان لیدر (این جریان در حال حذف از صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت) پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر دولت نهم و دهم جهت به عقب وادار ساختن حزب پادگانی خامنه‌ای از حذف آن‌ها آسمان را ریسمان کرده بودند و مانند اتابک اعظم جلاد مشروطیت از عدالت تا آزادی به بازی گرفته بودند و خود را منادی دردهای توده‌های دردمند جامعه ایران معرفی می‌کردند، جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با به چالش کشیدن کل رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته «یک نه بزرگ بر همه ادعاهای دروغین جناح‌ها و جریان‌های درون حاکمیت در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی بود.»

ثالثاً جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ برعکس جنبش سبز سال ۸۸ (که «از بالا و بدنه جامعه ایران» تحت رهبری میرحسین موسوی مبارزه خود را بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای از سر گرفتند) از هفتم دی ماه در مشهد تا ۱۵ دی ماه ۹۶ به مدت ۸ روز در شهرهای استان خوزستان و کردستان و کرمانشاه و آذربایجان و لرستان و گیلان و مازندران و نجف آباد و شیراز و کرج و تهران و غیره دارای خواستگاهی عکس جنبش سبز یعنی «از قاعده به طرف بدنه هرم اجتماعی جامعه ایران داشت»، پر پیداست که دلیل این امر تقدم شعار «نان» بر شعار «آزادی» در جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اجتماعی ایران بود؛ و به همین دلیل برای نخستین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی به علت فراگیری ستم‌های تحمیلی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در

مؤلفه‌های مختلف آن) بر کل جامعه ایران اعم از زن و مرد، پیر و جوان، فارس و ترک و عرب و کرد و لر و بلوچ و یا حاشیه‌نشین و کارگر و دستفروش و معلم و بازنشسته و کارمند و مال‌باخته و یا سنی و شیعه و درویش مذهبی و غیر مذهبی و غیره کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (در دی ماه ۹۶) به‌صورت خودجوش و خودانگیخته به حرکت درآمدند.

رابعاً در جنبش خودجوش و خودانگیخته دی ماه ۹۶ «شعار سلبی یا شعار نفی‌ائی» که دلالت بر نفی کلیت نظام مطلقه فقهاتی حاکم می‌کرد پر رنگ‌تر از «شعار ایجابی» بود و شعار «مبارزه با فقر و گرسنگی» جایگزین شعار «برابری یا عدالت‌طلبانه» شده بود و البته تا اندازه‌ای این روند در جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش اجتماعی قابل تصور و قابل قبول می‌باشد، چراکه تقریباً تمامی جنبش‌های فراگیر و انقلاب‌های بزرگ اجتماعی از بعد از انقلاب کبیر فرانسه مراحل آغازین خود را از «فرایند سلبی» شروع می‌کنند و البته در پروسس مبارزه پس از تثبیت و مشخص شدن «شعار سلبی» توده‌های به پا خواسته رفته‌رفته توده‌های وارد «فرایند ایجابی» در عرصه مبارزه و شعار می‌گردند؛ و فرایند دوم ایجابی «الا» جایگزین فرایند اول «لا» می‌شود.

خامساً در جنبش خودانگیخته و خودجوش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دو شعار «نان و آزادی» و یا دو «جنبش مطالباتی و دادخواهانه» مردم ایران در عرصه مبارزه با کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوند پیدا کردند هر چند که متأسفانه این پیوند مانند جنبش سبز سال ۸۸ و جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ نتوانست بستر پیوند جنبش دو مؤلفه‌ای «اجتماعی» با «جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان و معلمان و بازنشستگان» بشود.

سادساً در طول ۸ روز عمر جنبش خودانگیخته و خودجوش دی ماه ۹۶ این جنبش نتوانست به‌صورت «درون‌جوش» مانند جنبش مشروطیت دوم ستارخان و باقرخان صاحب «رهبری درون‌ذات خود» بشود که متأسفانه در غیبت «رهبری درون‌جوش» جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ شرایط برای میوه‌چینی فرصت‌طلبان (خواهان قدرت



در خارج نشسته از ترامپ امپریالیسم آمریکا گرفته تا سلطنت‌طلبان قدرت‌طلب و جریان‌های فرصت‌طلب خواهان سرنگونی حکومت از طریق حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران) فراهم گردید. طرح شعارهای متفرقه و هدایت شده از بیرون در جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد؛ که البته این شعارهای متفرقه و هدایت شده از بیرون مرزها مورد حمایت این جنبش قرار نگرفت.

سابقاً در جنبش خودانگیخته و خودجوش هشت روزه دی ماه سال ۹۶ در «غیبت سازمان‌گری توده‌ها» در این جنبش «فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی» و در رأس آن‌ها تلگرام و اینستاگرام با بیش از ۴۷ میلیون کاربر ایرانی در داخل کشور به‌عنوان «عامل اصلی سازمان‌گری نیروهای میدانی این جنبش بودند» و به همین دلیل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت مبارزه همه‌جانبه با این جنبش فراگیر خودانگیخته در مرحله اول در راستای اتمیزه کردن رابطه بین نیروهای حاضر در صحنه این جنبش با فیلترینگ کردن شبکه‌های اجتماعی «سازمان‌گری نیروهای این جنبش را به چالش کشید» که متأسفانه در «غیبت سازمان‌گری در فضای عینی و میدانی و افقی» این ترفند ضد دموکراتیک و تشکیلات‌سوز رژیم مطلقه فقهاتی برای حاکمیت مطلقه فقهاتی مثمر ثمر واقع شد. آنچنانکه می‌توان در این رابطه داوری کرد که با فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی توسط رژیم مطلقه فقهاتی به یکباره این فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی آبی شد که بر آتش شعله‌ور این جنبش ریخته گردید.

ماحصل اینکه خلاصه آنچه که برای آسیب‌شناسی و کالبد شکافی جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید بگوئیم اینکه:

الف - فقدان سازمان‌دهی در فضای واقعی.

ب - غیبت جامعه مدنی نهادینه شده از پائین.

ج - تکیه یک‌طرفه همه‌جانبه بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی تلگرام و اینستاگرام و غیره که به دلیل آگاهی رژیم مطلقه فقهاتی به این ضعف ساختاری جنبش همگانی و فراگیر دی ماه با فیلتر کردن شبکه‌های اجتماعی تلگرام و اینستاگرام که بیش از ۴۷ میلیون نفر کاربر در داخل ایران دارد، پیوند و سازمان‌گری و امکان



ارتباط و اطلاع رسانی نیروهای مبارز در صحنه از بین برد؛ و بدین ترتیب با اتمیزه کردن حرکت آن‌ها شرایط برای به رکود کشاندن مبارزه و بستر برای سرکوب کردن آن‌ها توسط رژیم مطلقه فقهاتی فراهم گردید.

یادمان باشد که در این زمان هر چند توازن قوا در عرصه فضای مجازی به سود جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ بود، در عرصه واقعی توازن به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد، چراکه «معیار برتری توازن قوا سازمان‌گری و سلاح می‌باشد که هر دو در خدمت رژیم مطلقه فقهاتی است؛ و توده‌ها از این دو مؤلفه در عرصه فضای واقعی محروم می‌باشند.»

د - فقدان تشکل سراسری وحدت دهنده پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ با جنبش افقی خودانگیخته دی ماه ۹۶ در فضای واقعی جهت هدایت‌گری حرکت افقی توده‌ها حاضر در میدان در عرصه مبارزه سه مؤلفه‌ای: جنبش مطالباتی، جنبش دادخواهانه و جنبش اعتصابی از جمله آسیب‌های جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ بود.

ه - حرکت طوفانی و آنتاگونیست و خشونت‌آمیز شدن تحمیلی از طرف رژیم مطلقه فقهاتی (مانند آنچه که در درود و شاهین شهر و قهدریجان اتفاق افتاد) بستر برای سرکوب همه‌جانبه رژیم مطلقه فقهاتی فراهم کرد.

فراموش نکنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۳۹ سال عمر خود نشان داده است که جهت بسترسازی برای قلع و قمع جنبش‌های اجتماعی و سیاسی جامعه ایران ابتدا تلاش می‌کند تا با «تزریق غیر مستقیم خشونت خود» این جنبش‌ها را به «خشونت در عمل بکشاند» و از بعد از گرفتار شدن این جنبش در ورطه خشونت در عمل است که رژیم مطلقه فقهاتی جهت قلع و قمع این جنبش به قول محمد باقر قالیباف به‌صورت «گازانبیری یا لوله کردن آن‌ها» وارد عمل سرکوب می‌شوند.

بنابراین در رابطه با آسیب‌شناسی جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید به‌صورت کلی بگوئیم که جنبشی فراگیر و همگانی و بدون هدایت‌گری درون‌جوش بود که در غیبت جامعه مدنی جنبشی نهادینه شده از پائین و فقدان سازمان‌گری سراسری جنبش‌های مدنی و غیبت جریان‌های عمودی سیاسی که

علل و دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۱۲۵۷...

توان نظریه‌پردازی و تئوری‌پردازی و هدایت‌گری در داخل داشته باشند شرایط جهت سرکوب رژیم مطلقه فقه‌مندی فراهم ساخت.

پایان



انقلاب شکوهمند

«ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران»

یعنی گسترده‌ترین و

فراگیرترین انقلاب قرن بیستم،

پرش جامعه بزرگ ایران

«در تاریکی» بود

بهمن ماه سال ۹۷ چهلمین سالگرد انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران می‌باشد، انقلابی که فراگیرترین و مردمی‌ترین انقلاب قرن بیستم بود و «تمامی گروه‌های اجتماعی قاعده و بدنه شهر و روستاهای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در بنای آن دست داشتند»، انقلابی که برعکس تمامی انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی قرن بیستم از «شهر و کلان‌شهرهای» ایران آغاز شد و در ادامه آن تمامی روستاهای ایران را هم فرا گرفت، انقلابی که دو جبهه بزرگ «آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» در پروسه تکوین آن با هم متحد شدند. انقلابی که با ورود «جنبش کارگری ایران، تحت هژمونی کارگران نفت ایران» (از فردای ۱۷ شهریور ۵۷) توانست کل ساختار اقتصادی و نظامی و سیاسی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را به لرزه درآورد. انقلابی که با شعار «مرگ بر شاه» تمامی دستاوردهای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (امپریالیسم آمریکا - دربار پهلوی - ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی) بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران به چالش کشید، انقلابی که نشان داد پروژه «رفرم ارضی شاه - کندی» (در سال ۴۲) در جهت تکوین و تثبیت سرمایه‌داری وابسته ایران (و تثبیت حکومت کودتائی و توتالیتر پهلوی) پروژه‌ای شکست خورده بوده است.



انقلابی که نشان داد که حضور «توده‌های بی‌شکل» به عنوان کنش‌گران اصلی انقلاب هر قدر هم که فراگیر و گسترده باشند تا زمانیکه وارد فرایند جنبش‌های خودسازمانده و خودرهبر و خودمدیریتی صنفی و مدنی و سیاسی نشوند، هرگز و هرگز نخواهند توانست به حداقل اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت خود دست پیدا کنند. انقلابی که نشان داد تنها عامل گارانتی پیروزی جنبش زحمتکشان شهر و روستاهای ایران «وحدت و تشکیلات خودجوش و دینامیک و مستقل از حاکمیت و جریان‌های سیاسی می‌باشد». انقلابی که نشان داد که (مانند دو تحول بزرگ تاریخی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق) بزرگ‌ترین عامل شکست آن «ظهور دیالکتیکی ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی از درون جنبش‌های خودجوش مردم ایران می‌باشد.»

انقلابی که (به قول گرامشی) نشان داد که «هر انقلابی در موقعیت انقلابی خود، همزمان آستن ضد انقلاب درونی خویش هم می‌باشد». انقلابی که (به قول حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری) «گرچه مردم ایران می‌دانستند که چه کسی باید برود و چه کسی باید جانشین او بشود، ولی این مردم هرگز نمی‌دانستند که چه باید برود (لا) و چه باید جانشین آن رفته بشود.»

روس را قلب و جگر گردیده خون	از ضمیرش حرف لا آمد برون
آن نظام کهنه را برهم زد است	تیز نیشی بر رگ عالم زد است
کرده‌ام اندر مقاماتش نگه	لا سلاطین. لا کلیسا. لا اله
فکر او در تندباد لا بماند	مرکب خود را سوی الان نراند
آیدش روزی که از زور جنون	خویش را زین تندباد آرد برون
در مقام لا نیاساید حیات	سوی الا می‌خرامد کائنات
لا و الا ساز و برگ امتان	نفی بی‌اثبات مرگ امتان

کلیات اقبال لاهوری - فصل پس چه باید کرد؟ - ص ۳۹۵ - سطر ۹ به بعد

انقلابی که «در خلاء عصر روشنگری و در خلاء پیشقراولان پیشاهنگی و پیشگامی و پیشروئی» آن (به قول معلم کبیرمان شریعتی) با «چند فتوای تکلیفی و رهبری



فقه‌های آن هدایت شد و با چند فتوای دیگر تکلیفی همان رهبر فقه‌های شکست خورد و دود شد و به هوا رفت». انقلابی که اگر چه با شعار «مرگ بر شاه» ولایت سلطانی ۲۵۰۰ ساله استبداد سیاسی حاکم بر تاریخ گذشته ایران را به چالش کشید، در خلاء تئوری آزادی، تئوری دموکراسی، تئوری عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، عدالت جنسیتی، عدالت آموزش، عدالت قومیتی و عدالت فرهنگی و مذهبی که همان «برنامه ایجابی» جهت آلترناتیو شعار «سلبی» می‌باشد، هیولای «ولایت فقیه» را در ۴۰ سال گذشته جایگزین ولایت سلطانی (۲۵۰۰ ساله تاریخ گذشته ایران) کرد. انقلابی که همزمان (در سال ۵۷) «خود دو انقلاب بود»، یکی «انقلاب پائینی‌های جامعه ایران که ولایت سلطانی و استبداد رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را به چالش کشیدند» و دیگر «انقلاب بالائی‌های موج‌سوار از راه رسیده بود که تنها در راستای جایگزین کردن ولایت مطلقه فقه‌های ولایت سلطانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را به چالش می‌کشیدند».

انقلابی که (از فردای بهمن ۵۷) باعث گردید (تا در فرایند نهادینه شدن آن) همان انقلاب استبدادستیز و ولایت سلطانی‌ستیز پائینی‌های جامعه ایران شکست بخورد و انقلاب ولایت فقیه خواه بالائی‌های موج‌سوار از راه رسیده پیروز بشود.

انقلابی که (در فرایند نهادینه شدن خود از فردای بهمن ماه ۵۷) «دین را در لباس فقه» حوزه‌های فقه‌های تعریف کردند و «آزادی اجتماعی و سیاسی و فردی» را در چارچوب ولایت مطلقه فقه‌های باز خوانی نمودند و «حق و حقوق شهروندی» مردم ایران را در لباس «تکلیف» اسلام فقه‌های تبیین کردند و «عدالت اقتصادی و عدالت جنسیتی و عدالت سیاسی و عدالت اجتماعی و عدالت نژادی و عدالت آموزشی و عدالت حقوقی و قضائی» را در لباس «عدالت فردی، پیش نماز و قاضی روحانی» حوزه‌های فقه‌های محدود و محصور کردند.

انقلابی که (در مرحله نهادینه شدن خود از فردای بهمن ماه ۵۷) برعکس انقلاب مشروطیت (که مشروطه‌خواهان را بر مشروطه‌خواهان پیروز کرد) باعث پیروزی «مشروطه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان» شد.

انقلابی که «استبداد فقهاتی را جایگزین استبداد سیاسی» رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی کرد و اسلام فقهاتی و اسلام زیارتی و اسلام روایتی و اسلام مداحی‌گری و اسلام حکومت و قدرت را جایگزین اسلام تطبیقی و اسلام اجتماعی و اسلام آگاهی‌بخش اقبال و شریعتی کرد.

انقلابی که (از فردای بهمن ماه ۵۷ جهت نهادینه کردن قدرت بالائی‌های موج‌سوار از راه رسیده) «سیاست‌زدائی» دانشجویان دانشگاه‌ها و کارگران کارخانه‌ها و زنان حاضر در میدان‌های اجتماعی و سیاسی و مدنی جامعه بزرگ ایران و معلمان و بازنشستگان و کارمندان ایرانی را در اولویت وظایف حکومتی خود قرار داد.

انقلابی که (از فردای بهمن ماه ۵۷ جهت نهادینه کردن رژیم مطلقه فقهاتی) با اشغال سفارت آمریکا و شعار صوری «استکبارستیزی» و شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» و شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» و شعارهای پوپولیستی چون «ما به شما هم دنیا می‌دهیم و هم آخرت» و «نفت و گاز و آب و برق و اتوبوس واحد را برای شما مجانی می‌کنیم»، مردم ایران را به جای ورود به فرایند «شهروندی و دموکراتیک و برابری‌طلبانه» وارد فرایند «رعیت فقهاتی در چارچوب تقلید و تکلیف و تعبد اسلام فقهاتی» کردند.

انقلابی که (از فردای بهمن ماه ۵۷ جهت نهادینه کردن قدرت در دست روحانیت حوزه‌های فقهاتی) هدف، آزادی و دموکراسی‌خواهانه جامعه بزرگ ایران که «حکومت مردم برای مردم به دست مردم» یا حاکمیت مردمی توسط مشروعیت مردمی به دست انتخاب اکثریت عظیم مردم بود، بدل به حکومت ولایت مطلقه فقهاتی برای روحانیت حوزه‌های فقهاتی طرفدار رویکرد ولایت مطلقه فقهاتی خمینی توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده و قانون اساسی ولایتمدار فقهاتی و فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان و کسب مشروعیت آسمانی به جای مشروعیت مردمی کردند.

انقلابی که پروسه تکوین و پروسه انحراف آن از دهه ۴۰ و ۵۰ توسط هیچ جریان یا نظریه‌پرداز و تحلیل‌گر سیاسی (جامعه سیاسی ایران) نتوانست از قبل پیش‌بینی بشود. انقلابی که در پروسه تکوین خود «جنبش زنان ایران» بیشترین تأثیر داشتند، بطوریکه



می‌توان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران را یک «انقلاب زنانه» تعریف کرد و بزرگترین وجه متمایز انقلاب ضد استبدادی ۵۷ در مقایسه با انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق در همین «جایگاه برتر جنبش زنان ایران در پروسه تکوین انقلاب ضد استبدادی ۵۷ می‌باشد»، ولی البته همین جنبش زنان ایران در پروسه تکوین انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران اولین قتل پروسه نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهتی بوده است.

باری، امسال (سال ۹۷) در چهلمین سالگرد انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، جامعه بزرگ ایران در آستانه رستاخیز بزرگ در دو سطح خودآگاهی و خودسازمان‌یابی قرار گرفته است، چراکه رشد فراگیر خودآگاهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی در دو عرصه افقی جنبش‌های آزادی‌خواهانه و عمودی برابری‌طلبانه، باعث گردیده است تا با اعتلای مطالبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جنبش‌های مطالباتی شرایط برای عبور این جنبش‌های مطالباتی از فاز قبلی صنفی - کارگاهی (که صورتی اتمیزه داشت) و ورود به فاز سیاسی - اجتماعی فراهم بشود.

همچنین اعتلای جنبش‌های پیشرو خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و مستقل (از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی) و خودرهبر در این شرایط خودویژه (که ابر بحران‌های سیاسی و اقتصادی و زیست محیطی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران را تهدید می‌کند) باعث گردیده است که جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در مسیر خودسازمان‌یابی در چارچوب سندیکاها و اتحادیه‌ها و شوراها و انجمن‌ها و غیره قرار بگیرند.

پر واضح است که همین اعتلای خودآگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و خودسازمان‌یابی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث شده است تا اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در تندپیچ امروز جامعه ایران از فرایند گذشته «در خود بودن»، وارد فرایند نوین «برای خود بودن» بشوند. طبیعی است که آنچنانکه گرامشی می‌گوید «هر موقعیت انقلابی همزمان آبستن یک موقعیت ضد انقلابی نیز می‌باشد.»



بنابراین در این رابطه است که می‌توان به حساسیت خودویژه شرایط امروز جامعه ایران پی برد، چراکه در سه تحول بزرگ تاریخ ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه ایران (انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت هژمونی دکتر محمد مصدق و انقلاب ضد استبدادی ۵۷) برای جامعه ایران این تجربه حاصل شده است که ظهور دیالکتیکی جریان‌های ضد انقلاب و ضد تحول خواهانه (در مرحله پسا پیروزی بر دشمن آغازین) از دل انقلاب و حرکت تحول خواهانه مردم ایران، بزرگ‌ترین آفتی بوده است که بستر ساز شکست سه انقلاب و حرکت تحول خواهانه فوق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شده است. آنچنانکه در چارچوب آسیب‌شناسی سه حرکت بزرگ تحول خواهانه فوق می‌توانیم داوری کنیم که به علت خودویژگی‌های فرهنگی و تاریخی و مذهبی و مناسبات عقب مانده اقتصادی حاکم بر جامعه ایران (در ۱۵۰ سال عمر حرکت تحول خواهانه جامعه ایران) این عامل شکست انقلابات و حرکت تحول خواهانه جامعه ایران به صورت «ارتجاع مذهبی فقهاتی» ظهور کرده است. بطوریکه در جریان شکست انقلاب مشروطیت شاهد بودیم که ظهور ارتجاع مذهبی دگماتیست فقهاتی، تحت شعار «مشروع خواهی» عامل اصلی شکست انقلاب مشروطیت و بستر ساز بازتولید استبداد سیاسی در جامعه ایران شد، به عبارت دیگر همان جریان ارتجاعی فقهاتی دگماتیست مشروع خواهی تحت مدیریت و هژمونی شیخ فضل الله نوری بود که شرایط برای شکست انقلاب اول مشروطیت و به توپ بستن مجلس و بازگشت استبداد صغیر محمد علی شاه قاجار و کشتار آزادی خواهان مشروطیت توسط دستگاه سرکوبگری قاجاری فراهم کرد.

در جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران (تحت رهبری دکتر محمد مصدق در دهه ۲۰ که تا ۲۸ مرداد ۳۲ ادامه داشت) گرچه عامل اجرای کودتای ۲۸ مرداد و سرنگون کردن تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران (دولت دکتر محمد مصدق) امپریالیسم تازه نفس آمریکا با پشتیبانی امپریالیسم کهنه کار انگلستان بودند، ولی آنچه نباید فراموش کنیم اینکه بستر ساز اجتماعی کودتای ۲۸ مرداد جریان ارتجاع مذهبی (درون این جنبش تحت رهبری کاشانی) بود که بسترهای اجتماعی در جامعه مذهبی آن روز ایران جهت بازتولید استبداد و موفق شدن کودتا و بازگشت دیکتاتور

فراری پهلوی را فراهم ساخت. آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری قطعی کرد که اگر ظهور ارتجاع مذهبی فقاهتی حوزه‌های فقهی از دل جنبش ملی کردن صنعت نفت (دکتر محمد مصدق تحت رهبری کاشانی - بروجردی) نبود، بدون تردید اگر امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلستان با حمایت دربار کودتائی و توتالیتیر پهلوی هزار بار هم کودتا می‌کردند، مثل کودتای ۲۵ مرداد ۳۲ شکست می‌خوردند؛ بنابراین جای تعجب ندارد که چهار ماه بعد از آن کودتای سیاه (ارتجاع مذهبی فقاهتی با همدستی امپریالیسم جهانی و دربار توتالیتیر پهلوی) وقتی نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا جهت خوشه‌چینی از محصول و کشته خود (کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) وارد ایران می‌شود، در بدو ورود در نخستین تماس‌اش با کاشانی (که در آن زمان در بیمارستان بستری بود) از او قدردانی می‌کند.

البته در جریان انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران هم باز این ظهور ارتجاع مذهبی (فقاہتی حوزه‌های فقهی) از دل جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بود که باعث گردید تا نوزاد و سنتز انقلاب ضد استبدادی مردم ایران، از همان بدو تولد مرده به دنیا بیاید. قابل ذکر است که تفاوتی که ظهور جریان ارتجاع مذهبی (تابع اسلام فقاہتی حوزه‌های فقهی) در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ با دو تحول تاریخی گذشته ایران (انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق) داشت، این بود که در انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (برعکس دو تحول فوق)، ارتجاع مذهبی اسلام فقاہتی حوزه‌های فقهی توانستند در مرحله پیشا پیروزی انقلاب، رهبری جنبش ضد استبدادی مردم ایران را در دست بگیرند؛ زیرا در دو تحول قبلی گرچه ارتجاع مذهبی فقاہتی دگماتیست حوزه‌های فقهی توانستند توازن گروه‌های اجتماعی مردم ایران را به نفع خود برهم بزنند، ولی هرگز آنها نتوانستند رهبری سیاسی جنبش اجتماعی جامعه ایران را در دست بگیرند.

فراموش نکنیم که از آنجائیکه از نیمه دوم سال ۵۵ (در فرایند پیشا پیروزی انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در بهمن ماه ۵۷) به علت شکست همه جانبه جنبش ۳۵ ساله پیشاهنگی ایران در سه مؤلفه چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی

مائوئیستی و تحزب‌گرایان حزب - دولت لنینیستی و به علت سترون شدن جنبش روشننگری ارشاد شریعتی (در فرایند پسا بستن حسینیه ارشاد و دستگیری معلم کبیرمان شریعتی) در خلاء عینی - ذهنی جنبش پیشگام و جنبش پیشاهنگ و خلاء جنبش‌های خودسازمانده و خودجوش و خودرهبر و خودمدیریتی پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، شرایط برای رهبری و سازماندهی جنبش ضد استبدادی مردم ایران در کادر سازماندهی سنتی روحانیت فقهاتی (که در آن زمان توسط بیش از ۵۰ هزار مسجد و حسینیه و مراکز مذهبی سراسر کشور که در اختیار داشتند) و تزریق فرهنگ اسلام فقهاتی که در رأس آنها نظریه ولایت فقیه خمینی قرار داشت، فراهم گردید.

در نتیجه همین امر باعث گردید تا در مقایسه با دو تحول بزرگ قبلی (انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران) ظهور ارتجاع مذهبی از دل جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران به صورت سه مؤلفه‌ای رویکردی، عملکردی و ساختاری مادیت پیدا کند، چراکه در «عرصه رویکردی» ارتجاع مذهبی اسلام فقهاتی در جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران توانست در خلاء گفتمان مسلط سال‌های ۵۶ و ۵۷ بر جامعه ایران، نظریه «ولایت فقیه» خمینی (که یک نظریه فقهی در ادامه رویکرد ملأ احمد نراقی دوران فتحعلی شاه قاجار بود) را به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآوردند و در «عرصه عملکردی» از آنجائیکه روحانیت حوزه‌های فقهی در خلاء جنبش‌های پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو توانستند با تکیه روحانیت سنتی حوزه‌های فقهی و بیش از ۵۰ هزار مسجد تکیه و حسینیه و غیره به سازماندهی سنتی مردم بپردازند، همین امر شرایط برای رهبری روحانیت فقهاتی در «عرصه میدانی و عملکردی» در جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران فراهم کرد؛ و اما در خصوص «ساختاری» هم از آنجائیکه در مرحله پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ از همان آغاز روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی خمینی تلاش کردند تا در جهت نهادینه کردن قدرت حاکمیت خود در چارچوب نهادینه کردن حقوقی نظریه «ولایت فقیه» خمینی به عنوان قانون اساسی کشور، تمامی مرکز قدرت از بالا تا پایین را در کف خود قرار دهند، همین امر باعث گردید تا در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی تمامی ساختارهای قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی - اجتماعی در اختیار

روحانیت سنتی تابع رویکرد ولایت فقیه خمینی قرار بگیرند.

نکته‌ای که در این جا ذکر آن خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه چرا هیچکدام از جریان و نظریه‌پردازهای جامعه سیاسی ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ نتوانستند مسیر و مکانیزم تحقق انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران را پیش‌بینی کنند؟

یادمان باشد که در یک نگاه کلی تمامی انقلاب‌های قرن بیستم دهقانی و خاستگاه اولیه روستائی داشتند، تنها انقلاب شکوهمند ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ بود که به صورت صد در صد یک انقلاب شهری بود (که البته ورود دامنه آن به روستاهای کشور در ادامه حرکت شهری بود) لذا از آنجائیکه «انقلاب یک پدیده جامعه‌شناسانه می‌باشد، نه پدیده فردی روان‌شناسانه، هر چقدر هم که نقش کاریزماها در تکوین یک انقلاب تأثیرگذار باشند، هرگز ما نمی‌توانیم یک انقلاب آن هم به عظمت انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران به صورت فردی و روان‌شناسانه تحلیل علمی بکنیم»؛ یعنی همان کاری بکنیم که رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته تلاش کرده است تا با تبارسازی صوری برای انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، آن انقلاب عظیم مردمی را در چارچوب خمینی و ولایت فقیه خمینی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی (تابع ولایت فقیه خمینی) و قیام ۱۵ خرداد تحت مدیریت طیب و حاج اسماعیل رضائی و غیره خلاصه نماید.

بنابراین تمامی نظریه‌پردازان و جریان‌های سیاسی راست و چپ جامعه سیاسی ایران (که برای مبارزه سیاسی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تلاش می‌کنند تا انقلاب شکوهمند ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ (که اجتماعی‌ترین و فراگیرترین و مردمی‌ترین انقلاب قرن بیستم بوده است) یا در پای معامله گوادولپ سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا ذبح کنند (زیرا معامله گوادولپ باعث تسلیم شدن ارتش و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی به روحانیت موج‌سوار از راه رسیده که توانسته بود در سال ۵۷ در خلاء جنبش سازمان‌یافته و سازمان‌گر پیشاهنگ و پیشگام و پیشرو عکس خود را در کره ماه قرار دهد و هژمونی خود را بر جنبش ضد استبدادی جامعه ایران تثبیت نماید، گردید) و یا اینکه انقلاب



ضد استبدادی مردم ایران را در چارچوب فرار شاه توتالیتر نگون‌بخت پهلوی و عدم مقاومت ارتش و دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم کودتائی پهلوی و یا کشتار و سرکوب و شکنجه و اعدام‌های بی‌رحمانه (دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) به خصوص در فرایند پسا کشتار میدان ژاله تهران (در ۱۷ شهریور سال ۵۷) که باعث استارت ورود همه جانبه جنبش اعتصابی کارگران ایران (تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران) به جنبش ضد استبدادی مردم ایران گردید، تحلیل و خلاصه می‌کنند و یا اینکه انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را در چارچوب سنتز تضاد سنت و مدرنیته مولود برنامه‌های اقتصادی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی اول و دوم، به خصوص در فرایند پسا شکست پروژه رفوم شاه - کندی در دهه ۴۰ خلاصه می‌نمایند؛ و یا اینکه انقلاب شکوهمند ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ مولود رقابت اردوگاهی دو بلوک شرق و غرب در عرصه دوران جنگ سرد (دوران پسا جنگ بین‌المللی دوم) تحلیل می‌نمایند و غیره. تمامی این تحلیل‌های نظریه‌پردازان و جریان‌های راست و چپ جامعه سیاسی ایران (در خصوص تحلیل و کالبد شکافی و آنالیز انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) از یک معضل رویکردی و اشکال متدیک برخوردار می‌باشند و آن اینکه با «رویکرد مکانیکی» می‌خواهند یک انقلاب عظیم اجتماعی سیاسی را تحلیل نمایند.

پر پیداست که اگر بخواهیم با «رویکرد مکانیکی» یک انقلاب عظیم اجتماعی که یک «پدیده جامعه‌شناسانه می‌باشد، نه روان‌شناسانه» تحلیل نمائیم، بدون تردید راهی جز این برای ما باقی نمی‌ماند، مگر اینکه توسط «عوامل خارجی» بخواهیم به صورت یکطرفه و تزریقی و انطباقی «پروسه تکوین و انحراف و شکست این انقلاب بزرگ ضد استبدادی عظیم قرن بیستم را تبیین و تعریف و تحلیل و توضیح بدهیم.»

نکته‌ای که ذکر آن در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه، در تحلیل و توضیح و تفسیر پدیده انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (که یک پدیده جامعه‌شناسانه می‌باشد) با «رویکرد دینامیکی» یا «رویکرد تطبیقی» به جای «رویکرد مکانیکی» یا «رویکرد انطباقی» یا «رویکرد غیر دیالکتیکی» باید عنایت داشته باشیم که هرگز



نمی‌توانیم «فرایند تکوین» و «فرایند پیروزی» و «فرایند انحراف» و «فرایند شکست» این انقلاب عظیم را به صورت قالبی و یکسان و یکنواخت مانند یک سریال مصنوعی نگاه کنیم، به عبارت دیگر در چارچوب «رویکرد دینامیکی» یا «رویکرد تطبیقی» و یا «رویکرد دیالکتیکی» به انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (به عنوان یک پدیده اجتماعی، نه یک پدیده طبیعی یا یک پدیده مصنوعی) باید بین فرایندهای مختلف تکوین آن که محصول دیالکتیکی برآیند مؤلفه‌های مختلف اقتصادی، طبقاتی، فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی و حتی جغرافیائی خودویژه جامعه بزرگ (و رنگین کمان قومیتی و فرهنگی و زبانی و نژادی و مذهبی و اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی و غیره) ایران بوده است، با فرایند پیروزی و یا فرایند انحراف و یا فرایند شکست آن تمایز کمی و کیفی قائل بشویم و هرگز حق نداریم که با یک چوب و با یک داوری (مانند ملانصرالدین که می‌گفت حرف مرد همیشه یکی است) در باب همه این فرایندهای مختلف (انقلاب عظیم ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران) به صورت یکسان داوری نمائیم.

یادمان باشد که «انقلاب اجتماعی» یک امر ارادی نیست که فلان گروه و یا فلان طبقه بخواهد تصمیم به انجام آن بگیرد، یا آنچنانکه تروتسکی (در پروسه تکوین انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) می‌گفت «ای کارگران. ما امروز تصمیم به انجام انقلاب سوسیالیستی در کشور روسیه گرفته‌ایم. لذا در این مسیر حتی اگر خورشید هم بخواهد در برابر ما مقاومت کند. ما خورشید را هم به زانو در می‌آوریم»، فراموش نکنیم که در باب همین داوری تروتسکی در خصوص تکوین انقلاب سوسیالیستی در روسیه، حتی یک ماه قبل از اکتبر ۱۹۱۷، لنین بزرگترین نظریه‌پرداز و رهبر بلامنازع انقلاب سوسیالیستی اکتبر روسیه (در سخنرانی که در سوئد می‌کند) می‌گوید «عمر ما کفاف دیدن انقلاب سوسیالیستی در روسیه را نمی‌دهد»، به عبارت دیگر اینکه لنین حتی یک ماه قبل از انقلاب اکتبر روسیه نمی‌توانست تحقق این انقلاب عظیم را در روسیه پیش‌بینی کند؛ و البته این داوری ما بیانگر ناتوانی لنین نبوده است، بلکه تنها دلالت بر پیچیدگی امر انقلاب اجتماعی می‌کند و این مهم همان موضوعی است که نه کارل مارکس و نه انگلس در نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا نتوانستند بفهمند، چرا



که هر دو در تدوین آثار کلاسیک مارکسیسم اصل محوری خود را بر «تحقق ارادی انقلاب سوسیالیستی و کمونیستی طبقه پرولتاریای صنعتی گذاشتند». همان اصلی که هرگز نزدیک به دو قرن گذشته حتی به صورت نمونه برای یکبار هم در جهان تحقق پیدا نکرده است، چراکه تمامی انقلابات قرن بیستم انقلابات دهقانی و روستائی بودند، نه آنچنانکه مارکس و انگلس پیش‌بینی می‌کردند، «انقلاب پرولتاریای تولیدی و صنعتی»، حرکت زیگزاگی کارل مارکس در باب کمون پاریس هم ریشه در همین رویکرد غیر دیالکتیکی و انطباقی کارل مارکس و انگلس داشت؛ که البته سرانجام‌اش به ظهور هیولای سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی و استالینیستی قرن بیستم انجامید. همان پدیده‌ای که نسخه سوسیالیست مارکسیستی را برای همیشه سترون و عقیم کرد.

باری، در این رابطه است که باید بگوئیم که «انقلاب نمی‌کنند، بلکه انقلاب می‌شود» و برای فهم پیچیدگی عوامل تکوین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، هم کافی است که بدانیم که هیچ نظریه‌پرداز و جریان سیاسی داخلی و خارجی در دهه ۴۰ و ۵۰ نتوانست کوچکترین پیش‌بینی در عرصه تکوین و ظهور و اعتلا و مکانیزم و نقشه راه و مسیر تحقق انقلاب عظیم اجتماعی ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران بکند.

بدین ترتیب است که با رویکرد مکانیکی و انطباقی، ارائه تحلیل انقلاب عظیم ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، اگر نگوئیم که امری فرصت‌طلبانه جهت سهم‌خواهی سیاسی و اجتماعی می‌باشد، باید بگوئیم معلول جهل و نادانی می‌باشد.

ماحصل اینکه در خصوص انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، باید از پروسه تکوین و اعتلا و پیروزی آن تا پروسه انحطاط و زوال و شکست آن، تمامی این فرایندهای آن را در چارچوب جامعه‌شناسانه تاریخی مردم ایران تحلیل نمائیم به عبارت دیگر باید انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران را در فرایندهای مختلف آن در طول ۴۰ سال گذشته، به عنوان سنتز ذهنی و عینی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بدانیم و در عرصه آسیب‌شناسی انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، «نباید توسط



پاک کردن صورت مساله رسالت اصلی خود را در این رابطه به فراموشی بسپاریم» تحلیل‌هایی که از آغاز انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را یک امر غیر دینامیکی و تزریقی و وارداتی و غیر دیالکتیکی مطرح کرده‌اند، بدون تردید سورنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد.

به هر حال اگر بخواهیم با رویکرد دینامیکی (نه رویکرد مکانیکی) به کالبد شکافی انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بپردازیم، باید بگوئیم که «انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در حقیقت دو تا انقلاب بود که در فرایند پسا ۲۲ بهمن ماه ۵۷ یکی از این دو انقلاب پیروز شد و دیگری شکست خورد». دو انقلاب سال ۵۷ عبارت بودند از «یکی انقلاب ضد استبدادی مردم ایران که در لوای شعار سرنگونی رژیم پهلوی به عنوان یک رژیم کودتائی و توتالیتر جامعه بزرگ ایران در تلاش بودند تا به آزادی و دموکراسی در سه مؤلفه آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های مدنی و اجتماعی و آزادی‌های فردی دست پیدا کنند» فراموش نکنیم که جامعه بزرگ ایران در فرایند زمانی ۲۵ ساله پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توانست به «کشف آزادی» در عرصه‌های مختلف مدنی و سیاسی و اجتماعی دست پیدا کند. «کشف آزادی» دقیقاً همان اصطلاحی است که ژان پل سارتر به عنوان محصول مقاومت مردم فرانسه در دوران اشغال‌گری فرانسه توسط نازی‌ها مطرح می‌کند. او می‌گوید «مهم‌ترین دستاورد جامعه فرانسه در دوران اشغال فرانسه توسط نازی‌ها کشف آزادی بود.»

باری، «بدون تردید تا زمانیکه یک جامعه با خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی تاریخی خود نتواند به کشف آزادی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و فردی دست پیدا کند، هرگز نخواهند توانست به دموکراسی پایه‌دار در آن جامعه دست پیدا کنند» چراکه دستیابی به «دموکراسی پایدار» در یک جامعه تنها زمانی حاصل می‌شود که «تمامی گروه‌های مختلف اجتماعی قاعده و بدنه جامعه به عنوان کنش‌گران اصلی و میدانی دموکراسی‌خواهانه وارد تجربه و پراتیک دموکراتیک شده باشند». آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم دآوری کنیم که «بدون تجربه دموکراتیک، یک جامعه هرگز نمی‌تواند به دموکراسی پایدار دست پیدا کند» و بدین ترتیب است

که در اینجا می‌توانیم به این سؤال (که «چرا بیش از صد سال تلاش ملت ایران برای کسب آزادی به نتیجه نرسیده است؟») پاسخ بدهیم.

دلیل اصلی این امر آن بوده است که «جامعه ایران به صورت اجتماعی تجربه پراتیک دموکراتیک نهادینه شده نداشته است» و در خلاء همین تجربه دموکراتیک اجتماعی بوده است که چه در عرصه جامعه سیاسی ایران و چه در عرصه خود جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در یکصد سال گذشته تئوری‌سازی و مفاهیم و ایده‌آفرینی و نهادسازی و نمادسازی در باب آزادی در مؤلفه ایجابی آن (نه مؤلفه سلبی آن که استبدادستیزی بوده است) صورت نگرفته است.

«کشف آزادی» به صورت اجتماعی، بدون تردید بزرگترین فونکسیون که می‌تواند برای یک جامعه حاصل نماید، همین نیاز به ضرورت تجربه دموکراتیک به صورت اجتماعی است؛ بنابراین به علت همین «کشف آزادی» جامعه ایران در دوران اختناق و سرکوب پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بوده است که جامعه ایران در سال ۵۷ جهت دستیابی به آزادی‌های سه گانه مدنی و اجتماعی، سیاسی و فردی انقلاب کردند. «انقلاب دوم سال ۵۷» که در برابر انقلاب اول ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه جامعه بزرگ ایران تکوین پیدا کرد) توسط جریان ارتجاع مذهبی دگماتیست فقهاتی صورت گرفت و ارتجاع مذهبی دگماتیست فقهاتی در سال ۵۷ در جریان اعتلای جنبش ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه مردم ایران در چارچوب رویکرد نظریه ولایت فقیه خمینی (که یک نظریه فقهی بود که خمینی با تاسی از رویکرد ملاً احمد نراقی زمان فتحعلی شاه قاجار در تابستان ۴۶ در نجف به صورت چند سخنرانی مطرح کرد و بعداً جلال الدین فارسی سخنرانی خمینی را به صورت کتاب ولایت فقیه فعلی درآورد) به دنبال جایگزین کردن ولایت فقیه (روحانیت حوزه‌های فقهاتی) به جای ولایت سلطانی (رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) بودند.»

آنچه در رابطه با مؤلفه دوم انقلاب سال ۵۷ قابل توجه است اینک:

در مؤلفه دوم انقلاب ۵۷، جریان ارتجاع مذهبی گرچه توسط شعار «سرنگونی شاه»

می‌خواستند «ولایت فقیه» را جایگزین «ولایت سلطانی» بکنند، اما هرگز جریان روحانیت در طول هزار سال (از قرن چهارم هجری در دوران آل بویه که جریان روحانیت توسط شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق نهادینه و تکوین یافت، الی الان) حیات خود، نه تنها با «ولایت سلطانی» مشکلی نداشته‌اند، بلکه برعکس، (حتی در دوران ملاً احمد نراقی که نظریه پرداز اولیه تز ولایت فقیه بوده است، یعنی در دوران فتحعلی شاه قاجار خود ملاً احمد نراقی طی نامه رسمی فتحعلی شاه قاجار را به عنوان نایب روحانیت در عرصه ولایت سلطانی، انتخاب و تأیید و مشروعیت فقهی و آسمانی بخشید و در دوران رضا شاه هم طبق گفته مهدی حائری فرزند بنیانگذار حوزه علمیه قم، رضا شاه در ابتدا به تاسی از آتاتورک در ترکیه قصد جمهوریت داشت، اما پس از مشورت با سه تن از روحانیت بود که او سلطنت و شاهنشاهی را انتخاب کرد) از مدافعین «ولایت سلطانی» بودند و در این رابطه حتی در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هم باز همین روحانیت حوزه‌های فقه‌ای تحت هژمونی کا شانی - بروجردی بودند که با شاه فراری تماس گرفتند و در راستای بازگشت او به کشور پروژه کودتای ۲۸ مرداد را بسترسازی اجتماعی کردند. خیر مقدم بروجردی در بدو ورود شاه به کشور پس از فرار او، در همین رابطه انجام گرفته است. بر این مطلب بیافزائیم که حتی خود خمینی در کتاب «کشف الاسرار» ش که قبل از «ولایت فقیه» نوشته است از ولایت سلطانی دفاع می‌نماید.

بنابراین در این رابطه است که روحانیت شیعه در تاریخ هزار ساله عمر خود هرگز نه تنها با ولایت سلطانی مخالف نبوده است بلکه (به غیر از دوران نادرشاه افشار که با روحانیت زاویه همه جانبه داشته است) از حامیان ولایت سلطانی بوده است؛ و البته از زمانی جریان روحانیت (تحت هژمونی خمینی) در چارچوب نظریه ولایت فقیه تصمیم به مخالفت و چالش با ولایت سلطانی گرفتند و ولایت فقیه را به عنوان آلترناتیو ولایت سلطانی مطرح کردند که دربار کودتائی پهلوی دوم حاضر به مشارکت در قدرت با روحانیت داخل کشور در فرایند پسا وفات بروجردی (توسط طرح تسلیت شاه در خصوص وفات بروجردی به حوزه نجف و سید محسن حکیم، به جای مرجعیت داخل کشور و طرح قانون حق زنان در انتخابات شورای ایالتی و ولایتی، بدون مشورت با

روحانیت حوزه‌های فقهاتی داخل کشور) نشد و همین امر باعث گردید تا بستر قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و تبعید خمینی به ترکیه و عراق و تصمیم خمینی در سال ۴۶ جهت تدوین نظریه ولایت فقیه فراهم بشود.

ماحصل آنچه که تا اینجا مطرح کردیم:

۱ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نباید در تحلیل انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی «بر تئوری توطئه تکیه بکنند» و مانند دانی جان ناپلئون (در عرصه تحلیل انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) در برابر هر مسأله‌ای که قرار می‌گیرند، با رویکرد مکانیکی و انطباقی بگویند «انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران کار خارجی‌ها بوده است، نه محصول دینامیک تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و طبقاتی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران.»

۲ - کارل مارکس در مقدمه کتاب «کاپیتال» می‌گوید «گرچه مردم جهان تاریخ خود را خود می‌سازند، ولی آنچنان نمی‌توانند بسازند که خود می‌خواهند». اگر بخواهیم از عینک و نگاه کارل مارکس در چارچوب کلام فوق به تجزیه و تحلیل انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران بپردازیم، باید بگوئیم که در پروسه تکوین انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ مردم ایران با «کشف آزادی» در سه مؤلفه آزادی سیاسی و آزادی اجتماعی و آزادی فردی در دوران حکومت کودتائی و توتالیتر پهلوی به این مرحله از آگاهی یا خودآگاهی سیاسی و اجتماعی و تاریخی دست پیدا کرده بودند که تا توسط مبارزه سلبی ضد استبدادی با رژیم توتالیتر پهلوی «سرنوشت و تاریخ خود را به دست خود بسازند» اما در مسیر خودسازی تاریخ و سرنوشت خود بود که با ظهور هیولای ارتجاع مذهبی فقهاتی از دل جنبش ضد استبدادی مردم ایران، خود این تاریخی‌سازی آن‌ها، (به خصوص از نیمه دوم سال ۵۷) دچار انحراف و بالاخره شکست شد.

۳ - اگرچه عامل انحراف و شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران «ظهور ارتجاع مذهبی تابع اسلام فقهاتی دگماتیسم» از دل جنبش ضد استبدادی مردم

ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ بوده است، ولی هرگز نباید فراموش کنیم که «بزرگ‌ترین فونکسیون انحراف و شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران (از فردای ۲۲ بهمن ماه ۵۷ الی الان، یعنی در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی) شکاف درون روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه در داخل کشور بوده است». به طوری که در این رابطه می‌توان داوری کرد که «شکاف روحانیت حوزه‌های فقهاتی در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به مراتب بیش از شکاف روحانیت در مشروطیت و در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران مصدق بوده است» و گرچه رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته تلاش کرده است تا توسط حکومتی کردن تمامی امور روحانیت حوزه‌های فقهاتی داخل کشور (از دادگاه ویژه روحانیت گرفته تا سازماندهی مساجد و ائمه جمعه و جماعت و سازماندهی مدرسین حوزه‌های فقهی و جایگزین کردن حقوق طلبه و ائمه جمعه و جماعت در بودجه کشور به جای سهم امام خمس اموال و غیره) بر این شکاف درون روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه به خصوص در داخل کشور غلبه نماید، اما با همه این تفاسیر در طول ۴۰ سال گذشته جنگ بین جناح‌های درونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی داخل کشور بیشتر از تضاد رژیم با گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران بوده است که البته ریشه این تضادها برمی‌گردد به همان «رویکرد جایگزینی ولایت فقیه به جای ولایت سلطانی» چراکه بزرگ‌ترین فونکسیون رویکرد ولایت فقیه خمینی از سال ۵۷ این بود که با نهادینه قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی در زیر چتر روحانیت حوزه‌های فقهاتی (تابع نظریه ولایت فقیه خمینی در داخل کشور توسط قانون اساسی و قوانین مشخص بعدی مجلس فقهاتی موجود در ده دوره گذشته خود) موضوع رقابت قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی به درون حوزه‌های فقهاتی شیعه در داخل کشور کشانیده شد (که البته در عراق و حوزه نجف سیستانی که تابع رویکرد ابوالقاسم خوئی می‌باشد و همه اینها تابع رویکرد آخوند خراسانی عصر مشروطیت هستند، با تجربه‌ای که از رژیم مطلقه فقهاتی ایران پیدا کرده بود، در کشور عراق از بعد از سرنگونی صدام و حاکمیت شیعیان بر قدرت توسط حمایت امپریالیسم آمریکا، سیستانی مانع ورود رقابت قدرت به حوزه نجف شد، هر چند که مقتدا صدر و همراهان او از آغاز با این رویکرد سیستانی

مخالف بودند).

باری، همین ورود رقابت قدرت به حوزه‌های فقهاتی داخل کشور در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردیده است تا تنور جنگ و تضاد روحانیت حوزه‌های فقهاتی داخل کشور، حتی برای یک آن هم خاموش نشود و در نتیجه به علت سرریز شدن تضادهای درون روحانیت در عرصه رقابت تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود به درون جامعه ایران، این امر بسترساز خودآگاهی مذهبی و سیاسی جامعه ایران شده است.

۴ - تراژیک‌ترین فرایند انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ در پروسه تکوین خود (و در شرایطی که انقلاب دوم تحت مدیریت ارتجاع مذهبی فقهاتی جهت جایگزین کردن ولایت فقیه به جای ولایت سلطانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی تلاش می‌کرد) پیوند جریان لیبرالیسم (تحت هژمونی مهندس مهدی بازرگان با عنوان دولت موقت) با ارتجاع مذهبی فقهاتی بود، چرا که آنچنانکه در جلسه معرفی بازرگان به عنوان نخست وزیری موقت (قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ در نامه خمینی که توسط هاشمی رفسنجانی خوانده شد) مطرح کردید، خمینی به صورت مشخص در چارچوب قدرت آسمانی خود بازرگان را به عنوان نخست وزیر معرفی کرد، لذا از آنجا بود که پیوند لیبرالیسم با ارتجاع مذهبی فقهاتی، نخستین صفبندی قدرت در عرصه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ در برابر قدرت مردم یا انقلاب اول به وجود آورد. هر چند که این پیوند بسیار سست بود و جریان ارتجاع مذهبی فقهاتی پس از استفاده تجربه حکومتی از جریان لیبرالیسم (توسط پروژه دست‌ساز اشغال سفارت آمریکا) مانند دستمال کلینکس یکبار مصرف با این جریان تسویه کردند و عطایش را به لقائش بخشیدند، ولی مهندس مهدی بازرگان در برابر خمینی اعلام کرد که «بعد از خداوند جنابعالی در زمین مقوم خود می دانیم»، آنچنانکه سید محمود طالقانی خطاب به خمینی گفت «مانند کعبه به گرد تو می چرخیم.»

۵ - درس بزرگی که پروسه تکوین انقلاب ضد استبدادی ۵۷ برای جنبش پیشگامان مستضعفین امروز جامعه ایران دارد، اینکه برای ایجاد هر گونه تحول افقی و عمودی

همه جانبه در جامعه ایران در چارچوب حرکت از پائین، نیازمند به چهار فاکتور هستیم:

الف - ایدئولوژی بسیج‌گر.

ب - رهبری بسیج‌گر.

ج - جنبش‌های پیشرو خودسازمانده و دینامیک خودجوش مستقل تکوین یافته از پائین.

د - روایت‌های بزرگ تبیینی و تفسیری و تغییری از جهان جامعه و تاریخ و انسان.

۶ - انقلاب یک پدیده نادری است که در هر قرنی چند تا به صورت انگشت‌شمار در جهان اتفاق می‌افتد، در قرن بیستم (به خصوص از بعد از جنگ بین‌الملل) به خاطر مبارزه رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی در برابر کشورهای متروپل امپریالیستی بیشترین انقلاب‌های تاریخ بشر صورت گرفته است. انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران از جمله آخرین انقلاب‌های قرن بیستم بود که به علل:

الف - خلاء مطالبات ایجابی دموکراتیک مردم ایران.

ب - خلاء نهادهای دموکراتیک در جامعه ایران.

ج - خلاء اهداف مشخص دموکراتیک از قبل تئوریزه و تعریف شده توسط پیشگام.

د - خلاء فرهنگ دموکراتیک و تئوری دموکراسی تدوین شده توسط پیشگام، این انقلاب نتوانست در برابر انقلاب ارتجاع مذهبی که به دنبال دستیابی و جایگزینی ولایت فقیه به جای ولایت سلطانی (رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بود) مقاومت نماید، در نتیجه انقلاب ضد استبدادی مردم ایران که تنها دارای مضمون سلبی داشت، شکست خورد.

۷ - از ۱۷ شهریور ۵۷ که رژیم توتالیتر پهلوی در میدان ژاله تهران اقدام به کشتار و سرکوب خونین جنبش اعتراضی مردم کرد، فرایندی جدیدی در جنبش ضد استبدادی مردم ایران (بر علیه رژیم سرکوب‌گر و کودتائی و توتالیتر پهلوی) شکل گرفت و در همین رابطه بود که از فردای ۱۷ شهریور ۵۷، جنبش کارگری ایران تحت هژمونی

کارگران صنعت نفت ایران با تمام توان و پتانسیل خود وارد مبارزه ضد استبدادی با رژیم توتالیتر پهلوی شد، سرعت رادیکالیزه شدن جنبش ضد استبدادی مردم ایران در فرایند پسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور میدان ژاله تهران، همچنین باعث گردید تا در خلاء جنبش‌های دینامیک خودسازمانده تکوین یافته از پائین و خلاء جامعه سیاسی سازمان‌گر و خلاء نهادهای دموکراتیک اجتماعی، از آنجائیکه جامعه ایران به این مرحله رسید که دیگر رژیم توتالیتر پهلوی اصلاح‌پذیر نمی‌باشد و رژیم کودتائی پهلوی تمامی راه‌های اصلاحات را بسته است، به صورت دفعی این جنبش «وارد وضعیت انقلابی شد». طرح شعار «شاه باید برود» خمینی در آن شرایط باعث گردید تا (در خلاء رهبری دموکراتیک بسیج‌گر) جنبش ضد استبدادی مردم ایران رهبری خمینی را پذیرا بشوند.

بنابراین قبول رهبری خمینی (در فرایند پسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷) برای جنبش ضد استبدادی مردم ایران «یک انتخاب نبود، بلکه برعکس یک ناگزیر بود»، در نتیجه همین «ناگزیری قبول رهبری خمینی» باعث گردید تا در فرایند پسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور میدان ژاله جنبش ضد استبدادی مردم ایران مسیر انحرافی خود را آغاز نماید و آبستن جنبش ارتجاعی ضد خود گردد.

۸ - با شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران و پیروزی ارتجاع مذهبی «استبداد تک مؤلفه‌ای سیاسی» (دوران رژیم توتالیتر پهلوی) وارد مرحله استبداد دو مؤلفه‌ای (که عبارتند از الف - استبداد سیاسی، ب - استبداد دینی) شد؛ که آنچنانکه نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» خود مطرح می‌کند، «استبداد دینی بس خطرناک‌تر از استبداد سیاسی می‌باشد»، پیوند استبداد دینی با استبداد سیاسی (در کادر قانون اساسی ولایت‌مدار فقهاتی، به پیشنهاد حسن آیت عامل دست مظفر بقائی که در پیوند مستقیم با جناح هار امپریالیسم آمریکا قرار داشت) در خبرگان قانون اساسی نهادینه گردید، در نتیجه همین وحدت دو مؤلفه‌ای استبداد سیاسی و استبداد دینی (توسط پروژه حسن آیت - مظفر بقائی) در قانون اساسی ولایت‌مدار بود که «هیولای ولایت فقیه در صورت شکل دولت و حکومت برای اولین بار در تاریخ بشر متولد گردید».



۹- اگر انقلاب مشروطیت توانست مردم ایران را از «فرایند رعیتی وارد فرایند شهروندی بکند»، جایگزینی ولایت فقیه به جای ولایت سلطانی (در پروسه انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) باعث گردید تا جامعه ایران از «فرایند حقی، وارد فرایند تکلیفی بشود» و اگر خلاء «عصر روشنگری» انقلاب مشروطیت باعث گردید تا دو جناح روحانیت حوزه‌های فقهاتی، تحت عنوان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان رهبری جنبش ضد استبدادی مردم ایران را در دست بگیرند و جنگ سیاسی آن دو جناح روحانیت حوزه‌های فقهاتی عامل اصلی شکست انقلاب مشروطیت و بازتولید استبداد (در اشکال مختلف محمدعلی شاه قاجار تا رضاخان میرپنج و کودتای سیاه اسفند ۱۲۹۹ سیدضیاء و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ارتجاع مذهبی - دربار پهلوی - امپریالیست تازه نفس آمریکا) گردید، خلاء «عصر روشنگری» و سترون شدن جنبش روشنگری ارشاد شریعتی (در فرایند پسا بسته شدن حسینیه ارشاد و دستگیری معلم کبیرمان شریعتی توسط ساواک رژیم کودتائی پهلوی) در انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، باعث ظهور هیولای ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی گردید.

پایان

«شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷»

مردم ایران در ترازوی

«شکست انقلاب مشروطیت» و

«جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران»

اگر بر این باور باشیم که در تحلیل نهائی هم «انقلاب مشروطیت» و هم «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران» (دکتر مصدق با سلطه کنسرسیوم نفتی در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲) و هم «انقلاب ضد استبدادی ۵۷» جامعه بزرگ و رنگین کمان فرهنگی، قومی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی ایران شکست خورده‌اند، سؤال محوری که در این رابطه قابل طرح است، اینکه «آیا عامل شکست این سه ابرجنبش قرن بیستم یکسان و مشترک بوده است؟» به عبارت دیگر اگر ما تاریخ حرکت تحول خواهانه بیش از یک قرن گذشته جامعه بزرگ ایران را از اول به آخر بخوانیم نه از آخر به اول، «آیا ما می‌توانیم وجه مشترکی برای علل و دلایل شکست این سه ابرجنبش قرن بیستم پیدا کنیم؟»

در پاسخ به این سؤال محوری باید نخست به «مشخصات مشترک ساختاری» این سه ابرجنبش قرن بیستم در عرصه پروسس تکوین آنها دست پیدا کنیم. بدون تردید در راستای فرموله کردن مشخصات مشترک سه ابرجنبش فوق می‌توانیم بگوئیم که این مشخصات عبارتند از:

۱ - حرکت از بالا.

۲ - گفتمان مشترک مسلط بر این سه ابرجنبش.

۳ - رهبری از بالا و بیرون از این سه ابرجنبش.

در خصوص آیتم اول یعنی «حرکت از بالا» در پروسس تکوین سه ابرجنبش فوق باید بگوئیم که چه در جنبش مشروطیت و چه در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و چه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران، «استارت اولیه حرکت از منطقه روشنفکران و پیشاهنگان و اندیشمندان بوده است»؛ و در ادامه آن حرکت‌ها بوده است که توده‌های جامعه ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه (طبقه متوسط شهری) و برابری‌طلبانه (طبقه کار و زحمت) به حرکت درآمده‌اند و شاید در این رابطه بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که در چارچوب «شورائیدن توده‌های جامعه ایران» بر علیه وضع موجود، اگر این «شورائیدن را به دو مؤلفه شورائیدن نظری و شورائیدن عملی تقسیم نمائیم» و بر این باور باشیم که همیشه «شورائیدن عملی سنتز و مولود شورائیدن نظری می‌باشد» و بدون شورائیدن نظری و فکری و ذهنی امکان تکوین شورائیدن عملی به صورت جنبشی (نه به صورت شورشی بی‌هدف و یا خیزشی بی‌گفتمان و بی‌رهبر و بی‌برنامه و متمیزه) وجود ندارد، بنابراین اگر بپذیریم که هم «جنبش مشروطیت و هم جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و هم جنبش ضد استبدادی سال ۵۷» دارای «جوهر مشترک جنبشی بوده‌اند» (نه شورشی و نه خیزشی) همین اعتراف به «جنبشی بودن جوهر این سه حرکت» خود معرف آن است که دریابیم که «کنش‌گران اصلی این سه جنبش در چارچوب شورائیدن نظری و عملی توسط فرمول تقدم شورائیدن نظری بر شورائیدن عملی تکوین پیدا کرده‌اند» چراکه در پروسس تکوین حرکت‌های اجتماعی - سیاسی، اگر شورائیدن عملی توده‌ها محصول شورائیدن نظری آنها نباشد، «آن شورائیدن عملی صرف فقط دارای جوهر شورشی بی‌هدف و یا خیزشی بی‌سر و بی‌گفتمان و بی‌برنامه و متمیزه می‌باشد» و اصلاً و ابداً امکان تکوین «جنبش فراگیر ضد استعماری و یا ضد استبدادی و یا ضد استعماری و یا ضد استثماری، بدون تقدم شورائیدن نظری بر شورائیدن عملی وجود ندارد.»

پر واضح است که در چارچوب همین تقدم شورانیدن نظری بر شورانیدن عملی در عرصه تکوین جنبش‌های ضد استعماری، ضد استبدادی، ضد استثماری، ضد استحماری و ضد استخفافی توده‌ها است که در زمانی که این جنبش‌ها در بستر زمان دچار انحراف و انحطاط و انسداد بشوند، در آسیب‌شناسی این جنبش‌ها باید «نخست‌مانیفست شورانیدن نظری توده‌ها به چالش کشیده بشود». یادمان باشد که حتی طبقه کارگر هم به خودی خود (آنچنانکه کارل مارکس معتقد بود) نمی‌تواند به آگاهی طبقاتی دست پیدا نماید و قطعاً برای تکوین جنبش کارگری باید آگاهی طبقاتی هستی اجتماعی او وارد وجدان طبقه کارگر بشود، چراکه بدون تردید «جنبش کارگری مولود و سنتز دیالکتیکی همان آگاهی طبقاتی می‌باشد که توسط پیشگامان این جنبش وارد وجدان و خودآگاهی او شده است» و البته موتور جنبش کارگری همان «خودآگاهی مولود و سنتز انتقال آگاهی طبقاتی به وجدان طبقه کارگر می‌باشد»، بنابراین از زمانیکه با انتقال آگاهی طبقاتی به وجدان گروه اجتماعی کارگران خودآگاهی در این گروه اجتماعی مادیت پیدا می‌کند، جنبش کارگری تکوین پیدا می‌کند و البته به موازات آن است که طبقه کارگر به معنای علمی کلمه در جامعه مادیت پیدا می‌کند.

باری تا قبل از تکوین «خودآگاهی طبقاتی» در گروه اجتماعی کارگران توسط انتقال «آگاهی طبقاتی» به وجدان آنها نمی‌توانیم به گروه اجتماعی کارگران هر چند هم که بزرگ و فراگیر باشند نام «طبقه کارگر» بگذاریم؛ به عبارت دیگر «طبقه کارگر در جامعه در شرایطی مادیت پیدا می‌کنند که گروه اجتماعی کارگران جامعه به خودآگاهی طبقاتی رسیده باشند». البته در ادامه این امر است که طبقه کارگر در عرصه جنبش کارگری و مبارزه عدالت‌خواهانه خود، می‌توانند تمام قد به صورت طبقه (نه به صورت صنفی و کارگاهی پراکنده و غیر فراگیر آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته شاهد بوده‌ایم) ظاهر بشوند، بنابراین برای اینکه جنبش کارگری در جامعه بزرگ ایران بتوانند به صورت طبقه ظاهر بشوند و بتوانند رهبری مبارزه عدالت‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در دست بگیرند باید مسلح به خودآگاهی طبقاتی باشند؛ و البته همین غیبت خودآگاهی طبقاتی در گروه اجتماعی کارگران ایران در طول ۴۰ سال گذشته به عنوان پاشنه آشیل کارگران ایران بوده است. به طوری که اگر در این

رابطه بخواهیم داوری نهائی خود را عرضه نمائیم، باید به ضرس قاطع بگوئیم که آخرین فرایندی از مبارزه طبقاتی گروه اجتماعی کارگران ایران که در سیمای طبقه توانسته‌اند ظاهر بشوند، «فرایند پسا ۱۷ شهریور جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بوده است که تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران، جامعه کارگر ایران به صورت طبقه به میدان آمدند و توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش ضد استبدادی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تغییر دادند» و همین تغییر توازن قوا در عرصه میدانی در سال ۵۷ بود که رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی را به زانو درآورد. هر چند که شوربختانه به علت فقدان سازماندهی فراگیر و سراسری جنبش طبقه کارگری ایران در سال ۵۷ این جنبش نتوانست رهبری خود را بر ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران تثبیت نماید؛ که البته همین خلاء رهبری طبقه کارگر بر ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، منهای اینکه باعث گردید تا شرایط برای موج‌سواری و میراث‌خواری روحانیت مرتجع و دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی فراهم بشود (که در تحلیل نهائی حاصل آن موج‌سواری ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شد که در طول ۴۰ سال گذشته این مملکت را شخم زدند و فرهنگ و اقتصاد و سیاست و کرامت انسانی در جامعه بزرگ ایران را مغول‌وار به چالش کشیدند).

از همه مهمتر اینکه فقدان رهبری سازماندهی و تثبیت شده طبقه کارگر ایران در سال ۵۷ باعث تولد خمینی از دل جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران شد، بنابراین در این رابطه است که برعکس تمامی رویکردهائی که معتقدند که خمینی و روحانیت مرتجع و دگماتیست حوزه‌های فقهاتی در سال ۵۷ «مولد انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ بوده‌اند»، ما بر این باوریم که «رهبری خمینی و روحانیت مرتجع و دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهاتی بر ابرجنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ مولود ابرجنبش ضد استبدادی مردم ایران بوده است، نه مولد آن» چراکه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران هر چند که حامل «گفتمان عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه بود» ولی هرگز آن جنبش عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه نتوانست وارد فرایند نهادسازی دموکراتیک جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر بشود. در نتیجه همین خلاء آلترناتیوی خودبنیاد و خودرهبر و خودسازمانده

جامعه مدنی در سال ۵۷ در جریان اعتلای جنبش ضد استبدادی بستری شد تا «خمینی در عرصه رهبری این ابرجنبش متولد گردد» و در ادامه آن بود که او توسط تشکیلات سنتی روحانیت توانست رهبری خود را بر آن ابرجنبش نهادینه نماید.

باری، همین خلاء جامعه مدنی و فقدان ظهور آلترناتیو دموکراتیک و دینامیک تکوین یافته از دل جامعه مدنی جنبشی نه تنها عامل اصلی شکست ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران شد، بلکه بدون تردید در تحلیل نهائی عامل شکست ابرجنبش مشروطیت و ابرجنبش ملی کردن صنعت ایران، باز همین خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین بوده است که برای فهم عمق این فاجعه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که از رهبری مصدق برای امروز جامعه ایران تنها یک رهبری فردی و تجربه رهبری فردی باقی مانده است؛ که در مقایسه برعکس گاندی و نهرودند و ماندلا در آفریقای جنوبی می‌باشد که برای جامعه امروز هند و آفریقای جنوبی رهبری جمعی نهادینه شده در شکل کنگره و غیره به ارث گذاشته‌اند.

پر واضح است که تا زمانیکه «روحیه جمعی» از پائین در جامعه‌ای شکل نگیرد، امکان تکوین «نهادهای رهبری جمعی» (از شوراها تا احزاب و ان جی اوهای تکوین یافته از پائین و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین) وجود ندارد؛ و البته تکوین «روحیه جمعی» در یک جامعه هم در گرو ایجاد «کار جمعی و تولید جمعی در عرصه عین و ذهنی می‌باشد». بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که اگر ریشه مشترک شکست سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در «خلاء آلترناتیو و رهبری جمعی دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین تعریف نمائیم و تزریق رهبری از بالا سنتز و مولود این خلاء رهبری خودبنیاد تعریف بکنیم»، باید خود این خلاء «رهبری جمعی» نهادینه شده دینامیک و دموکراتیک در جامعه ایران، مولود و سنتز فقدان «روحیه جمعی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بدانیم؛ که البته در فرایندی دیگر همین خلاء «روحیه جمعی» در جامعه ایران مولود و سنتز فقدان «کار جمعی» و در ادامه آن فقدان «تولید جمعی» در عرصه عین و ذهن می‌باشد.



بر این مطلب بیافزائیم که یکی از عوامل خلاء روحیه جمعی و رهبری جمعی و کار جمعی و تولید جمعی در عرصه عین و ذهن جامعه ایران، حاکمیت هزار ساله اسلام فقهاتی (تکلیف‌محور و فردگرا و تقلیدگرا و تبعدگرای حوزه‌های فقهاتی) بر اراده و اذهان مردم ایران می‌باشد؛ که به صورت مشخص از قرن چهارم و دوران آل‌بویه و در ادامه آن دوران صفویه در قرن دهم این اسلام فقهاتی تکلیف‌محور با رویکرد تقلیدی و فردگرایانه حوزه‌های فقهاتی بر ذهنیت جمعی جامعه ایران تحمیل و تزریق شده است؛ به عبارت دیگر حاصل و سنتز حاکمیت هزار ساله این اسلام فقهاتی و تکلیف‌محور و فردگرا و تقلیدگرا همین «روحیه فردی» امروز جامعه ایران می‌باشد که این روحیه فردی مانع از تکوین نهادهای دموکراتیک جامعه مدنی خودبنیاد، حداقل در طول بیش از یک قرن گذشته و در جریان سه ابرپراکسیس سیاسی اجتماعی مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شده است؛ و مانع از نهادینه شدن خودجوش و خودبنیاد و دموکراتیک و دینامیک جامعه مدنی شده است. همچنین مانع از تکوین آلت‌رناتیو جمعی در عرصه رهبری سه ابرپراکسیس مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شده است، بنابراین هرگز و هرگز امکان تحقق دموکراسی و نهادینه شدن دموکراسی در جامعه بزرگ ایران بدون نهادینه شدن رهبری جمعی (از پائین به صورت دموکراتیک و دینامیک در اشکال شوراها و جامعه مدنی و احزاب تکوین یافته از پائین) وجود ندارد.

البته طرح خلاء روحیه جمعی و رهبری جمعی و کار جمعی و تولید جمعی در عرصه عین و ذهن به عنوان عامل اصلی شکست سه جنبش بزرگ مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی ۵۷ به معنای آن نیست که ما سه حرکت بزرگ اجتماعی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و انقلاب ۵۷ جامعه بزرگ ایران، «سه پراکسیس با جوهر جنبشی» ندانیم و مثلاً آنها را شورش و یا خیزش، تعریف کنیم. بدین خاطر اعتقاد به جوهر جنبشی سه ابرپراکسیس سیاسی اجتماعی فوق باعث می‌گردد تا بر این باور باشیم که در «سه حرکت فوق شورانیدن عملی توده‌ها سنتز و مولود شورانیدن نظری آنها بوده است» که بدون تردید شورانیدن نظری آنها توسط روشنفکران و پیشاهنگان و پیشگامان فکری جامعه بزرگ ایران انجام گرفته

است، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم به تبیین اولین مشخصه مشترک سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ که همان «حرکت از بالا می‌باشد» دست پیدا کنیم.

اما در خصوص دومین مشخصه مشترک ساختاری پروسس تکوین سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ضد استبدادی سال ۵۷ یعنی «گفتمان مشترک» این سه ابرجنبش باید عنایت داشته باشیم که هر چند به ظاهر این سه جنبش دارای گفتمان متفاوتی بوده‌اند، ولی جوهر هر سه گفتمان این سه ابرجنبش مشترک بوده‌اند چراکه در تحلیل نهائی جوهر مشترک گفتمان سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران «عدالت‌ورزی در بستر آزادی‌خواهی و کرامت انسانی» بوده است؛ و البته همین عدالت‌ورزی در بستر آزادی‌خواهی و کرامت انسانی در شرایط مختلف تاریخی جامعه در صورت‌ها و اشکال متفاوتی مادیت پیدا می‌کند که سه شکل عمده آن همین سه شکل گفتمان مشروطیت و ملی کردن صنعت و ضد استبدادی سال ۵۷ می‌باشد. نکته‌ای که در این رابطه باید به آن عنایت ویژه داشته باشیم اینکه «هرگز نباید گفتمان‌های تزریقی از بالا بر جنبش‌های اجتماعی به عنوان گفتمان مسلط بر این جنبش‌ها تعریف بکنیم» چراکه «مقصود از گفتمان‌های جنبش همان منبع نظری - ذهنی است که باعث می‌گردد تا گروه‌های مختلف اجتماعی توسط آن به آگاهی‌های طبقاتی و آگاهی سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی جامعه خود دست پیدا کنند» بنابراین اگر گفتمان موجود بر یک جنبش نتواند بسترساز انتقال آگاهی‌های طبقاتی و اجتماعی و سیاسی به وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی بشود، هرگز گفتمان موجود در آن جامعه نمی‌تواند گفتمان جنبش‌های موجود آن جامعه بشود.

برای مثال در خصوص جایگاه «رویکرد ولایت فقیه خمینی» در جریان پروسس تکوین ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ باید عنایت داشته باشیم که (هر چند جریان‌های ارتجاعی و دگماتیست، ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از سال ۵۷ تا به امروز پیوسته در تلاش‌اند که رویکرد ولایت فقیه خمینی را به عنوان گفتمان مسلط ابرجنبش ضد

استبدادی سال ۵۷ مردم ایران معرفی کنند، ولی طرح این موضوع و اعتقاد به این امر کاملاً غلط و اشتباه می‌باشد چراکه) هرگز و هرگز «رویکرد ولایت فقیه خمینی در سال ۵۷ بستر ساز و سر پل نظری انتقال آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی به وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران نبوده است» و در عرصه نهادسازی دموکراتیک در پروسس تکوین جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ هیچگونه فونکسیون مثبت و غیر ارتجاعی نداشته است؛ و در عرصه نهادینه کردن ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (در فرایند پسابهمن ماه سال ۵۷ و بعد از سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) توسط جریان حسن آیت و حسینعلی منتظری و سید محمد بهشتی (در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸) به صورت یکطرفه تلاش کردن تا در برابر رویکردهای لیبرال دموکراسی داخل مجلس خبرگان رویکرد ولایت فقیه خمینی را در چارچوب قانون اساسی نهادینه حقوقی نکنند. همان کاری که در جریان متمم قانون اساسی مشروطیت بخشی از روحانیت تلاش کردند تا با ایجاد نهاد نظارتی (از روحانیت حوزه‌های فقهاتی) بر قانون اساسی رویکرد نظارتی نائینی و آخوند خراسانی را در مشروطه نهادینه کنند؛ که البته برعکس روحانیت رژیم مطلقه فقهاتی، «یخ آنها نگرفت.»

فراموش نکنیم که در جریان دولت دو ساله دکتر محمد مصدق هم همین روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی توسط ابوالقاسم کاشانی و بروجردی و بهبهانی تلاش کردند تا با فشار بر مصدق رویکرد فقهاتی خود را بر مصدق در عرصه سیاسی و حکومت تحمیل کنند که البته ناکام ماندند و در ادامه همین ناکامی بود که دست در دست دربار و جناح‌ها امپریالیسم آمریکا (همین روحانیت حوزه‌های فقهاتی) دولت مصدق را سرنگون کردند، بنابراین هر چند رویکرد اسلام فقهاتی (چه در مشروطیت و چه در جنبش ملی کردن صنعت نفت و چه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷) به عنوان یک رویکرد نظری دگماتیست توسط روحانیت مرتجع و دگماتیست فقهاتی مطرح بوده است و در این زمان هم توسط افرادی مثل محسن کدیور در خارج از کشور تلاش می‌شود تا از این اسلام ارتجاعی فقهاتی «یک گفتمان فراگیر بسازند» (آنچنانکه در مشروطیت هم طرفداران نائینی و آخوند خراسانی در برابر رویکرد ارتجاعی و اسلام دگماتیست فقهاتی جریان شیخ فضل الله نوری تلاش می‌کردند به اصطلاح از اسلام

فقه‌های مشروطه‌خواه یک گفتمان بسازند) در تحلیل نهائی تمامی این تلاش‌ها به بن‌بست رسیده است؛ و دلیل این امر هم این است که «جوهر اصلی اسلام فقه‌های حوزه‌های فقهی در اشکال و صورت‌های مختلف آن فرد است نه جامعه» و لذا هرگز یک رویکرد فردگرایانه نمی‌تواند برای جامعه گفتمان‌ساز باشد؛ به عبارت دیگر لازمه گفتمان‌سازی اجتماعی از یک رویکرد آن است که «هسته آن رویکرد جامعه باشد نه فرد.»

یادمان باشد که علت تغییر رویکرد خمینی از «فقه‌گرایی به مصلحت‌گرایی نظام» آن بود که آنچنانکه خود او در جریان فتوای شطرنج می‌گفت «لازمه تکیه بر فقه فردگرای حوزه‌های فقه‌های برای اداره جامعه بزرگ ایران حکم به تعطیلی تمدن دادن است» و باز در این رابطه بود که دیدیم که همین خمینی که در کتاب «ولایت فقیه» خود معتقد بود که «فقه حوزه‌های فقه‌های می‌تواند برای همیشه نیازهای بشریت را پاسخگو باشد و برای اداره جامعه ایران روحانیت تنها نیازمند به چند آئین‌نامه داخلی می‌باشند تا با این فقه کشور ایران را اداره نمایند» وقتی که قدرت را در دست گرفت تئوری مصلحت رژیم مطلقه فقه‌های حاکم را جایگزین فقه فقه‌های کرد و توسط این جایگزینی تئوری مصلحت نظام به جای فقه فقه‌های بود که اعلام کرد که جهت حفظ رژیم مطلقه فقه‌های حاکم بر مردم نگون‌بخت ایران، ولی مطلقه فقه‌های می‌تواند حتی «حکم به تعطیلی نماز و روزه مردم مسلمان ایران هم بدهد» چراکه برای خمینی «اوجب الواجبات حفظ نظام مطلقه فقه‌های حاکم شد.»

باری بدین ترتیب است که از آنجائیکه جوهر اسلام فقه‌های و فقه و فقه‌های حوزه‌های فقهی بر جوهر فردی و تکلیفی و تعبدی و تقلیدی استوار می‌باشد، در نتیجه همین رویکرد فردی و تقلیدی و تعبدی و تکلیفی فقه حوزه‌های فقه‌های امکان گفتمان‌سازی برای جامعه از اسلام فقه‌های حوزه‌های فقه‌های گرفته است و هرگز با رویکرد فردی و تکلیفی و تقلیدی و تعبدی اسلام فقه‌های نمی‌توان برای «جامعه گفتمان‌سازی کرد». پر واضح است که آنچنانکه در تجربه اسلام فقه‌های رژیم مطلقه فقه‌های حاکم در ۴۰ سال گذشته شاهد بوده‌ایم و همچنین در اسلام داعشی در دهه گذشته و اسلام القاعده

در دو دهه گذشته شاهد بوده‌ایم، ورود اسلام فقاهتی در هر شکل آن به عرصه قدرت و حکومت مهیب‌ترین شکل استبداد تاریخ به نمایش می‌گذارند که شوربختانه جامعه ایران در طول ۴۰ سال گذشته این شکل مهیب حکومت و قدرت را تجربه کرده‌اند بنابراین در این رابطه است که ادعای تمامی افراد و جریان‌هایی که در طول ۱۵۰ سال گذشته از میرزا یوسف مستشارالدوله در جزوه «یک کلمه» تا میرزا ملکم خان و پیشکسوتان فقه‌زده مشروطیت و تا شیخ مرتضی مطهری در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ و الی الان تا محسن کدیور که تلاش می‌کنند تا از «اسلام فقاهتی حوزه‌های فقهی گفتمان‌سازی برای جامعه بزرگ ایران بکنند» آب در هاون می‌کوبند و اصلاً و ابداً «امکان گفتمان‌سازی از اسلام فقاهتی وجود ندارد.»

لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۲ سال گذشته در راستای تکیه بر اسلام اجتماعی و سیاسی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی و در چارچوب پروژه بازسازی اسلام اقبال و شریعتی و رویکرد اسلام منهای روحانیت معلم کبیرمان شریعتی پیوسته بر این باور بوده‌ایم که نه تنها امکان گفتمان‌سازی از اسلام فقاهتی دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقاهتی وجود ندارد، بلکه تنها با دستیابی به اسلام منهای فقه و فقاقت است که می‌توان علاوه بر دستیابی به اسلام منهای روحانیت (توسط اسلام منهای فقه و فقاقت) به گفتمان‌سازی از اسلام تطبیقی (منهای فقاقت توسط پروژه بازسازی اقبال در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع اسلام تطبیقی آنچنانکه اقبال و شریعتی دنبال می‌کردند) دست پیدا کنیم.

لذا بدین ترتیب است که در خصوص دومین مشخصه مشترک ساختاری پروسس تکوین سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ضد استبدادی سال ۵۷ که همان «گفتمان عدالت‌ورزی، آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی» است، می‌توان داوری کرد که در راستای دستیابی به گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی، از آنجائیکه چه در ابرجنبش مشروطیت و چه در ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت و چه در ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران پیوسته بر این باور بوده‌اند که «مبارزه رهائی‌بخش آنها از مبارزه با استثمار و استبداد و استحمار



جدا نیست و بدون رهائی آن‌ها از بند استبداد و استثمار و استعمار، توسط گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی، آن‌ها نمی‌توانند به دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی دست پیدا کنند؛ بنابراین در این رابطه است که جامعه بزرگ ایران در عرصه سه پراکسیس بزرگ اجتماعی - سیاسی ابرجنبش مشروطیت و ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ «فرمول رهائی خود را در چارچوب سوسیالیسم در قالب دموکراسی سه مؤلفه‌ای تعریف کردند، نه لیبرال دموکراسی سرمایه داری.»

اضافه کنیم که تک مؤلفه‌ای کردن گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی در فرایندهای مختلف افقی و عمودی حرکت آن ابرجنبش‌های سه گانه فوق، بزرگ‌ترین ورطه‌ای بوده است که (به علت خلاء تئوریک و خلاء پیشگامان نظریه‌پرداز، آن سه ابرجنبش در طول بیش از یک قرن گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران) گرفتار آن شده‌اند. البته در چارچوب همین تک مؤلفه‌ای کردن گفتمان پراکسیس سیاسی اجتماعی جامعه متکثر و رنگین کمان سیاسی و قومی و مذهبی و فرهنگی ایران، در سه ابرجنبش مشروطیت، ملی کردن صنعت نفت ایران و ضد استبدادی سال ۵۷ بود که در فرایند اول و دوم ابرجنبش مشروطیت در جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی (تحت عنوان مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان) عدالت و آزادی و کرامت انسانی مردم ایران قربانی شد و در جریان ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران «مبارزه رهائی‌بخش سه مؤلفه‌ای ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد استثماری ملی جامعه ایران گرفتار ورطه هژمونی‌طلبانه روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری کاشانی و بهبهانی و بروجردی شد» که سرانجامش به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط امپریالیسم آمریکا و دربار و روحانیت حوزه‌های فقهاتی بر علیه دولت مصدق و در ادامه آن ورود کنسرسیوم نفتی به عرصه بازار نفت ایران و قربانی شدن و شکست جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران) انجامید و همچنین در جریان ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران همین تک مؤلفه‌ای شدن (گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی) پراکسیس سیاسی اجتماعی جامعه بزرگ ایران باعث گردید تا شرایط



«برای موج‌سواری روحانیت فقهاتی از راه رسیده بر این جنبش فراهم گردد» و خمینی توانست در خلاء رهبری و خلاء آلترناتیو دموکراتیک و دینامیک و خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین عکس خودش را بر سطح کره ماه قرار بدهد.

فراموش نکنیم که آنچنانکه بارها تکرار کرده‌ایم و از این تکرار خود هرگز و هرگز خسته نمی‌شویم، برعکس تمامی تحلیل‌های نظریه‌پردازان جامعه سیاسی ایران، «خمینی هرگز و هرگز و هرگز مولد ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نبوده است، بلکه برعکس خمینی مولود و سنتز ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بود» و صد البته آنچه که باعث گردید تا خمینی سنتز و مولود ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بشود، فقط و فقط خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان قومی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی ایران و خلاء رهبری و آلترناتیو دموکراتیک و دینامیک جامعه سیاسی ایران و خلاء گفتمان مسلط دموکراتیک بود؛ که البته در عرصه این خلاءها نظری و عملی در جامعه آن زمان ایران بود که خمینی علاوه بر اینکه توانست عکس خود را بر سطح کره ماه قرار بدهد و علاوه بر اینکه او توانست توسط شعار: «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله» و رویکرد «یک ملت و یک رهبر» به قول هادی غفاری «ملأتریا را جایگزین پرولتاریا بکند» و به قول شیخ مرتضی مطهری «با چند تا راه‌پیمائی توانستند رژیم کودتائی و توتالیتیر پهلوی را سرنگون کنند.»

از همه مهمتر اینکه خمینی توانست توسط ۸۰ هزار مسجد و امامزاده و حسینیه و تکیه در کشور و ۱۸ هزار روحانیت حوزه‌های فقهاتی، رهبری خود را و روحانیت حوزه‌های فقهاتی هوادار خودش بر جامعه نگون‌بخت ایران نهادینه نماید. همچنین او توانست ارتجاعی‌ترین گفتمان تاریخ بشر یعنی «نظریه ولایت فقیه» خودش را به عنوان تنها گفتمان و گفتمان مسلط بر ابرجنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران تزریق نماید؛ و هر چند خود خمینی در پروسه ده ساله پساانقلاب ۵۷ اولین کسی بود که از گفتمان ولایت فقیه خود عبور کرد و در متمم قانون اساسی خود، قبل از وفاتش «تئوری

مصلحت نظام مطلقه فقهاتی» را جایگزین «تئوری ولایت فقیه قبلی خود کرد» ولی هرگز نباید فراموش کنیم که آبخور استبداد مطلقه فقهاتی (و بازتولید نظام مطلقه تمامیت‌خواه و اقتدارگرا در فرایند پساانقلاب ۵۷ و در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی در تحلیل نهائی) مولود و سنتز همان «نهادینه شدن قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ظرف ولایت فقیه خمینی توسط مثلث حسن آیت و حسینعلی منتظری و سید محمد بهشتی در مجلس خبرگان قانون اساسی رژیم در سال ۵۸» می‌باشد.

باری در رابطه با انحراف چرخه نظری گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی جامعه بزرگ ایران است که در دو دهه گذشته بخصوص از جنبش تیرماه سال ۷۸ جنبش دانشجویی تا جنبش سبز سال ۸۸ و در ادامه آن خیزش دی‌ماه ۹۶ و بالاخره خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد هستیم که این پراکسیس‌های سیاسی اجتماعی جامعه بزرگ ایران به علت تک مؤلفه‌ای شدن گفتمان آنها «گرفتار بحران و شکست و بن‌بست شده‌اند» چراکه همین تک مؤلفه‌ای شدن گفتمان آنها باعث گردید تا (در جنبش‌ها و خیزش‌های چهارگانه تیرماه ۷۸، خرداد ۸۸، دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) «گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه نتوانند به صورت هماهنگ و در پیوند با یکدیگر به عنوان کنش‌گران اصلی آن جنبش‌ها و خیزش‌ها صف‌آرایی و مادیت‌میدانی پیدا کنند». غیبت «طبقه‌ای» جامعه کارگران ایران در این چهار جنبش و به موازات آن غیبت «طبقه متوسط شهری» در خیزش دی‌ماه ۹۶ و غیبت «حاشیه تولید» در جنبش سبز ۸۸ و حمایت حاشیه‌نشین‌های کلان‌شهرهای ایران از «جنبش ارتجاعی، پوپولیستی ستیزه‌گرایانه محمود احمدی‌نژاد در دولت نهم و دهم» و طرح شعار انحرافی سید محمد خاتمی در جریان به اصطلاح جنبش اصلاح‌طلبانه درون حکومتی پساخرداد ۷۶ تحت عنوان «جامعه مدنی همان مدینه النبی پیامبر اسلام می‌باشد» و رویکرد میر حسین موسوی در جریان جنبش سبز ۸۸ توسط «طلائی کردن دوران خمینی و دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» و در فرایند پساخیزش آبان‌ماه ۹۸ رویکرد فرصت‌طلبانه سید محمد خاتمی و مهدی کروبی (جهت مقابله با اعلامیه ضد حزب



پادگانی خامنه‌ای میر حسین موسوی) در خصوص «محکوم کردن سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای» و دعوت بی‌شرمانه محمد خاتمی و شیخ مهدی کروبی از مردم جهت شرکت در انتخابات مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهتی در فرایند پس‌سرکوب خونین آبان‌ماه ۹۸ حزب پادگانی خامنه‌ای، همه و همه مولود همین تک مؤلفه‌ای کردن گفتمان سه مؤلفه‌ای مشترک عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی سه ابرجنش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران می‌باشد.

بر این مطلب بیافزائیم که در شرایط فعلی بحران «جنگ گفتمان‌سازی و آلترناتیوسازی اپوزیسیون خارج‌نشین جامعه سیاسی ایران بازمولود و سنتز همین رویکرد تک مؤلفه‌ای گفتمان‌سازی مکانیکی و پوپولیستی و غیر دموکراتیک آنها می‌باشد» طرح شعارهای: «گذار» و «براندازی» و «رفرم یا اصلاحات و تغییر از درون نظام از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای» توسط خارج‌نشینان جامعه سیاسی ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم و به موازات آن رویکرد انحصارگرایانه جریان‌های سیاسی راست تا چپ خارج‌نشین توسط شعار «ایجاد چتر سراسری برای اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهتی در داخل و خارج از کشور» و طرح شعار «مدیریت گذار» از رژیم مطلقه فقهتی از طریق «منابع قدرت خارجی و جایگزین کردن تغییر از برون به جای تغییر از درون توسط جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودرهبر تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران» و مطرح کردن «رویکرد گذار یا براندازانه و یا رفرم از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهتی حاکم به عنوان تنها آلترناتیو و تنها گفتمان» و «عمده کردن فعالیت جامعه سیاسی خارج‌نشین ایرانی در برابر به حاشیه کشاندن جامعه مدنی جنبشی مطالباتی (صنفی و سیاسی و مدنی) داخلی کشور تحت عنوان نقطه اتصال و تجمیع اعتراضات داخل کشور در خارج» و «گفتمان‌سازی کاذب در عرصه تعریف مسیر دموکراسی از طریق منابع قدرت خارجی از جناح‌ها امپریالیسم آمریکا تا صهیونیست اسرائیل و تا ارتجاع منطقه‌ای اعم از عربستان سعودی و امارات» و اعتقاد به «گفتمان‌سازی خارج از عرصه میدانی جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد صنفی و مدنی و سیاسی جامعه ایران» و «عمده



کردن خیزش‌های بی‌سر و بی‌گفتمان و بی‌برنامه و اتمیزه جامعه بزرگ ایران مثل خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ جهت یارگیری و پیدا کردن نیروی‌های بادآورده پیاده نظام برای پروژه‌های قدرت‌طلبانه خود» و «جایگزین کردن فرصت‌طلبانه خیزش‌های اتمیزه و بی‌شکل و توده‌وار (که خود یک آفت می‌باشد) به جای جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد مطالباتی سیاسی و مدنی و صنفی تکوین یافته از پائین» و طرح «گفتمان لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری به جای گفتمان دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن سیاست و اقتصاد و معرفت» و «تقسیم‌بندی کردن جامعه ایران به اقلیت و اکثریت قومی، مذهبی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با شعار فدرالیسم حکومتی به جای دموکراسی فراگیر قومی و مذهبی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران» و به جای «اعتقاد به تغییر از کانال جامعه مدنی جنبشی داخل کشور، تکیه کردن بر تغییر از برون و بیرون از جامعه مدنی جنبشی» همه و همه مولود و سنتز همان رویکرد تک مؤلفه‌ای کردن گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران می‌باشد، چراکه در شرایط فعلی جنگ آلترناتیوسازی جامعه سیاسی خارج از کشور همگی در چارچوب تعیین مسیر گذار از رژیم مطلقه فقهاتی و جایگزین کردن جریان خاص خود به جای این رژیم می‌باشد.

پر واضح است که با چنین رویکردی به مسیر گذار وجه مشترک همه این جریان‌های آلترناتیوساز خارج‌نشین آن است که با دور زدن جامعه مدنی جنبشی داخل کشور و با تکیه بر منابع قدرت خارجی می‌خواهند حرف خود را بر کرسی عمل بنشانند و با کسب قدرت سیاسی توسط جریان خاص خود به جامعه ایران نشان دهند که «مرغ ما تنها یک پا دارد نه بیشتر». بدون تردید اگر این جریان‌های آلترناتیوساز گذار از جمهوری اسلامی بر گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی تکیه می‌کردند، راهی جز تکیه بر مسیر دموکراتیک و منابع قدرت دینامیک و دموکراتیک داخل کشور که همان جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد می‌باشد، نخواهند داشت، چراکه جز جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد داخلی نمی‌تواند به عنوان منابع قدرت دینامیک و دموکراتیک توسط مبارزه سه مؤلفه‌ای ایجابی و سلبی با استثمار و استبداد و استعمار



بسترساز تحقق گفتمان سه مؤلفه‌ای عدلت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی باشد. بدین خاطر تنها توسط مبارزه سلبی و ایجابی سه مؤلفه‌ای با استعمار و استبداد و استعمار است که جامعه ایران می‌تواند، به «رهائی» که جوهر سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران می‌باشد، دست پیدا کنند.

در خصوص سومین وجه مشترک ساختاری پروسس تکوین سه ابرپراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران یعنی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ که همان «رهبری از بالای این سه جنبش» می‌باشد، باید بگوئیم که از آنجائیکه در هر سه ابرجنبش فوق به علت اینکه «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در غیبت ساختارهای مدنی (اعم از ان جی اوها و شوراها و احزاب تکوین یافته از پائین و غیره) و حاکمیت ذهنی هزار ساله اسلام فقهاتی (مبتنی بر تقلید و تکلیف و تعبد) و حاکمیت استبداد سیاسی نتوانسته در جامعه بزرگ ایران نهادینه بشود»، لذا همین سیالیت جامعه مدنی در جامعه ایران در تاریخ گذشته باعث گردیده است که سه ابرجنبش فوق نتوانند از «کانال جامعه مدنی» اعتلا و مادیت پیدا کنند؛ بنابراین در نتیجه همین پروسس (تکوین این سه ابرجنبش تاریخ ایران خارج از جامعه مدنی) باعث گردیده است که در سه ابرجنبش فوق، «رهبری» این سه ابرجنبش نتوانند به صورت «دینامیک و دموکراتیک از دل خود این سه ابرجنبش بیرون بیایند» و البته هر چند در فرایند دوم مشروطیت این رهبری در عرصه میدانی به صورت خودجوش در سیمای ستارخان و باقرخان از دل پروسس مبارزه مسلحانه بیرون آمد، ولی در تحلیل نهائی از آنجائیکه همین ظهور «رهبری درون‌جوش» هم سنتز جامعه مدنی نبود، شاهد بودیم که در فرایند جامعه‌سازی پس از فتح تهران توسط آن جنبش مسلحانه، «رهبری خودجوش قربانی انتقام‌گیری رهبران قدرت‌طلب از راه رسیده و موج‌سوار بیرونی شد» و بالاخره آن رهبری هم از پای درآمدند؛ و البته بعداً همین سناریوی در جریان جنبش‌های منطقه‌ای گیلان و آذربایجان و خراسان و کردستان توسط کودتای انگلیسی رضا خان تکرار شد.

در نتیجه جامعه ایران در پروسس تکوین مشروطیت و در فرایندهای مختلف آن به جای اینکه (مانند انقلاب کبیر فرانسه) وارد پروسس اعتلای جامعه مدنی بشوند، اسیر جنگ قدرت طلبانه بین رهبران موج‌سوار از راه رسیده و کودتاهای امپریالیستی انگلیس و آمریکا در دوران رژیم توتالیتار پهلوی شد؛ که البته در ادامه آن پس از دوران ظهور رهبران منطقه‌ای از کوچک خان تا خیابانی و کلنل پسیان، از آنجائیکه همان جنبش‌های منطقه‌ای هم نتوانستند به صورت فرامنطقه‌ای و کشوری بسترساز ظهور جامعه مدنی جنبشی بشوند، سنتز نهائی شکست جامعه مدنی و جنبش مشروطیت بسترساز ظهور هیولای استبداد رضاخانی توسط کودتای امپریالیسم انگلیس در سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ شد که رضا خان حتی «آخرین نهاد مدنی مشروطیت یعنی مجلس شورای ملی را هم طویل‌ه خواند» و با نهادینه کردن قدرت کودتائی خود بر جامعه نگون‌بخت ایران، توسط حمایت امپریالیسم انگلستان و در چارچوب سیاست‌های امپریالیستی انگلیس، آخرین «دستاوردهای مدنی ابرجنبش مشروطیت را هم به چالش کشیده شد» بنابراین بدین ترتیب است که از آنجائیکه هر سه ابرجنبش (مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷) خارج از چرخه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین جامعه ایران مادیت پیدا کرده‌اند، همین امر باعث گردید تا این سه ابرجنبش جامعه متکثر و رنگین کمان ایران نتوانند «در پروسس تکوین خود از رهبری درون جوش و خودبنیاد برخوردار بشوند.»

لذا در تحلیل نهائی «جایگزین شدن رهبری برونی (به جای رهبری درون جوش جامعه مدنی) در پروسس تکوین این سه ابرجنبش باعث گردید تا سه ابرجنبش فوق تحت تأثیر هدایت رهبری برون از جنبش قرار بگیرند؛ که البته همین رابطه یکطرفه بین رهبری و این سه ابرجنبش عامل اصلی سمت‌گیری‌های بعدی این سه ابرجنبش بوده است.»

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - بدون تردید در تحلیل نهائی سه ابرجنبش مشروطیت و نهضت ملی کردن صنعت نفت و ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران شکست خوردند.



۲ - هر چند سه ابرجنبش فوق از بزرگترین ابرجنبش‌های قرن بیستم بوده‌اند، ولی بدون تردید این سه ابرجنبش قرن بیستم از همان فرایند اولیه پروسس تکوین خود آستن آفات و بحران‌هایی بوده‌اند که با رشد دیالکتیکی آن ضعف‌ها در پروسس تکوین خود بالاخره شرایط برای شکست این سه ابرجنبش قرن بیستم توسط عوامل داخلی و خارجی فراهم کردید. کودتای رضا خان توسط امپریالیسم انگلیس نماد شکست مشروطیت می‌باشد آنچنانکه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا با هم دستی روحانیت حوزه‌های فقهاتی و دربار استبدادی پهلوی نماد شکست ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت و ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی از سال ۵۸ نماد شکست تمام عیار ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران هستند.

۳ - عمده کردن عوامل خارجی در شکست این سه ابرجنبش قرن بیستم همراه با نادیده گرفتن عوامل درونی این شکست امری ساده‌انگارانه و غیر دیالکتیکی می‌باشد.

گه برون را بنگرند قال را	نی درون را بنگرند حال را
ما درون را بنگریم حال را	هم برون را بنگریم قال را

۴ - در خصوص عوامل برونی شکست این سه ابرجنبش قرن بیستم بسیار گفته شده و بسیار نوشته شده و در آینده بسیار گفته و بسیار نوشته خواهد شد ولی بدون تردید مطلق کردن عوامل برونی شکست هرگز نمی‌تواند برای امروز حرکت جامعه بزرگ ایران چراغ راه هدایت بشود.

۵ - در تحلیل نهائی یکی از علل درونی شکست جنبش مشروطیت مادیت یافتن جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه در دو جبهه ارتجاعی به اصطلاح مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان بود که از سال‌ها پیش از آن این جنگ ارتجاعی به صورت جنگ بین اخباریون و اصولیون در حوزه‌های فقهاتی شیعه مادیت پیدا کرده بود و در جریان پروسس تکوین جنبش مشروطیت با استحاله سیاسی آن جنگ قدیمی فقهی و کلامی و ارتجاعی درون حوزه (به صورت مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان) بحران اصلی مشروطیت مادیت پیدا کرد. هر چند به ظاهر در فرایند دوم مشروطه‌خواهی پس از فتح تهران توسط فتوای زنجانی - آخوند خراسانی با



اعدام شیخ فضل الله نوری در میدان توپخانه تهران، این مشروطه‌خواهان بودند که بر مشروطه‌خواهان پیروز شدند ولی در ادامه، تاریخ با ظهور خمینی و تثبیت رهبری خمینی بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ و نهادینه شدن رویکرد ولایت فقیه او توسط جریان مظفر بقائی و حسن آیت و همراهی حسینعلی منتظری و سید محمد بهشتی در مجلس خبرگان قانون اساسی که بسترساز بازتولید مشروطه‌خواهان ارتجاعی دوران مشروطیت در دل جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران گردید، نشان داده شد که در تحلیل نهائی در فرایند پسابهمن ۵۷ پروسس جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ این مشروطه‌خواهان ارتجاعی جنبش مشروطیت (تحت رهبری شیخ فضل الله نوری - خمینی بودند که پیروز شدند؛ و البته مدت ۴۰ سال است که این رهبری ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی بر خر مراد قدرت سوار می‌باشند) در صورتی که در همین زمان جناح دیگر روحانیت درون حوزه (که در مشروطیت با عنوان مشروطه‌خواهان تحت رهبری آخوند خراسانی و نائینی در برابر مشروطه‌خواهان تحت رهبری شیخ فضل الله نوری قرار داشتند) در عراق در چارچوب همان رویکرد آخوند خراسانی تحت رهبری سیستانی در حال رهبری و مدیریت دولت در کشور عراق می‌باشند.

۶ - در خصوص عوامل برونی شکست ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق، بدون تردید می‌توانیم از پیوند روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری بروجردی و کاشانی و بهبهانی با دربار پهلوی و جناح هار امپریالیسم آمریکا در جریان کودتای ۳۲ یاد کنیم که البته عامل پیوند روحانیت حوزه‌های فقهاتی با دربار پهلوی و جناح هار امپریالیسم آمریکا (در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) «عدم اعتقاد مصدق به حکومتی کردن فقه دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بود» که روحانیت مرتجع حوزه‌های فقهاتی با حمایت فدائیان اسلام (در برابر دولت دموکراتیک محمد مصدق) از آن به عنوان شریعت و تنها آلترناتیو یاد می‌کردند.

۷ - در خصوص عوامل درونی شکست ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران باید از غیبت جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خلاء نهادهای دموکراتیک مدنی

از احزاب تکوین یافته از پائین و شوراها و ان جی اوها و غیبت رهبری خودبنیاد جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی و در رأس آنها غیبت رهبری جنبش طبقه کارگر و دنباله‌روی جنبش کارگران صنعت نفت ایران از خمینی و خلاء آلترناتیو نیروهای دموکراتیک و سوسیالیستی در برابر رهبری خمینی (که با شعار: «یک ملت و یک رهبر» و با شعار: «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله» توانست در چارچوب تشکیلات سنتی روحانیت و گفتمان ارتجاعی ولایت فقیه رهبری خودش را بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت و نهادینه کند) یاد کنیم؛ و البته همین نهادینه شدن رهبری خمینی بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران از آنجائیکه خمینی نماینده بخشی از روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌های شیعه در چارچوب گفتمان ولایت فقیه خود بود، در نتیجه همین امر باعث گردید تا همراه با ورود خمینی و روحانیت هوادار او به عرصه رهبری جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، پروسه شکست جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران کلید بخورد؛ که البته در فرایند پس‌ابهمن ۵۷ به علت اینکه خمینی و جریان روحانیت هوادار او همراه با جریان مظفر بقائی - حسن آیت تلاش کردند تا برعکس مشروطیت از همان آغاز رویکرد فقه‌ای و ولایتی خود را در چارچوب قانون اساسی و دیگر نهادهای حقوقی نهادینه کنند، همین امر باعث شکست تمام عیار جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید.

۸- هر چند با عنایت به موارد فوق علل درونی شکست سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ متفاوت می‌باشند اما در تحلیل نهائی ریشه مشترک همه علل درونی شکست سه ابرجنبش فوق همان «نهادینه نشدن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین جامعه متکثر و رنگین کمان ایران می‌باشد» و به علت همین خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بوده است که در هر سه ابرجنبش فوق «حرکت از بالا به همراه رهبری برون از جنبش از بالا جایگزین حرکت دینامیک و دموکراتیک و رهبری خودبنیاد درونی شده بود». پر واضح است که همان حرکت از بالا و رهبری برون و خارج از آن ابرجنبش‌ها علل اصلی و درونی شکست هر سه ابرجنبش فوق شده است.

برای مثال اگر در این رابطه بخواهیم پروسه شکست ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ را مورد کالبد شکافی قرار بدهیم، باید بدون تردید عامل اصلی شکست انقلاب ۵۷ این بدانیم که در فرایند پساشهریور ۵۷ پس از ورود جنبش طبقه کارگر تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران به عرصه جنبش ضد استبدادی و «تغییر توازن قوا به سود جنبش ضد استبدادی» و به موازات آن فراهم شدن آخرین بسترها جهت سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، جنبش برابری طلبانه و عدالت خواهانه طبقه کار و زحمت به همراه جنبش آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری (به جای اینکه رهبری جنبش ضد استبدادی را در دست بگیرند) چشم بسته به دنبال رهبری خمینی راه افتادند بدون آنکه بدانند در کشکول خمینی چه برنامه‌ای برای آنها و برای جامعه ایران وجود دارد. یادمان باشد که سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی از زمانی قطعی شد و دستگاه سرکوب رژیم پهلوی از زمانی در برابر جنبش ضد استبدادی مردم ایران آچمز گردید که از فردای جنایت رژیم پهلوی در میدان ژاله، «طبقه کارگر ایران تمام قد تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران به میدان آمدند.»

بنابراین همین رویکرد برون‌گرائی جهت رهبری جنبش ضد استبدادی توسط جنبش‌های دموکراتیک و جنبش‌های سوسیالیستی باعث گردید تا «خمینی در سال ۵۷ در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران متولد بشود» و خمینی هرگز مولد جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ نبوده است بلکه بالعکس خمینی مولود جنبش ضد استبدادی ۵۷ بوده است؛ و البته آنچه که باعث تولد خمینی در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شد، همین روحیه برون‌گرائی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ نسبت به تعیین رهبری آن جنبش بوده است، در صورتی که اگر جنبش‌های آزادی خواهانه و برابری طلبانه در جریان جنبش ضد استبدادی به جای این روحیه برون‌گرائی در تعیین رهبری به صورت دیالکتیکی در تعیین رهبری بر پتانسیل خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبری خویش تکیه می‌کردند، انقلاب ضد استبدادی ۵۷ هرگز و هرگز نمی‌توانست وارد پروسه انحراف و انحطاط و شکست بشود. البته همین ضعف برون‌گرائی در تعیین رهبری جنبش هم در ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران وجود داشته است و هم در ابرجنبش مشروطیت و هم در ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷. لذا در همین



رابطه بوده است که در جریان ۳۰ تیر سال ۳۱ مردم در پی فتوای کاشانی در حمایت از مصدق بر علیه دولت قوام السلطنه به خیابان آمدند و کشته دادند و دولت قوام را سرنگون کردند، اما همین مردم در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در جریان کودتای مثلث روحانیت و دربار و جناح هار امپریالیسم آمریکا بر علیه دولت مصدق، به علت اینکه دیگر فتوائی برای حضور آنها در خیابان‌ها وجود نداشت، حتی جنبش طبقه کارگر ایران و رهبری این جنبش یعنی جنبش کارگران صنعت نفت هم حاضر نشدند در جهت حمایت از دولت مصدق وارد مبارزه با کودتا بشوند.

۹ - هر سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ به لحاظ جوهر گفتمانی دارای وجه مشترکی بودند، چراکه در تحلیل نهائی جوهر گفتمانی هر سه فراجنبش فوق عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی بود که دستیابی به اهداف سه گانه این گفتمان در گرو مبارزه سلبی و ایجابی با سه مؤلفه استثمار و استبداد و استحمار در جامعه متکثر و رنگین کمان ایران بوده است. قابل ذکر است که در آسیب‌شناسی سه ابرجنبش فوق، بدون تردید هر سه ابرجنبش فوق در عرصه میدانی دچار «آفت حرکت تک مؤلفه‌ای شدند و با عمده کردن یک مؤلفه، مؤلفه‌های دیگر مبارزه را به فراموشی سپردند». پر واضح است که به علت فضای استبدادزدگی تاریخی جامعه ایران آن مؤلفه که عمده شده است «مبارزه با استبداد» (البته آن هم در شکل سلبی آن) بوده است، چراکه آنچه که به عنوان یک آفت مهم در این رابطه می‌توان از آن یاد کرد «فقدان تئوری استبداد در مبارزه با استبداد در طول بیش از یک قرن گذشته در جامعه ایران بوده است» طبیعی است که در شرایطی که مبارزه با استبداد در حلاء تئوری استبداد صورت بگیرد «مبارزه با استبداد بدل به مبارزه با مستبد می‌شود» و قطعاً «مبارزه با مستبد جدای از مبارزه با استبداد باعث می‌گردد تا با رفتن یک مستبد، مستبدی دیگر که بدتر از مستبد اول می‌باشد جانشین آن بشود». همان ماجرائی که در بیش از یک قرن گذشته در جامعه ایران اتفاق افتاده است، یعنی «با رفتن یک مستبد، مستبدی به مراتب مستبدتر از مستبد اولی جانشین آن شده است» بطوریکه در این رابطه ضرب المثل «کی بد رفته تا بدتر جایگزین آن نشود؟» و یا ضرب المثل «سال به سال دریغ از پارسال» اعتقاد

مردم ایران شده است.

باری، بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که اگرچه گفتمان هر سه ابرجنش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنش ضد استبدادی سال ۵۷ مشترک بوده است و گفتمان هر سه ابرجنش فوق عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسان بوده است، ولی به علت اینکه در هر سه ابرجنش فوق «تئوری مبارزه کسب به مؤلفه‌های سه گانه گفتمان وجود نداشته است»، در نتیجه در خلاء «تئوری سه مؤلفه گفتمان» فوق، مبارزه برای دستیابی سه مؤلفه گفتمان فوق صورت سلبی داشته است و آن مبارزه‌ها فاقد صورت ایجابی بوده‌اند؛ و همین امر باعث شکست گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی در سه ابرجنش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و جنش ضد استبدادی سال ۵۷ شده است، بنابراین در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که برای اینکه در عرصه گفتمان‌سازی برای جنبش‌های خودبنیاد گرفتار انحراف و شکست نشویم باید در عرصه نظری به همراه گفتمان‌سازی، تئوری‌های مبارزه سلبی و ایجابی اهداف آن گفتمان را هم تدوین و تبیین نمائیم. پر پیدا است که وجه ایجابی مؤلفه‌های گفتمان‌سازی تنها در چارچوب همان تئوری گفتمان قابل حصول می‌باشد.

۱۰ - هر سه ابر پراکسیس سیاسی اجتماعی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران «جوهر جنبشی داشته‌اند» (نه جوهر شورشی و خیزشی بی‌شکل و بی‌سر و بی‌هدف و اتمیزه) و به دلیل جوهر جنبشی هر سه حرکت اجتماعی - سیاسی فوق، دارا بودن گفتمان و رهبری و سازماندهی اعتراض خیابانی از مشخصات اصلی آنها می‌باشد و البته در چارچوب همین جوهر جنبشی سه حرکت بزرگ اجتماعی فوق است که ما می‌توانیم به نقد و آسیب‌شناسی و کالبد شکافی این ابرجنش‌ها بپردازیم و رهبری و شکل و صورت اعتراض و نوع گفتمان آنها را به نقد بکشانیم.

۱۱ - در هر سه ابرجنش فوق «طبقه متوسط شهری نقش محوری داشته‌اند» و شاید بهتر باشد که مطلب را اینچنین مطرح کنیم که از زمانی ابرجنش‌های سیاسی

اجتماعی کلاسیک در جامعه ایران مادیت تاریخی - اجتماعی پیدا کرده‌اند که «طبقه متوسط شهری در جامعه ایران به صورت فراگیر مادیت اجتماعی پیدا کرده‌اند». یادمان باشد که موضوع «دموکراسی خواهی پا به پای تکوین زندگی شهری و طبقه متوسط شهری در جامعه بشری مطرح شده است». بدین خاطر از آنجائیکه پا به پای ظهور طبقه متوسط شهری و پروسه تکوین سرمایه‌داری در جامعه بزرگ ایران در فرایندهای مختلف تجاری و تولیدی و مالی آن هم تکوین پیدا کرده است، همین امر باعث گردید تا پا به پای «رشد طبقه متوسط شهری، طبقه کارگر هم در شهرهای ایران مادیت پیدا کنند» و البته به موازات تکوین این دو طبقه در جامعه ایران مبارزات آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری در کنار مبارزه برابری طلبانه و عدالت خواهانه طبقه کارگر مادیت پیدا کرده است. بدین جهت فونکسیون عملی این مبارزه دو مؤلفه‌ای توسط دو طبقه کارگر و متوسط شهری جامعه ایران باعث گردیده است تا «مبارزه در جامعه ایران به خصوص در سه فرایند مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ صورت ترکیبی داشته باشند» و البته در چارچوب همین «مبارزه ترکیبی» بوده است که مبارزه آزادی خواهانه در کنار مبارزه برابری طلبانه در سه ابرجنبش فوق وجود داشته باشد؛ به عبارت دیگر در طول بیش از یک قرن گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه متکثر و رنگین کمان ایران هرگز این «مبارزه تحول خواهانه صورت تک مؤلفه‌ای آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و یا برابری طلبانه طبقه کارگر نداشته است» بلکه برعکس پیوسته «به صورت ترکیبی این مبارزه تحول خواهانه به خصوص در سه فرایند مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مادیت پیدا کرده است.»

البته همین «ترکیبی بودن مبارزه طبقه متوسط شهری و طبقه کارگر» و یا «ترکیبی بودن مبارزه آزادی خواهانه و برابری طلبانه» منهای سه مؤلفه‌ای شدن گفتمان جنبش‌های فوق، آنچنانکه فوقا به آن اشاره کردیم باعث گردید تا «اشکال مختلف مبارزه هم در عرصه پراکسیس سیاسی اجتماعی دو مؤلفه‌ای آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه کارگر به وجود بیایند» که این اشکال مبارزه عبارتند از:

الف - اعتراض آکسیونی یا خیابانی.

ب - اعتراض اعتصابی.

ج - اعتراض مدنی.

د - اعتراض صنفی و غیره از جمله اشکال مبارزه‌ای می‌باشند که از پیوند مبارزاتی دو طبقه متوسط شهری و طبقه کارگر با شعارهای مختلف آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه یا گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت‌انسانی در طول بیش از یک قرن گذشته و به خصوص در سه فرایند مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ معنی پیدا کرده‌اند.

همچنین اضافه کنیم که آرایش اشکال مبارزه فوق در شرایط مختلف اجتماعی متفاوت می‌باشند بطوریکه در شرایطی مثل دوران جنبش مشروطیت «اعتراض خیابانی» نقش عمده داشته است، اما در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران «جنبش اعتصابی کارگران و در صدر آن‌ها جنبش اعتصابی کارگران صنعت نفت ایران نقش محوری داشته است» و در ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ به خصوص از بعد از سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله، این اعتراض اعتصابی کارگران بود که در کنار اعتراض خیابانی طبقه متوسط شهری توانست به صورت «اعتراض ترکیبی خیابان - کارخانه» رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی را از پای درآورد. البته بدون تردید در شرایط فعلی جامعه ایران تا زمانیکه مبارزه در شکل ترکیبی «کارخانه - خیابان» یا «پیوند طبقه متوسط شهری با طبقه کارگر» حاصل نشود مبارزه نمی‌تواند مثمر‌تر گردد.

برای مثال در جریان جنبش سبز سال ۸۸ از آنجائیکه مبارزه تک مؤلفه‌ای بود و تنها طبقه متوسط شهری وارد میدان شد و طبقه کارگر حاضر به حمایت از جنبش سبز نشد، در نتیجه همین امر باعث گردید تا مبارزه خیابان با مبارزه کارخانه پیوند پیدا نکند و مبارزه به صورت تک مؤلفه‌ای یعنی «اعتراض خیابانی طبقه متوسط شهری مادیت پیدا کند» که البته همین آفت تک مؤلفه‌ای علت اصلی شکست جنبش سبز در سال ۸۸ گردید بدون تردید. پر پیداست که اگر رهبری جنبش سبز در سال ۸۸ می‌توانست با وارد کردن طبقه کارگر در کنار طبقه متوسط شهری کوره مبارزه جنبش

سبز در سال ۸۸ را داغتر کند و خیابان را با کارخانه پیوند بدهد، در ادامه آن به راحتی می‌توانست به مبارزه ترکیبی در اشکال پیوند بین کارخانه و خیابان یا اعتراض خیابانی و اعتصاب کارخانه‌ای دست پیدا کند و بدون تردید در آن صورت آنچنانکه در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ شاهد بودیم، دیگر شکست دادن جنبش سبز توسط حزب پادگانی خامنه‌ای غیر ممکن می‌شد.

یادمان باشد که در شرایطی که طبقه کارگر بتواند تمام قد وارد مبارزه میدانی با حاکمیت بشود، به علت اینکه «با ورود طبقه کارگر توازن قوا به سود پائینی‌ها جامعه تغییر می‌کند، امکان سرکوب آن جنبش‌ها غیر ممکن می‌شود.»

۱۲ - در هر سه ابرجنبش اجتماعی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ ابتدا خیزش‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند و بعداً توسط هدایت‌گری رهبری آن خیزش‌های اجتماعی بوده است که جامعه ایران وارد فرایند وضعیت انقلابی شده‌اند و در عرصه وضعیت انقلابی جامعه ایران بوده است که آن رهبرهای برون از خیزش و جنبش به تثبیت رهبری و هژمونی سیاسی فردی خود دست پیدا کرده‌اند. نهادسازی یا نهادینه کردن رویکرد و گفتمان این رهبرها در فرایند پسانهادینه کردن هژمونی و رهبری فردی آنها در شرایطی انجام گرفته است که اصلاً و ابداً توده‌ها یا کنش‌گران اصلی آن خیزش‌ها و جنبش‌ها از جوهر و محتوای برنامه آنها آگاهی نداشته‌اند؛ به عبارت دیگر توده‌های جامعه ایران در عرصه کنش‌گری ابرجنبش‌های سه گانه مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تنها می‌دانستند که «کی باید برود و کی می‌خواهد جانشین او بشود بدون اینکه بدانند چه می‌خواهد برود و چه می‌خواهد جانشین آن بشود» و البته خود این آفت مولود آفت فقدان احزاب و تشکل‌های «برنامه‌ای» بوده است تا توسط برنامه آلترناتیوی خود بتوانند توده‌ها را بسیج نمایند.

همین خلاء احزاب و تشکل‌های برنامه‌ای است که باعث گردیده است تا تکوین پروسس ابرجنبش‌های جامعه متکثر و رنگین کمان ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران «در گرو ظهور چهره‌های کاریزماتیک بشود» و تا

زمانیکه این چهره‌های کاریزماتیک ظهور نکنند، امکان فراخوانی فراگیر و بسیج‌گری و سازماندهی توده‌های جامعه ایران وجود نداشته باشد. لذا به همین دلیل است که چه در مشروطیت با چهره کاریزمای ستارخان‌ها و باقرخان‌ها و در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران با چهره کاریزماتیک مصدق و در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ با چهره خمینی روبرو می‌شویم که در تحلیل نهائی شاهد بوده‌ایم که همین چهره‌های کاریزماتیک بوده‌اند که حرکت آینده آن جنبش‌ها را ترسیم کرده‌اند؛ و لذا در همین رابطه بوده است که در مشروطیت دوم پس از فتح تهران تا چهره کاریزماتیک جنبش (ستارخان) را به زانو درمی‌آوردند، جنبش گرفتار انحراف و انحطاط می‌شود؛ و در جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران از زمانی که توانستند توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مصدق را محصور و محبوس و ممنوع‌التصویر و غیره بکنند و با ورود کنسرسیوم نفتی تمام دستاورد مصدق بر باد رفت و در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شاهد بودیم که از فردای ۲۲ بهمن ۵۷ این خمینی چهره کاریزماتیک جنبش ضد استبدادی ۵۷ بود که با نهادینه کردن تمامی دستاوردهای انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ در ظرف رویکرد ارتجاعی ولایت فقیه خود، هیولای رژیم مطلقه فقه‌حاکم از بطن انقلاب ضد استبدادی مردم ایران بیرون آمد.

البته شاید بعضی را باور بر این باشد که اصلاً بدون چهره‌های کاریزماتیک امکان تحقق و دستیابی به ابرجنبش‌ها و انقلابات اجتماعی وجود نداشته باشد که در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که «در خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین بدون تردید تنها توسط چهره‌های کاریزماتیک است که می‌توان توده‌های بی‌شکل اتمیزه را بسیج کرد و رهبری نمود و حرکت آنها را در خدمت اهداف و آرمان‌های آن چهره‌های کاریزماتیک درآورد». پر واضح است که با تکوین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین از آنجائیکه خود این جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین از پتانسیل خودسازماندهی و خودرهبری و خودرهائی و خودگفتمان‌سازی برخوردار می‌باشد، بدون تردید دیگر در عرصه چنین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد، چهره‌های کاریزماتیک برون از این جامعه مدنی جنبشی نمی‌توانند نقش گفتمان‌سازی و نقش بسیج‌گری و نقش رهبری کننده داشته باشند. البته اوج

فاجعه در عرصه این ابرجنبش‌ها در آنجائی است که حتی در پی انتقال فرایندهای پروسس تکوین این ابرجنبش‌ها و با ورود این ابرجنبش‌ها به «وضعیت انقلابی» و فراگیر شدن عرصه این جنبش‌ها به تمامی گروه‌های اجتماعی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت شهر و روستا و تکوین جامعه مدنی جنبشی، از آنجائیکه در چنین ابرجنبش‌هایی تکوین اینچنین جامعه مدنی جنبشی و «انتقال از فرایند خیزشی به فرایند وضعیت انقلابی» توسط هدایت‌گری رهبری کاریزماتیک برون از جنبش انجام می‌گیرد، دیگر در «فرایند وضعیت انقلابی» و ظهور این جامعه مدنی جنبشی نمی‌تواند در راستای حرکت رو به جلو خود از پتانسیل خودسازماندهی و خودرهبری و خودرهائی برخوردار باشد؛ و بدون تردید در چنین شرایطی حتی این جامعه مدنی جنبشی دنباله‌رو آن چهره کاریزماتیک می‌شوند و عکس آن چهره را بر سطح کره ماه قرار می‌دهند و گفتمان آن چهره کاریزماتیک را گفتمان خود قرار می‌دهند و کنش‌گری اعتراضی و اعتصابی خود را هم در خدمت تحقق اهداف و آرمان‌های آن چهره کاریزماتیک قرار می‌دهند که نمونه واضح این فاجعه، ما در پروسس تکوین ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ به خصوص از فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ که جنبش ضد استبدادی جامعه ایران «وارد وضعیت انقلابی شده بود»، شاهد بودیم.

یادمان باشد که «وضعیت انقلابی» شرایطی است که حکومت هم هست و هم نیست، چراکه دیگر سمبه قدرت رژیم حاکم قوی نمی‌باشد و توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های پائینی جامعه می‌باشد و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت در برابر قدرت اعتراضی، اعتصابی، مدنی، صنفی، سیاسی و اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت و شهر و روستای جامعه متکثر و رنگین کمان ایران آچمز و فشل می‌باشند.

باری، در کالبد شکافی و آناتومی پروسس تکوین جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از آغاز تا انتهای آن، دو موضوع کلیدی و تعیین کننده وجود دارد.

نخست اینکه «استارت اولیه این ابرجنبش ضد استبدادی قرن بیستم از کجا زده شد؟»
دوم اینکه «کدامین حادثه باعث استحاله خیزش ضد استبدادی جامعه متکثر و رنگین
کمان ایران به وضعیت انقلابی شده است؟»

البته در خصوص سؤال اول و علت و عللی که باعث استارت اولیه ابرجنبش ضد
استبدادی سال ۵۷ شده است پاسخ‌های مختلفی داده شده است. بعضی بر این باورند
که استارت اولیه این ابرجنبش «بحران اقتصادی محصول برنامه پنجم رژیم کودتائی
و توتالیتر پهلوی دوم بوده است» که در چارچوب افزایش اگراندیس‌مان قیمت نفت از
سال ۵۳ و درآمدهای بادآورده نفتی، شاه به یکباره حجم سرمایه‌گذاری به مبلغ ۶۸
میلیارد دلار رسانید که خود این امر همراه با تزریق دلارهای نفتی باعث بحران و تورم
در اقتصاد از سال ۵۵ شد که طبق داوری آنها همین بحران اقتصادی و تورم سال‌های
۵۵ - ۵۶ همراه با فقیر شدن جامعه ایران و رشد حاشیه‌نشینی کلان‌شهرها که تنها در
شهر تهران دو میلیون نفر از ۳/۵ میلیون نفر جمعیت آن روز تهران، حاشیه‌نشین‌های
گود معصومی یاغچی آباد، خانی آباد، یافت آباد، نعمت آباد، مفت آباد و غیره تشکیل
می‌دادند. بدین خاطر در رویکرد این‌ها استارت ابرجنبش ۵۷ توسط این گروه‌های
اجتماعی وارد به استخوان رسیده زده شد.

البته در پاسخی دیگر به آن پرسش، گروهی دیگر بر این باورند که استارت ابرجنبش
ضد استبدادی سال ۵۷ توسط «مقاله ارتجاع سرخ و سیاه رشیدی مطلق در روزنامه
اطلاعات مورخ ۱۷ دی‌ماه ۵۶ بر علیه خمینی به دستور شاه زده شد» که البته آن مقاله
باعث تحریک طلاب هوادار خمینی در قم گردید و در ادامه فونکسیون آن مقاله بود
که اعتراض خیابانی ۱۹ دی‌ماه ۵۶ طلاب قم شکل گرفت که البته با سرکوب خونین
اعتراض خیابانی ۱۹ دی‌ماه طلاب قم و در ادامه آن چهل‌گیری‌های مردم تبریز و مردم
اصفهان و یزد و دیگر شهرها و سرکوب و کشتار دستگاه سرکوب‌گر شاه بود که باعث
استارت و شکل‌گیری و اعتلای ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید.

دسته دیگر در پاسخ به سؤال فوق در باب استارت اولیه ابرجنبش ضد استبدادی سال
۵۷ بر این باورند که عامل این استارت «ورود کارتر در سال ۵۵ به کاخ سفید و رویکرد

حزب دموکرات آمریکا در خصوص تکیه بر رفرم سیاسی و حقوق بشری در کشورهای پیرامونی جهت تثبیت حاکمان دست نشانده امپریالیسم جهان خوار آمریکا بود» لذا به همین دلیل طرفداران این پاسخ معتقدند که فشار کارتر و کاخ سفید بر شاه جهت انجام رفرم‌های سیاسی و حقوق بشری باعث گردید تا شاه مجبور به کاهش شکنجه‌ها و کشتارها و اعدام‌ها و بگیر و بند بشود و فضای جامعه ایران پس از کودتای ۳۲ نفسی بکشد، در نتیجه همین امر باعث گردید تا استارت ابرجنش ضد استبدادی سال ۵۷ زده شود.

دسته‌ای دیگر در پاسخ به استارت اولیه ابرجنش ضد استبدادی سال ۵۷ بر این باورند که «شب‌های شهر گوته در مهرماه ۵۶ و به موازات آن ورود روشنفکران به عرصه کنش‌گری اجتماعی در یک مبارزه ضد استبدادی و بر علیه حاکمیت سانسور و مبارزه برای آزادی قلم و بیان باعث گردید تا استارت ابرجنش ضد استبدادی سال ۵۷ زده شود.»

گروهی دیگر در پاسخ به سؤال فوق بر این باورند که استارت اولیه ابرجنش ضد استبدادی سال ۵۷ «توسط دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه شریف فعلی) زده شد» و آن در زمانی بود که در سال ۵۶ رژیم پهلوی برای دور کردن این دانشگاه از پایتخت (به علت نقش فعالی که در کنش‌گری جنبش‌های چریکی و سیاسی شهر تهران داشتند) تلاش کرد تا این دانشگاه را به بیرون شهر اصفهان (دانشگاه صنعتی فعلی اصفهان) منتقل نماید. در نتیجه همین امر باعث گردید تا دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر در اعتراض به این امر عرصه جنبش اعتراضی خودشان را به خارج دانشگاه و سطح خیابان‌های تهران بکشانند که حاصل این امر باعث شکستن ترس مردم از قدرت سرکوب‌گر رژیم توتالیتر پهلوی شد. در نتیجه همین امر باعث گردید تا استارت جنبش اجتماعی و جنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران از تهران توسط جنبش دانشجویی زده شود؛ و سپس از شهر تهران به دیگر شهرها کشیده بشود.

دسته دیگر در پاسخ به سؤال فوق استارت اولیه تکوین ابرجنش ضد استبدادی سال ۵۷ «در فقدان توسعه سیاسی به موازات توسعه اقتصادی دهه ۴۰ در فرایند پسا رفرم ارضی



سال ۴۲ و پسافزایش اگرانديسمان قيمت نفت در سال ۵۳ (که حاصل آن گسترش طبقه متوسط شهری بود) می‌دانند». از نظر این دسته از آنجائیکه آزادی‌خواهی در تمامی مؤلفه‌ها - آنچنانکه ارسطو می‌گوید - خواسته محوری و اصلی طبقه متوسط شهری می‌باشد در نتیجه همین فقدان آزادی بیان و دیگر مؤلفه‌های آزادی باعث گردید تا طبقه متوسط شهری از سال ۵۶ مانند بمب ساعتی منفجر بشوند و کل رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی را به چالش بکشند. بر این مطلب بیافزائیم که در رویکرد این دسته طبقه متوسط شهری جامعه ایران هنوز در صدد انتقام‌گیری کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (آنچنانکه در جنبش دانشجویی ایران در عرصه تداوم ۱۶ آذر ۳۲ شاهد بودیم) از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بگیرند؛ و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که باعث سرنگونی تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران به دست مثلث شوم روحانیت حوزه‌های فقه‌ای و دربار پهلوی و جناح‌ها امپریالیسم آمریکا شده بود، خندق پر نشدنی بین رژیم کودتائی پهلوی و طبقه متوسط شهری می‌دانستند. به هر حال در رویکرد این دسته رویکرد اقتصادی رژیم کودتائی پهلوی از فرایند دهه ۴۰ در ایجاد طبقه متوسط شهری حالت گورکنی داشته است که خود گورکن در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ در این گور جای گرفت و به خاک سپرده شد.

دسته دیگر در پاسخ به سؤال فوق در خصوص استارت اولیه تکوین پروسه ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بر این باورند که «بیماری سرطان طحال شاه که او در ۲۳ فروردین سال ۵۳ و در تعطیلات نوروزی‌اش به عمق این بیماری آگاهی پیدا کرد عامل استارت ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ می‌باشد» چراکه شاه در راستای گارانتی کردن قدرت برای فرزندش از همان زمان از پزشکان فرانسوی‌اش درخواست کرد تا آنان کاری کنند که حداقل تا دو سال دیگر او زنده بماند؛ و در ادامه همین پروژه بود که او پروژه حزب رستاخیز (به عنوان تنها حزبی که همه مردم ایران باید آن را تأیید کنند و کسانی که حاضر به تأیید این حزب نباشند یا باید به خارج از کشور بروند و یا در زندان‌ها جای بگیرند) معماری کرد و البته همین رویکرد اقتدارگرایانه او در سال ۵۵ با ورود کارتر به کاخ سفید و دعوت شاه از او به ایران و رقص مشترک همسرش فرح دیبا با کارتر که فیلم آن را نزد سید کاظم شریعتمداری مرجع تقلید حوزه بردند و همان



فیلم باعث شکاف بین شریعتمداری و دربار گردید و در ادامه آن سرگردانی و ناتوانی شاه در تصمیم‌گیری کلان و خورد باعث گردید تا حتی پیشنهاد صدیقی از جبهه ملی به او در خصوص قبول دولت به شرط اینکه شاه در مملکت بماند و از مملکت فرار نکند پذیرفت، همه و همه از نظر این دسته عامل استارت اولیه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید.

باری در پاسخ به سؤال دوم، در خصوص «علت یا علل استحاله خیزش ضد استبدادی سال ۵۷ به وضعیت انقلابی» مانند استارت پروسه تکوین ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (که فوقاً مطرح کردیم) نظریات مختلفی مطرح شده است. به طوری که دسته‌ای علت این استحاله را «سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله پس از سقوط دولت شریف امامی و جایگزینی دولت ازهارای می‌دانند». در رویکرد این دسته فونکسیون اصلی این سرکوب «استحاله جامعه ایران به وضعیت انقلابی بود» چراکه از فردای ۱۷ شهریور ۵۷ طبقه کارگر ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران تمام قد وارد مبارزه ضد استبدادی با رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی شدند و جنبش خیابانی را در کنار جنبش اعتصابی خود کامل کردند و توانستند در عرصه ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ کارخانه را با خیابان متصل نمایند و توازن قوا در عرصه میدانی به سود کنش‌گران اصلی ابرجنبش ضد استبدادی ۵۷ تغییر بدهند. البته در تحلیل این دسته اگر چه سرکوب خونین ۱۷ شهریور باعث استحاله جامعه ایران به وضعیت انقلابی شد و باعث گردید تا طبقه کارگر ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران به میدان بیایند و شرایط برای پیوند جنبش اعتصابی با جنبش آکسیونی و اعتراضی خیابانی فراهم بشود. در نتیجه همین شرایط وضعیت انقلابی پسا ۱۷ شهریور ۵۷ باعث گردید تا رهبری خمینی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت گردد و دنباله‌روی جنبش طبقه کارگری آن در فرایند پسا ۱۷ شهریور و در عرصه وضعیت انقلابی از رهبری خمینی و در ادامه آن قرار گرفتن عکس خمینی در سطح کره ماه همه مولود و سنتز همان استحاله جامعه ایران به وضعیت انقلابی تحلیل می‌کنند.

دسته دیگر عامل استحاله جامعه ایران به وضعیت انقلابی در سال ۵۷ «فاجعه آتش‌سوزی



سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد می‌دانند» که بیش از ۴۰۰ نفر از مردم آبادان زنده در آتش سوختند. موقعیت شهر آبادان و حضور محوری کارگران صنعت نفت در آبادان و نقش هژمونی کارگران صنعت نفت در عرصه جنبش کارگری ایران و جایگاه نفت در اقتصاد حاکم و زندگی مردم ایران در نظر این دسته همه بسترهایی بودند تا آتش‌سوزی سینما رکس آبادان عامل استحاله خیزش جامعه ایران به وضعیت انقلابی بشود. هر چند که البته بعداً مشخص شد که افراد آتش‌افروز سینما رکس آبادان به تحریک جریان‌های مذهبی وابسته به روحانیت شهر آبادان عمل کرده بودند.

باری، چه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، چه اصلاحات ناقص سال ۴۲، چه بحران اقتصادی سال ۵۵ - ۵۶، چه رشد طبقه متوسط شهری، چه بیماری سرطان طحال شاه، چه ورود کارتر در سال ۵۵ به کاخ سفید (و تکیه او و حزب دمکرات آمریکا بر رفرم در کشورهای پیرامونی جهت تثبیت دست نشانده‌های سیاسی خودشان) و چه دخالت کشورهای متروپل سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا در نشست گوادلوپ در بی‌طرفی و عدم حمایت ارتش از شاه و حمایت ارتش از خمینی، چه سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷، چه آتش‌سوزی سینما رکس ۲۸ مرداد ۵۷ شهر آبادان به عنوان علل تحول پروسه تکوین و استحاله فرایندهای ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تحلیل نمائیم، خروجی نهائی همه آنها این شد که خمینی در نیمه دوم سال ۵۷ با تکیه بر ۸۰ هزار مسجد و حسینیه و امامزاده و تکیه و مراکز مذهبی و ۱۸ هزار روحانیت داخل کشور ایران بتواند ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را به صورت سنتی تحت رهبری و هژمونی خودش نهادینه و سازماندهی نماید.

در این رابطه بود که او با شعار: «یک ملت و یک رهبر» و «همه با هم» و «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله» آنچنان هژمونی خود را بر ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران تثبیت کرد که او در فرایند پسا ۲۲ بهمن نه تنها توانست به صورت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری جامعه ایران را آنچنان استحاله کند که بخش بزرگی از جامعه رنگین کمان قومی و مذهبی و اجتماعی و سیاسی ایران دیگر امید چندانی به تغییر رو به جلو نداشته باشند؛ و از آن مرحله بود که خمینی توانست گفتمان ولایت



فقیه خودش را در چارچوب قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی نهادینه بکند و رویکرد مشروعیت شکست خورده دوران مشروطیت را بازتولید نماید. هر چند که خمینی در فرایند پسانهادینه کردن گفتمان ولایت فقیه خود، از آن گفتمان ولایت فقیه خودش هم عبور کرد و در راستای تبیین و نهادینه کردن قدرت ولایت مطلقه فقهاتی خود (که طبق گفته خود او قدرت خدا دارد و می‌تواند در راستای حفظ نظام مطلقه فقهاتی حکم به تعطیلی نماز و روزه مسلمانان ایران هم بدهد) گفتمان مصلحت نظام را جایگزین گفتمان ولایت فقیه کرد و توسط همین جایگزینی گفتمان مصلحت نظام به جای گفتمان ولایت فقیه قبلی خود بود که او توانست:

یکم - با اینکه موضوع فقه «جامعه» نیست و از فقه نمی‌توان «قانون اجتماعی» برای امروز جامعه ایران درآورد، با «جایگزین کردن فقیه دست نشانده و وابسته به خود و قدرت حاکم به جای فقه» در چارچوب «گفتمان مصلحت نظام»، «قوانین حکومتی» را جایگزین «قوانین اجتماعی» مدرن هدایت‌گر جامعه بکند.

دوم - برعکس ابرجنش مشروطیت (که مردم برای قانون و آزادی مبارزه می‌کردند و تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ حتی در زمانیکه رضا شاه مجلس مشروطیت را طویله می‌نامید، مردم ایران دو هدف قانون و آزادی مشروطیت را دنبال می‌کردند) در رژیم مطلقه فقهاتی نهادینه شده خمینی (آنچنانکه شیخ فضل الله نوری می‌گفت: «منحوس‌ترین کلمه برای مردم ایران کلمه آزادی است» و می‌گفت: «طرح کلمه قانون برای نابودی کردن فقه حوزه‌های فقهاتی می‌باشد») نه تنها «اقتصاد مال خرها» شد و نه تنها آنچنانکه خود خمینی می‌گفت «همه هدف انقلاب ۵۷ پیاده کردن احکام فقهی شد» و از نظر خمینی با پیاده شدن احکام فقهی حوزه کار و رسالت روحانیت تمام شده می‌باشد، از همه مهمتر اینکه خمینی قدرت مطلقه فقهاتی خود را تقدیم شده از آسمان می‌دانست نه تنفیذ شده از جانب مردم به او و لذا در این رابطه بود که در «دیسکورس خمینی مقبولیت اجتماعی او، مولود مشروعیت آسمانی او بود نه بالعکس» و در همین رابطه بود که او می‌گفت: «اگر همه مردم ایران بگویند آری، اسلام (خود) او بگوید نه، آن نه درست است.»



سوم - خمینی با شعار: «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» خشن‌ترین چهره اسلام حکومتی در تاریخ بشر را به نمایش گذاشت و همین استراتژی «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» خمینی بود که او در دهه ۶۰ (قبل از صدور اسلام فقه‌ای خود به خارج از کشور توسط جنگ و دخالت در کشورهای منطقه) جهت مقابله با مخالفین رویکرد خود در داخل کشور این خشونت فاجعه‌آمیز را به کار گرفت؛ و حمام خون در داخل کشور به راه انداخت و در ادامه همین استراتژی جنگ‌طلبانه او بود که شاهدیم که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم صدور انقلاب و حل تضادهای داخلی این رژیم تنها در بستر بحران‌سازی و بحران‌آفرینی و جنگ‌های نیابتی منطقه و ترور و کشتار انجام گرفته است و در شرایطی که طبق گفته دولت روحانی ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیون نفری ایران زیر خط فقر به سر می‌برند و برای تأمین حداقل معیشت زندگی بخور نمیر خود نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای حکومت می‌باشند، این رژیم فاجعه دم از پیروزی در مبارزه با فتنه داخل و خارج خود می‌زند.

چهارم - خمینی توانست در چارچوب دو گفتمان «ولایت فقیه» و «مصلحت نظام» در راستای تثبیت قدرت مطلقه فقه‌ای خود ایده‌های قدرت‌طلبانه خود را به صورت ایدئولوژی حکومتی درآورد و با بحران‌سازی سیاسی و اقتصادی و نظامی در داخل و خارج از کشور و زندگی در آن بحران‌ها، آزادی و عدالت و قانون و کرامت انسانی در جامعه ایران را در پای ابربحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی ذبح شرعی بکند.

پنجم - خمینی توسط تعریف کردن حقوق انسانی و اجتماعی مردم نگون‌بخت ایران در چارچوب احکام دگماتیست تکلیفی و تقلیدی و تعبدی فقهی حوزه‌های فقه‌ای آنچنان عدالت حقوقی و عدالت سیاسی و عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی مردم ایران را به چالش کشید که در ۱۷ اسفند ماه سال ۵۷ یعنی ۲۵ روز بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ مردم ایران با اعلام فتوا رسماً اعلام کرد که زنان ایران بدون حجاب نمی‌توانند در ادارات دولتی کار کنند و در ادامه همین رویکرد بود که او نه تنها شکل‌بندی فکری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و عقیدتی مردم ایران را به چالش کشید، حتی در



شکل‌بندی لباس زنان جامعه ایران هم دخالت کرد و انتخاب در لباس و حجاب برای
نیمی از جامعه بزرگ ایران امری اجباری و دستوری کرد.

پایان

